

کتابخانه  
جمهوری  
کتابخانه  
۹۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب شرح طائفة (نسخه)

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۴۴۹

جمهوری اسلامی ایران

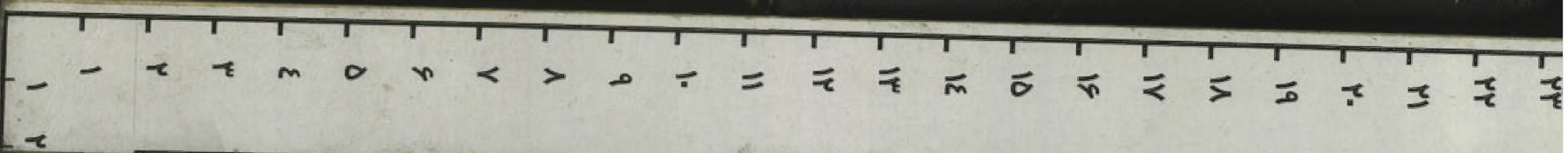
فصل هدیت کتاب

۹۱۰۱۲

۱۲۴۹۷



فصل هدیت کتاب





۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴
۵	۵
۶	۶
۷	۷
۸	۸
۹	۹
۱۰	۱۰
۱۱	۱۱
۱۲	۱۲
۱۳	۱۳
۱۴	۱۴
۱۵	۱۵
۱۶	۱۶
۱۷	۱۷
۱۸	۱۸
۱۹	۱۹
۲۰	۲۰
۲۱	۲۱
۲۲	۲۲
۲۳	۲۳
۲۴	۲۴
۲۵	۲۵
۲۶	۲۶
۲۷	۲۷
۲۸	۲۸
۲۹	۲۹
۳۰	۳۰
۳۱	۳۱
۳۲	۳۲
۳۳	۳۳
۳۴	۳۴
۳۵	۳۵
۳۶	۳۶
۳۷	۳۷
۳۸	۳۸
۳۹	۳۹
۴۰	۴۰
۴۱	۴۱
۴۲	۴۲
۴۳	۴۳
۴۴	۴۴
۴۵	۴۵
۴۶	۴۶
۴۷	۴۷
۴۸	۴۸
۴۹	۴۹
۵۰	۵۰
۵۱	۵۱
۵۲	۵۲
۵۳	۵۳
۵۴	۵۴
۵۵	۵۵
۵۶	۵۶
۵۷	۵۷
۵۸	۵۸
۵۹	۵۹
۶۰	۶۰
۶۱	۶۱
۶۲	۶۲
۶۳	۶۳
۶۴	۶۴
۶۵	۶۵
۶۶	۶۶
۶۷	۶۷
۶۸	۶۸
۶۹	۶۹
۷۰	۷۰
۷۱	۷۱
۷۲	۷۲
۷۳	۷۳
۷۴	۷۴
۷۵	۷۵
۷۶	۷۶
۷۷	۷۷
۷۸	۷۸
۷۹	۷۹
۸۰	۸۰
۸۱	۸۱
۸۲	۸۲
۸۳	۸۳
۸۴	۸۴
۸۵	۸۵
۸۶	۸۶
۸۷	۸۷
۸۸	۸۸
۸۹	۸۹
۹۰	۹۰
۹۱	۹۱
۹۲	۹۲
۹۳	۹۳
۹۴	۹۴
۹۵	۹۵
۹۶	۹۶
۹۷	۹۷
۹۸	۹۸
۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰

۱۲۴۷

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
والآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
والآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

سپهبد قفاشک خجانه سرای  
سپهبد قفاشک خجانه سرای  
سپهبد قفاشک خجانه سرای  
سپهبد قفاشک خجانه سرای  
سپهبد قفاشک خجانه سرای

۱۵۴۶۹  
۹۱۰۱۲



در کتابخانه  
مطالع



وله نسجه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد وآله الطيبين  
**وبعد** چون فقیر حقیر خلیل بن الفارسی التوفیقی عفی عنهما  
شد بهیاتی شرح کافی لایعنی محمد بن یعقوب بن اسحق الرزاز  
الکلبی رضی الله تعالی عنه زبان فارسی و پنجام رسید شرح  
بیست و یک کتاب از جمله سی و سه یا سی و چهار کتاب که  
بروز کافیت شروع نمود بعنوان الله تعالی بتاریخ روز جمعه غره  
شهر رمضان سال هزار و هفتاد و هفت هجری در شرح کتاب  
بیست و دوم **اصل کتاب الذی یخرج شرح** ذیایح یفتح ذال  
و بار یک نقطه و الف و کسر همزه و ی و ی نقطه جمع و ی و ی یفتح ذال  
و کبریا است و آن فعیله یعنی مفعول است ما خود است از ذی  
یفتح ذال و سکون بار که مصدر باب منع است یعنی مکن و ی

و کالی

و کالی مستعمل میشود بعنوان مجاز و در قدر مشترک میان کلوید  
و کلو یعنی فرو بردن کار و دانند آن و کلو بالای سینه مثل  
اگر می آید در حدیث مفتاح باب بیوم و آنچه می آید در عنوان  
باب پنجم و کالی مستعمل میشود در اعم از آن نیز یعنی اگر کتاب  
احادیث متعلقه به بودجه است در این کتاب یا نژده باب  
**اول باب** مائتگی به الذیچه **دوم** باب آخر منه فی حال اضطراب  
**سیوم** باب صفة الذیج و الذیچه **چهارم** باب الرجل یزید ان  
فی بقیه الکس فی قطع الراس **خمس** باب التیغیر و التیور  
یقتحان من الذیج **ششم** باب الذیچه تذیج من غیر تذیجها **مفتاح**  
باب اوراک الذکاة **هشتم** باب من ذیج لغير القبله او ترک  
التیمیة و الخبب الذیج **نهم** باب الاجته التي تخرج من بطون الذیج  
**دهم** باب النبطیة و المردیة و ما کمل الشیخ تذکره و کاتما  
**یازدهم** باب الدم یقع فی القدر **دوازدهم** باب الاوقات  
التي یکره فیها الذیج **سیزدهم** باب آخر **چهاردهم** باب ذیچه  
القصبی و المردة و الاعمی **پانزدهم** باب ذیایح اهل الکتاب



**باب اول اصل باب ما تذکیر به الذی یشرح تذکیر به ال** نقط  
 بصیغه مضارع غائبه یا غائب مجهول فعل اللام دایمی باب  
 تفعیل است التذکیر پاکیزه کردن یعنی حدال کردن حیوان در  
 وقت کشتن آن یا در بر برای الته است **یعنی** این باب بیان  
 فرست که پاکیزه کرده میشود بان و پنجم در این باب چهار حد  
 است **اول اصل** عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام  
 عن الذبيحة بالليطة وبالمرقة فقال لا ذكاة إلا بالحد  
**شرح** الليطة بکسر لام و سکون یاء و نقطه در پایین و طائفة  
 پوست فی که تیز میباشد المروه بفتح میم و سکون را برین نقطه  
 شک تیز مثل شک تشن زنه ذکاة بفتح ذال با نقطه تخفیف  
 کاف و الف و تارة تانث اسم مصدر باب تفعیل است الحد  
 بفتح ح و یثقله و کسر ذال یثقله اول تارة و حد التی که از این  
 ساخته شده باشد برای بریدن یا سوراخ کردن خواه  
 از که فولاد است و خواه آهن یا ده **یعنی** روایت از محمد بن مسلم  
 گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از ذبح کرده شده

بنا

۱۲۹۱

پوست فی تیز و شک تیز پس امام گفت که نیست پاکیزه کردن  
 و پنجم مکرر با منی **دوم اصل** عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام  
 قال قال سألت عن الذبيحة بالعود والحج والقصعة  
 فقال على صلوات الله عليه لا يصح الذبح إلا بالحد  
**شرح** روایت از علی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 که پرسیدم امام را از ذبح کرده شده بچوب و شک و فی این  
 گفت که گفت علی صلوات الله علیه که خوب نیست و ذبح مکرر  
 با منی **سوم اصل** عن أبي بكر الحضرمي عن أبي عبد الله عليه  
 السلام قال لا يؤكل ما لم يذبح بحديدة **شرح** روایت  
 از ابو بکر حضرمی بفتح ح و یثقله و سکون صا و با نقطه و فتح  
 یثقله از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که خورد  
 نشود آنچه ذبح کرده شده با منی **چهارم اصل** عن سماعة  
 بن مهران قال سألت عن الذكاة فقال لا يذبح  
 إلا بحديدة نهي عن ذلك أمير المؤمنين صلوات الله عليه  
**شرح** روایت از سماعة بفتح سین و تخفیف میم این مردان

قال



بکریم و سکون با که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم  
 علیه السلام است گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از پیکره  
 کردن و پیچیدن نام گفت که پیکره کرده میشود مگر با پیچیدن  
 از دوج بغیر این امر المؤمنین صلوات الله علیه **باب دوم اصل**  
**باب آخر منه فی حال اضطراب** شرح این بابی دیگر است از آنچه  
 دیگر بیان میشود در حال اضطراب در این باب حدیث  
**اول اصل** عن محمد بن مسلم قال قال أبو جعفر علیه السلام فی الباطن  
 بغیر حدیثه قال اذا اضطربت الیها فان لم تجد کلمه  
 حدیدة فاذا فمها بحی **شرح** اضطرت طر و کمرار اول صیفه  
 ماضی مخاطب مجهول **باب افتقار** **یعنی** رویت از محمد بن  
 مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام در پیچیدن بغیر این  
 گفت که چون با جارشوی سوی دوج آن پیچیدن اگر نیافتی  
 این را پس دوج کن از این یکی مثلا **دوم اصل** عن عبد الله بن  
 بن الحجاج قال سألت أبا ابراهیم علیه السلام عن المرأة و  
 القصیة و العود ایدع یس اذا المیحد و اسکیبنا

قال اذا فرمى الاوداج فلا بأس بذلك **شرح** فری بفاو  
 منقطه بصیفه ماضی غایب مجهول یا معلوم **باب ضرب** یا **باب**  
 تفعل است او داج بفتح همزه و سکون و او و دال منقطه و  
 الف و جیم جمع و دوج بفتح و او و فتح و است و آن یعنی که  
 و استعمال او داج اینجا با غیب تغیب است زیرا که عبارت  
 از چهار عضو مجوف که در گردن است اول راه نفس و آن قصبه  
 شش است که منتهی میشود در جانب بر خیز و در ریه  
 از قفا است بسته به عضو دیگر و دوم و سوم و در ریه  
 در دو پهلوی عضو است و چهارم در ریه بفتح نیم و کسر را **منقطه**  
 و سکون یا همزه و آن راه طعام و است و متصل بعضو  
 است و بقفا نزدیکتر است از سه عضو دیگر **یعنی** روایت  
 از عبد الرحمن بن حجاج بفتح ح منقطه و تشدید جیم اول گفت  
 که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از سنگ و لی و جوب  
 که آیا دوج کرده میشود یا نه چون نیافتند کار دیر امام گفت  
 که چون بریده شود آن رگهای چهار گانه پس نیست پردا



وَابَانَ **سیدم اصل** عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَكُنْ يُحْضِرُ يَدَيْهِ يَكُونُ أَيْدِيَهُ بِقَصْبَةٍ  
فَقَالَ أَذْفَحَ بِالْقَصْبَةِ وَبِالْحِجَا وَبِالْعِظَمِ وَبِالْعُودِ إِذَا لَمْ  
يَكُنْ يَدِيهِ إِذَا قُطِعَ الْخَلْقُومُ وَخَرَجَ الدَّمُ كَلَا بَأْسَ **شرح**  
لَمْ تَقْبِضْ بَضًا يَنْقُطُ وَبَارِكُنْ قَطْعَ بَصِيفَةٍ مَضْرُوعٍ فَطُفِعَ  
مَقِيلُ الْعَيْنِ بَابُ أَفْعَلْتَ قَطْعَ بَصِيفَةٍ مَجْهُولٍ وَمَعْلُومٌ بَابُ  
مَنْعٍ يَتَوَانَدُ بُوْدُ الْخَلْقُومِ بَضْمٌ يَنْقُطُ وَسَكُونٌ لَامٌ وَفَتْحٌ  
كَلَامُهُ وَإِنْ تَجَمَّعَ وَكَبِ أَرْزَاقُ نَفْسٍ رَاهُ طَعَامٍ وَآبَتْ وَ  
بَرِيدٌ أَنْ لِي بَرِيدٌ دَوْرَكَ كَمَا دَرَدُوهُ يَلُوحِي رَاهُ نَفْسٍ  
أَمْتُ نَبِيًّا شَدَّ بَسْمَافَاتٍ نَبِيَّتٍ مَبَانِ أَمِنْ حَدِيثٍ  
حَدِيثٍ سَابِقٍ وَنَبِيٌّ خَلْقُومٍ رَاهُ نَفْسٍ كَرَفَتْ أَمْتُ  
وَدَفْعَ مَنَافَاتٍ كَجَلِ أَمِنْ حَدِيثٍ بِرُوقَتٍ مَرُورَتٍ كَرَفَتْ  
وَأَمْتُ أَعْلَمَ **عنه** رَوَيْتُ أَنْزِلِيهِ فَرُوشَ كَفَتْ كَمَا بَرِيدٌ  
أَمَمْ مَعْفُوصَاقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاهُ مَرُودِي كَمَا بَرِيدٌ وَرَجَائِي  
أَو كَارُودِي آيَا وَجْجٍ مَكْنُودِي بَسْ أَمَمْ كَفَتْ كَمَا وَجْجٍ كَرَفَتْ

بِسْمِ اللَّهِ

وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ  
شَدَّ كَلَامُهُ وَبَرِيدٌ أَمْتُ خُونٍ بَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ وَبَسْمِ اللَّهِ  
**باب صفه النج والنج شرح** النج نفق ذال يانقط وكون  
بارك ينقط وبار ينقط مصدر باب منع بریدن رک با  
کشتن النج نفق نون وكون حار ينقط وبار ينقط مصدر  
باب منع طعن فرو بردن در بالای سینه حیوان **نهی**  
این باب بیان حکونگی ذبح کاو و کوفتنه و مرغ و غله  
آنها و نخر شتر است در این باب بیست حدیث است **اول**  
**اصل** عَنْ مَعْوِيَةَ بْنِ عَمَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
الْكَلْبُ فِي اللَّبَةِ وَالذَّبْحُ فِي الْحَلْقِ **شرح** اللَّبَةُ نَفَقٌ لَامٌ وَتَشْدِيدُ  
بَارِكُنْ قَطْعَ كَوْبَالَايَ سِنَةِ الْحَلْقِ نَفَقٌ حَارٌ يَنْقُطُ وَسَكُونٌ لَامٌ  
وَقَافٌ كَلَامُهُ **عنه** رَوَيْتُ أَرْمُوتِيهِ بِنِ عَارِ كَفَتْ كَمَا كَفَتْ  
أَمَمْ مَعْفُوصَاقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَطَعْنَهُ زِدْنَ بَرَايَ تَنَكِيهِ دَرَكُو  
بَالَايَ سِنَةِ اسْتِ وَبَرِيدٌ رَكْ بَرَايَ تَنَكِيهِ دَرَكُو اسْتِ  
**دوم اصل** عَنْ صَفْوَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ



عَنِ ذِي الْبَقَرِ فِي الْحَرْفِ فَقَالَ لِلْبَقَرِ الذَّبْحُ وَمَا فِي قَلْبِكَ تَذْكَةً  
**شخ** در کلام سال یعنی شش است و در کلام امام یعنی قطع  
 او داج است و در اینجا ابشار است باینکه ذبح بقوه که  
 مذکور است در سوره بقوه در آن الله یا مرم که آن تذکوا  
 بقوه و در تذکوا و ما کادوا یفعلون یعنی شش نیست بلکه  
 یعنی قطع او داج است مطازی در مذهب گفته که الذبح قطع  
 الا داج و ذلک للبق و الغنم و نحوهما النحر یفج و سکون نون  
 و فتح حار گو بای سینه و سرز می می که در آن می شود و در  
 اینجا یعنی او است بصیغه مجهول باب منع است الذکی تفج  
 ذال با نقطه و تشدید یا فاعیل یعنی فاعل پاکیزه **یعنی** روایت  
 از صفوان گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از  
 شکافتن کاه و گو سینه پس امام گفت که برای کاه قطع  
 او واجبست و هر کاه که بخورده شد پس نیست پاکیزه **سبوم**  
**اصل** عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لَأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يَذْبَحُونَ الْبَقَرَ إِلَّا مَخْجَاوَنَ

بِاللَّحَةِ

۱۲۹۷

فِي اللَّحَةِ فَأَتَرَى فِي كُلِّ لَحْمٍ مَا قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَبْحُهَا  
 وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ لَا تَأْكُلُوا إِلَّا مَا ذَبَحَ **شخ** بفتح بقوه  
 و در ضمیر راجع بمنزل این جمع تائید و تکریر جایزست نظر محل حادث  
 و محل شقوق کاه و ن یفج حیم و ضمیر بحره بصیغه مضارع جمع مذکر  
 غائب محل الفاء و ادوی باب منع است و در بعضی نسخ  
 بجای آن بخورون بنون و حار بنقطه و راری نقطه است و وصل  
 هر دو یک است خواندن این آیه در این مقام برای شعار بود  
 خبر است اول تفسیر و ما کادوا یفعلون باینکه کار هر دو  
 بقوه بوده و هرگز ذبح آن نمیکرده اند و در آن واقعه متفطر  
 ندیم شدند و دوم تشبیه اهل مکه پیرو در امتناع از ذبح بقوه  
 و التزام آن **یعنی** روایت از یونس بن یعقوب گفت  
 که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که بدستیکه اهل مکه  
 ذبح نمیکند کاه از اجزای چیست که کارد میزنند در گوشت کاه  
 سینه پس چینی می در خوردن گوشت آنها را و می  
 گفت که پس گفت امام علیه السلام از سوره بقوه که پس



فرج کردند انکار را و نزدیک نبودند که کنند امام گفت که خور  
 از آنها که آنچه که مذکور شد **چهارم اصل** عن جرّان بن اعین  
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالتّه عن الذبح فقال  
 اذا ذبحت فارسل ولا تكثف ولا تقلب السكين لئلا  
 من تحت اللحم وتقطع له فوق والارسال للظفر  
 خاف فان تردى في جيب او هذه من الارض فلا  
 تاكله ولا تطعمه فانك لا تدري التردى فكلوا الذبح  
**فرج** لا تكثف تبارد و نقطه در بال و با بصیغه نهی حاضر  
 معلوم باب ضرب است الكثف بفتح كاف و سکون  
 تار و وبال مرغ را بیکدیگر میبوسند کردن در پشت آن  
 لا تقلب بفتح و بار یک نقطه بصیغه نهی حاضر معلوم باب  
 ضرب است لئلا خلاها بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب  
 افتاست تا نیست ضمیر نهی بر جواز تا نیست و نه گیر سکن  
 تحت و فوق اینجا عبارت است از تحت و فوق در وقت  
 خوابانیدن برای ذبح و آن عکس تحت و فوق در وقت

صه

السنان

ایستادن کا و دو کوه سفند است فوق منی بر فم و مخدر منون  
 میتوان بود تردی بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفضل است  
 جُب بضم جیم و تشدید بار یک نقطه است و دهه بفتح و او و سکون  
 بود ال یقسط است لا تطعم بصیغه نهی مخاطب معلوم باب تفضل  
**یعنی** رو پشت از جرّان بضم جیم و یقسط و سکون میم این اعین  
 بفتح هزه و سکون عین یقسط و فتح یار و نقطه در پایین  
 از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت که پرسیدم امام  
 از چگونه ذبح پس امام گفت که چون ذبح کردی فرج را پس  
 سرده و دو بالش را در پشت میبوسند مکن و بر مگردان  
 کار در برابر ای اینکه فرو بری آنرا در پایین کلو و بری کلو  
 تا بال و سر و او را برای غشت و پس پس اگر مذکور افتاد  
 در چاهی یا گوی از زمین پس مخور آنرا و مخور آنرا و مخور  
 تو نمیدانی که افتادن گشت آنرا با ذبح مناسب این گشت  
 در کتاب الصيد در حدیث نوزدهم باب اول و حدیث  
 یازدهم باب چهارم **اصل** وان كان شيء من اللحم فامسك

آیه



صَوْفُهُ أَوْ شَعْرَهُ وَلَا تَمْسِكَن يَدًا وَلَا رِجْلًا وَاَمَّا الْبَقْرُ فَاعْقَلًا  
وَأَطْلَقَ الذَّنْبَ وَاَمَّا الْبَغِيرُ فَشَدَّ اخْفَافَهُ إِلَى الْأَبَاطِلِ  
وَأَطْلَقَ رُحْلِيَّةً وَإِنْ أَفْلَتَكَ شَيْءٌ مِنَ الطَّيْرِ وَانْتَ  
تُرِيدُ دُجْجَهُ أَوْ نَدَّ عَلَيْكَ فَارْمِهِ بِشِمَائِكَ فَإِذَا هُوَ  
سَقَطَ فَذَلِكَ جَمِيزُ الْقَيْدِ **شرح** فاسك بصيغة امر باب  
افعال لا تمسك بصيغة نهى مخاطبة معلوم باب افعال  
مؤكد بدون تاكيد تقييده يا خفيفة است البقر مرفوع منصوب  
يتميزان بود فاعقلا بصيغة امر باب ضرب است اطلق  
امر باب افعال شده بضم شين بالنقطه وتشديد ال  
بنقطه مفتوحه بصيغة امر باب نصر است اخفاف بفتح  
همزه وسكون خا بالنقطه وود فاع جمع خف بضم خا وتشديد  
فار ودر بابي شتر استعمال جمع جمع در تشبيه جائز است  
خصوصا اینجا که مراد حوالی و در سر دست است ان باط بهمه  
والف و با یک نقطه والف و طاء بنقطه جمع ابطا بکسر ه  
وسكون و کسر بار دو پنج بخل و مراد بستن و دوست شتر

بیکدیگر

بیکدیگر است و هر مو صغیر که باشد از جمله سر و دست تا پنج  
دو بخل و اگر مراد بستن سر دست پنج بخل میبود اخفاف و ابا  
بنقطه جمع بنقطه مناسب نمیبود و افشک بفا و تاء و دو نقطه  
در بالا بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعل است بدون  
تشدید و ال بنقطه بصیغه ماضی غائب مجهول باب ضرب است  
علیک ماضی غائب فاعست و علی برای اضرار است اند  
بفتح نون و تشدید و ال که بختن شتر و مانند آن نموده الصید  
بشارت است باینکه اگر در وقت تیرانداختن بسهم اندک کوب  
و ادراک زندگی آن نکند هلاست **یمنی** و اگر باشد خبر  
از کوفته پس نگاهدار چشم آنرا اگر پیش باشد یا مو  
آنرا اگر بر باشد و نگاه مدار البته دستی را و نه پایی را و اما  
کا و پس ببند دست و پای آنرا و هر یک دم آنرا و اما  
شتر پس ببند حوالی و در سر دست آنرا و حوالی و پنج بخل  
آن و هر یک دو پای آنرا و اگر در شود از نو خیزی از نو  
بر حالی که تو میخواهی زنج آنرا یا که بخت شود بر تو شتر و مانند



آن پس بنید از یک جانب آن تر خود را پس چون آن افتاد پس  
 ترکیه کن آنرا اگر او را کن نه گیش کردی مانند شکار **نجم**  
**اصل** عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال سألت  
 عن الذبيحة فقال عليه السلام استقبل يدي بيمينك القبلة  
 ولا تأكل من ذبيحة ما لم تخرج  
 من مذبحتها **نجم** استقبل بصيفة امر است با در نه چنگ  
 برای تعدیه و بمعنی مع میتواند بود القبلة منصوبست لا  
 بیرون و خارج با نقطه و عین منقطع بصيفة نهی مخاطب معلوم  
 باب منع است التبع بفتح ث و سکون خا بریدن مخر  
 حرام که در مهره گردن است و آنرا اشجاع بضم و فتح و کسرون  
 می نامند و مراد نهی از تجاوز از حد ذبح است باین روش که  
 بعد از بریدن کلوت خود را نیز بریده شود و پنجه با تنوین است  
 ما یصدد ریه یصدد را یب لم تخرج بصيفة مفارح غایب مجهول  
 باب منع است من یعنی نه است خرج بفتح میم و فتح با بصيفة  
 اسم مکان باب منع است یعنی روایت از محمد بن مسلم از

طوفان است

امام محمد باقر علیه السلام گفت که رسیدم امام را از پنجه  
 پس گفت امام علیه السلام که برابر کن و پنجه خود را بقبضه  
 و بر منو حرام کردن آنرا تا آنکه میرود و مخور از پنجه در وقتی که  
 ذبح کرده شده باشد در هائی ذبح آن مراد برای بریدن  
 او داج اربعه است و این است راست باینکه گاهی ذبح  
 کلوت واقع میشود بی بریدن سر که پیش از است  
 منتهی میشود بکوهی که در گردن است پس اگر کار در بر این  
 که که در جانب سر است واقع شود در غیر ذبح و قطع  
 اگر چه کلوت بریده شده **نجم اصل** عن محمد الحلی قال قال ابو  
 عبد الله علیه السلام لا تلح الذبيحة حتى تموت فإذا  
 ماتت فالتحها **نجم** روایت از محمد علی گفت که گفت  
 امام جعفر صادق علیه السلام که بر منو حرام کردن و پنجه را تا  
 آنکه میرود پس چون مرد پس بر منو حرام آنرا **نجم اصل** عن  
 غياث بن ابراهيم عن ابي عبد الله عليه السلام ان امیر  
 المؤمنين صلوات الله علیه قال لا تذبح الشاة عند



الشاة في الجوز عند الجوز وهو ينطأ اليه **شرح** الجوز يقع  
 فيه وضم زاي بانقطه وكون واو ودرار بنقطه شتری که  
 برای کشتن باشد و الجوز را از قبیل چهار است شاة کله است  
 مثل علفه بنام و ماء بار و از برای که خور و درج میت حقیقه بلکه  
 خواست یا مراد بود قدر مشترک میان کلو پریدن و کلو است  
 موافق آنچه بیان شده در شرح عنوان کتاب **یعنی** روایت  
 از خیانت بکبر غنیم بانقطه و تخفیف بار و نقطه در بیان  
 و تار به نقطه این ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام  
 اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که درج کین بگویند  
 نزد کوه سفند و در شتر را نزد شتر رجالی که آن نگاه کنند  
 آنکه گشته میشود **مستم اصل** علی محمد بن یحیی رفعه قال  
 قال أبو الحسن الرضا علیه السلام إذا دُخِلَتْ الشاة و  
 سُلِخَتْ أو سُلِخَ شئٌ منها قبل أن تموت لم يحل أكله  
**شرح** و کتب بصیفه ماضی غائبه مجهول باب منع است  
 بین بنقطه و خا بانقطه بصیفه مجهول باب منع و نه

غیر الله راجع بشی منها است و مراد نیست که هر دو صورت  
 هیچ آیه جز آن حلال نمیشود **یعنی** روایت که محمد بن یحیی  
 بر سند حدیث را گفت که گفت امام رضا علیه السلام  
 چون درج کرده شد کوه سفند بویست کنده شد یا بویست  
 کنده شد خبری از آن پیش از آنکه میر و حلال نشد خوردن  
 خبری از آن **باب چهارم اصل باب الرجل یزیدان**  
**فیسبقه انکس فیقطع الراس** **شرح** فیسبقه بین بنقطه  
 و بار بنقطه و قاف بصیفه مضارع غائب معلوم باب  
 ضرب و نه است الکیمن رفوعست فیقطع بصیفه معلوم  
 و مجهول میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بکیمن  
 راجع رجل میتواند بود و حاصل همیست **یعنی** این باب  
 بیان مردیست که میخواهد که درج کند و تجاوز از حد آن  
 نکند پیش میگیرد و او را کار دیش جدا میکند سر را  
 این باب سه حدیث است **اول اصل** عن الفضیل  
 آیا قال سألت أبا جعفر علیه السلام عن رجل ذبح فیسبقه



السكينة فيقطع رأسه فقال هو ذكاء وحيته لأبأس  
 بأكليده **شرح** ضمير هو راجع بجمع است بارجع مخرج ضمير است  
 وآن مذ بوجست وبنابر اول ذكاه که اسم مصدر بفاعل  
 است بمعنی خود است وبنابر دوم مستعمل در معنی مفعولست  
 وجهه بفتح و او و کسر ها منقطه و تشدید یار دو نقطه در پایین  
 فعیده بمعنی فاعل باب ضرب است اللاحق شتابان ضمیر  
 با کله راجع بجمع مذ بوجست بارجع بر جمل است وبنابر اول  
 مضاف مفعولست وبنابر دوم مضاف بفاعلت **معنی**  
 رو است از فضیل بنهم و فتح ضا و با نقطه این را بفتح  
 یار دو نقطه در پایین و مخفف سین منقطه گفت که رسیدم  
 اعم محمد باقر علیه السلام را از مردی که فوج کرد پس می گرفت  
 او را پس جدا کرد و در مذ بوج را پس امام گفت که آن فوج  
 کردنی شتابانست نیست برو ای می بخورون آن مذ بوج  
**دوم اصل** عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام  
 عن رجل دمج شاة وسمي فبقعه السكين لحدتها

قَابَالُ

کارده

قَابَالُ الرَّاسِ فَقَالَ إِنَّ حَرَجَ الدَّمِ كُلِّهِ **شرح** ان خرج الدم  
 ان خرج الدم معتدلا است بقرينه الجح في آيد و در حدیث دوم  
 باب بفتح و این بشارتست باینکه گاهی تنگی بریدن می شود کردن  
 بحدی برسد که خون آن مانند خون میت میشود و بر سر آن  
**معنی** رو است از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه  
 السلام را از مسلمانی که فوج کرد و گو سفند را و ذکر کرد اسم الله  
 در وقت فوج پیش می گرفت او را کاد و سبب تنگی آن  
 کرد و سر را پس امام گفت که اگر بروی آن خون پس بخور  
**سیدم اصل** عن سعد بن سعد قال سمعت أبا عبد  
 الله عليه السلام وقد سئل عن الرجل يدمج ففترج السكين فبقعه  
 الرأس فقال الذكاة الوحية لأبأس بأكليده إذا لم يتعد  
**شرح** ترسمین بصیغه مضارع غایبه معلوم باب بفاعلت  
 السکین و فوج است و الرأس منصوبست الذکاة خبر متکون  
 و فخر دست بقدر بر **معنی** رو است از سعد بن سعد و فوج میم  
 رسیدن منقطه و فتح عین منقطه و دال منقطه این صدقه بفتح ضا



منقطع و فتح و ال ... گفت که شنیدم از امام جعفر  
 صادق علیه السلام که در یقین بر سیده شده بود از زردی  
 که در بطنش نشسته بود و کار و پس جدا میکند در خروج را  
 پس امام گفت که آن را بگریز که در فی شتاب نیست پودایی  
 بخوردن آن مذبح چون داشته نگردیده باشد آن **باب**  
**پنجم اصل باب البعیر و الثور یقتضیان من البعیر شیء** و از این  
 قدر مشترک میان کلوریدین و خراست موافق آنچه بیان  
 شد در شرح عنوان کتاب باز در کتب عنوان مناسب آن  
 در ثور است زیرا که در بعیر بخورید **یعنی** این باب بیان  
 شتر و گاو و راست که سر باز نمیزند آنچه در این باب شرح شد  
**است اول اصل** عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام  
 قال اذا امتنع عليك بعير و انت تريد ان تحمله فانطلق  
 فليكن و ان شئت ان يبقك فضرقه بيثف او  
 طعنه برمح بعد ان قمي فكل الا ان تدركه و لم يميت  
 بعد فذلك **شرح** روایت از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت

گفت که چون سر باز نذر تو شتری رجالی که تو میخواهی که  
 گزینی آنرا پس راه شود از تو پس اگر ترسی که پشیمان گردی و ترا  
 ناپیدا شود پس زنی آنرا بشیری یا طعن کنی آنرا به نیزه  
 بعد از آنکه ذکر اسم الله کنی پس بخور مگر آنکه دریایی آنرا بر تو  
 که نمرده هنوز پس نگرید کن آنرا **دوم اصل** عن عیص بن  
 القاسم عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان ثورا بالکوفة  
 قبا ثار فبادر الناس اليه باسيافهم فضرروه فانتبه  
 الى امير المؤمنين صلى الله عليه واله فقال له فقال له  
 وحيتة و لحمه حلال **شرح** ثور بنار سه نقطه و الف و در منقطع  
 بصیغه ماضی غائب معلوم باب نفر است الثور ان یقع نار و فتح  
 و لا و از جاد آمدن بر کشتی فاشی بصیغه ماضی غائب معلوم  
 باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع خبر آن عمل است و گاه خبر  
 مختار است **یعنی** روایت از عیص بن کبر عین منقطع و سکون  
 یا در دو نقطه در پایان و صا و منقطع این قسم از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که بدستیکه گاو زنی در کوفه سر کشتی کرد

قالوا امير المؤمنين عليه السلام فاجبروه



پس ویدنی مردمان سخیان با شمشیرهای خود پس زدند  
 پس خبر رسید سولی در لومینس صلی الله علیه و آله پس رسید  
 او را پس گفت که آن پاکیزه گزونی نشسته بایست و گوشت آن  
 کاه و ملاست **سینوم اصل** عن محمد الحکمی قال قال ابو عبد الله  
 علیه السلام فی ثور تعاصی فابتدره قوم باسیافهم وسموا  
 فاتوا علیها فکفوا الله علیه فقال هذه ذکاة وحبیه  
 وکلمه حلال **شرح** تعاصی بصیغه ماضی غائب معلوم باب تعاصی  
 برای مبالغه عصیان بنحو انقیاع میم شده است و مضمون  
 این موافق بقیت **چهارم اصل** عن الفضل بن عبد  
 الملك و عبد الرحمن بن ابي عبد الله عن ابي عبد الله  
 علیه السلام ان قوما اتوا النبی صلی الله علیه و آله فقالوا  
 ان بقره لنا غلبتنا و استضعفت علینا ففکربناها  
 بالسیف فامرهم باکلها **شرح** و ثبت از فضل بن محمد  
 و عبد الرحمن بن ابي عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام  
 اینکه جمعی آمدند نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفتند که بدریه

کافی

کلاهی از ما عاجز گرد ما را و سرکشی کرد بر ما پس زدیم از شمشیر  
 بر سرش کرد ایشان را بخوردن آن **خیم اصل** عن اسمعيل الجعفی  
 قال قلت لابی عبد الله علیه السلام بعیر مردی بی خبر گفت  
 بیخبر قال تدخل الحریة فقطعنه بها و تسمی و تاكل **شرح**  
 بر این منقطع و و ال منقطع و الف منقلب از یا بصیغه ماضی  
 غائب معلوم باب تفعل است بصیغه مضارع غائب مجهول  
 باب منع است تداخل بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است  
 تطفعه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب منع است نهی  
 و تامل بصیغه مخاطب معلوم است **پنجم** روایت از اسمعيل جعفی  
 بعیرم و سکون عین منقطع و ن گفت که گفتیم امام جعفر صادق  
 علیه السلام را که شترى افتاد در چاهى چگونه کوه کرده میشود  
 او نام گفت که داخل چاه میکنی چوبه را مثل نره پس طعن میکنی  
 آنرا با آن چوبه و بسم الله میکنی در وقت طعن و بخور  
**ششم اصل** باب التکفیر **شرح** من غیر مذکوره است این باب  
 بیان آنچه است که کج کرده میشود در غیر جای مغز برای زنج



در این باب بحديث است **اقول** عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل ضرب بسيفه جروا او شاة في غير مذهبها وقد سمي جنين ضارب فقال لا يصيدكم ذبيحة لا تخرج من مذهبها يعني اذا تعدل ذلك ولو تكن حالة حالا اضطرار فاما اذا اضطر اليها واستصعب عليه ما يريد ان يخرج فلا بأس بذلك **شرح** مخرج ما خود است از زنج که قدر مشترک میان کلو بریدن و کوه است موافق آنچه مذکور شد در شرح عنوان باب سابق یعنی تا آخر کلام را است **شرح** روایت از اعمام جعفر صادق علیه السلام در مردی که روزی شمشیرش شتر را با کوه سفید را در غیرهای زنج آن میخورد و تحقیق بسم الله گفت در قبیله زد پس نام گفت که خوب نیست خوردن آن ذبیحه که زنج کرده میشود در جای زنج آن میخورد که زنج کند پس بیت پروا نی یان عمل **باب** **مقدم اصل باب** ادراک الکاه **شرح** این باب بیان در فتنه تنذیکه میوانست در این باب شش حدیث است

که چون قصد کرده باشد برای آن عمل و نباشد حال او حلال باشد پس اما چون مضطر شود پس آن حال و سرکش شود بر او حرام میخورد

**الاسل** عن عبد الله بن سليمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال في كتاب علي صلوات الله عليه قال اذا طهرت العين او ركنيت الرجل او تحرك الذنب واذا ركنه فذكره **شرح** روایت از عبد الله بن سليمان از اعمام جعفر صادق علیه السلام گفت که در کتاب علی صلوات الله علیه گفت که چون حرکت کند بیک چشم یا حرکت کند یا حرکت کند و در بابی آنرا پس تنذیکه کن **مقدم اصل** عن الحسن بن محمد قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام اذ جاءه محمد بن عبد الله فقال له جعلت فداك يقول لك جدتي لك رجلا ضرب بقره يقاس فمقطت ثم ذبحها فلم يرسل مع الجواب ودعا سبيكة مولاة ام فرقة فقال لها ان محمد اما له برساله منك فكريهت ان ارسل اليك بالجواب مع ان كان الرجل الذي ذبح البقرة حين ذبح خرج الدم معتدلا فكلوا واطعموا وان كان خرج منك فكلوا فلا تقر بقره **شرح** حدیثی شاید که عبارت باشد

کند

در این باب شش حدیث است



عبد الرحمن بن نعيم از دی ام فروه مادر امام جعفر صادق علیه السلام  
 است و زوجه او نیز ام فروه نام داشته و دختر او نیز آن نام  
 داشته فقال لها بعنوان پیغام داده است پس منک بفتح گفت  
 کافست و مراد اینست که گفت سعیده را که بگوید محمد را که  
 چنین و چنین الرجل مرفوع و اسم کان است الذي مصف  
 الرجل است چنین خراج است و مقدم شده بر عامل  
 و مضارع خراج بخار با نقطه و را بنقطه و هم بصیغه ماضی  
 معلوم باب تفعیل خبر کان است التامی جزیرا خارج شمرده نظر  
 تحسین و تفسیح الدم منصوب و مفعول به خراج است معتدلا  
 مفعول مطلق مخذوفست بتقدير خروجا معتدلا بقوله انك  
 خروجا در شن دوم مذکور است فیمرسته در کان در دوم  
 راجع با رجل است خراج اینجا نیز از باب تفعیل است فلا تفرق  
 از باب علم است یعنی روایت از حسن بن مسلم گفت  
 که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام که آمد نزد او محمد بن  
 عبد السلام پس گفت امام را که قربانت شوم میگوید ترا بعد

که برستی

که برستی که مردی نزد کاوه وی را به نیری پس کاوه افتاد و بعد  
 از آن در کج کرد آنکا و را پس امام نوبختی در جبهه جواب  
 مسئله را خواند سعیده که کثیرا ام فروه را پس پیغام رسان  
 کرد او را که برستی که محمد آواز و نر و من پیغام را از تو پس  
 هشتم این را که فرستم سوی تو جواب را با او اگر باشد  
 که در کج کرد آنکا و را و تفسیح که پیغام را پس که خارج شمر  
 خون را خروجه متعارف در کج پس بخورید و بخورانید و گو  
 باشد بانیز و نش که خارج شمر خون را خروجه سنگین پس  
 مشوبه آنکا و را **سیدم اصل** عن عبد الرحمن بن أبي  
 عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلام قال في كتاب علي  
 صلوات الله عليه وآله إذا طرقت العين أو ركت  
 الرجل أو حرك الذنب فكل من ذلك فقد أدركت ذكاه  
**شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **مهاجم**  
 عن أبيان بن تغلب عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا  
 شككت في حيوة شاة ورأيتها تطرف عينها أو



اذ ينزلها او يصعد يدنها فاذا وجهها فاقبالها لك خلا **شرح**  
 طرف يسيره مضاعف غائبه معلوم باب ضرب است جنبها  
 مقصود است ترك از باب تعجيل است فمضاعف بها و ينقطع  
 بعين ينقطع از باب منع است **بني** روایت از ابا بن  
 بقیع حمزه تخفيف بار كنقطه اس تغلب بقیع ما دو نقطه در  
 ما لا سکون عین با نقطه و کسر لام و بار كنقطه از امام  
 جعفر صادق علیه السلام گفت که چون شک کردی در زیاده  
 کوفندی و دیدی آنرا که برهم میزند پیش را یا حرکت  
 میدهد و دو گوشش را یا میزند پیش پس در کج کن آنرا چه  
 درستی و آن ترا حد است **پنجم اصل** عن محمد بن الحنفی عن  
 ابي عبد الله علیه السلام قال سالت عن الذبیحة فقال  
 اذا تحرك الذنب او الطرف او لذن فهو ذکی  
**شرح** طرف بقیع طاء و سکون راست **بني** روایت از محمد  
 حنفی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم  
 از ذبیحه پس گفت که چون حرکت کرد و دم یا چشم یا گوش

پس آن پاکیزه است مراد نیست که میته نیست پس قابل زوج  
 است **ششم اصل** عن رفاعه عن ابي عبد الله علیه السلام  
 انه قال في الشاة اذا اطرافت عینها او حرکت ذنبها  
 فلی ذکیته **شرح** روایت از رفاعه بکر را بنقطه از امام  
 جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در کوفندی که چون  
 برهم زلد چشمش را یا حرکت داد پیش پس آن پاکیزه  
 و قابل زوجت **باب ششم اصل** **باب من ذکی غیر القبلة** **شرح**  
**التسمیة والجنب** **شرح** این باب بیان کسی است که  
 ذکی بود سوی غیر قبله یا ترک کرد ذکر اسم الله را و بیان  
 جنب که ذکی کند در این باب شش حدیث است **اول**  
 عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن رجل  
 ذبح ذبیحة فجعل ان یوجهها لا القبلة قال کلاهما  
 فقلت له فاینه لم یوجهها قال فلا تأکل منها ولا تأکل  
 من ذبیحة ما لم یدکوا اسم الله علیها و قال علیه السلام اذا  
 اردت ان تذبح فاستقبل بذنبك القبلة **شرح** قبل



بصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است مراد خطا کردن در جانب  
 قبله است که شاید که شایسته آن نباشد نیز باشد و شاید که  
 چهل بسند را نیز شایسته باشد بنا بر ظاهر آنچه می آید و بعضی  
 احادیث آخر ابواب مثل توبه یا لا سم و مثل هو الا سم و  
 مثل انما هو الا سم زیرا که ظاهر است که یهود و نصاری و مجوس  
 و بجه سوی کعبه نمیکند پس اگر چهل بسند مانع باشد پس هر  
 مانع حلال بودن و بجه ایشان در ترک تسمیه خوب بنمایند  
 لم یوجهوا بصیغه مضارع غائب معلوم باب یقین است  
 و مراد تعد است با وجود علم بسند یعنی روایت از محمد بن  
 مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از مردی که  
 زنج کرد و بجه را پس خطا کرد و در اینکه برابر کند آنرا سوی قبله  
 امام گفت که بخور از آن پس گفتیم امام را که بد رستی که او دانسته  
 برابر نکرد آنرا سوی قبله امام گفت که پس بخور از آن و خود از  
 و بجه در وقتیکه مذکور شد اسم الله عز و جل بر آن در وقت  
 زنج و گفت امام علیه السلام که چون خواستی که زنج کنی پس

کن و بجه خود را قبله **روم اصل** عن محمد بن مسلم قال سألت  
 أباجعفر علیه السلام عن الرجل یدبح ولا یسمی قال ان کان  
 ناسیا فلا بأس اذا کان مسلما و کان یحس ان یدبح و  
 لا یسمی و لا یقطع الرقبه بعد ما یدبح **خرج** روایت از محمد  
 بن مسلم گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از مردی که  
 زنج میکند و ذکر اسم الله نمیکند امام گفت که اگر باشد  
 فراموش کار نیست پروا نمی چوین باشد مسلمان و باشد که  
 نیکو داند زنج کرد و زانو برد و مغز خرام را و نبرد و کرد زانو بعد از آنکه  
 زنج کند بپایین او دایره اربعه و پیش از مردن و بجه **سید اصل**  
 عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال سئل عن الذبيحة  
 تدبح لغير القبلة قال لا بأس إذا لم يتعدد وعن الرجل  
 يدبح فينسى ان يسمي أو لا يدبح فقتله فقال نعم إذا كان  
 لا يسميهم و كان يحس الذبح قبل ذلك و لا يسمی و لا يقطع  
 الرقبه حتى يذبح الذبيحة **خرج** روایت از محمد بن مسلم  
 جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد



از آنچه که درج کرده میشود سویی غیر قبله امام گفت که نیست برآ  
 چون دانسته نگرده باشد و پرسیده شد از مرد که درج میکند  
 پس فراموش میکند که ذکر اسم الله کند آیا بخوده میشود و چه  
 او پس امام گفت که آری چون باشد که تهمت کرده باشد  
 بدروع در دعوی فراموشی و باشد که نیکو بگامی آورده باشد  
 درج را پیش از آن واقعه و نیز متواتر امام را و نشکند مده که  
 تا آنکه سرود شود و چه **باب اول** عن محمد بن مسلم قال قال  
 ابا عبد الله عليه السلام عن ذيجة ذبحت لغير القبلة  
 فقال كروا لآبائكم بذلك ما لم يتعمده قالوا وسألته  
 عليه السلام عن رجل ذبح ولم يسم فقال ان كان فاسيا فليسم  
 حين يذكر ويقول بسم الله على اوليه وعلى اخره **فخرج**  
 ذبحت بصيغة ماضی غائبه مجهول یا شکلم معلوم باب بیست  
 و بنابر دوم تقدیر ذکته است مامصد ریه است مامصد ریه  
 طرف زانست لم يتعمده بصيغة مضارع غائب یا مخاطب معلوم  
 باب ثقل است و بنابر اول ضمیر متر ارجع به ایچ است که

بنا بر اول

مفهوم است از سابق **بنی** روایت از محمد بن مسلم گفت که  
 پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه کرده باشد  
 غیر قبله پس امام گفت که بخور و نیست پروا اینی بآن در وقتیکه  
 که دانسته نگرده باشد انعل را را روی گفت که پرسیدم امام  
 علیه السلام از مردیکه درج کرد و ذکر اسم الله نکرد پس امام گفت  
 که اگر باشد فراموشی کار پس باید که ذکر اسم الله کند در وقتیکه  
 بیا و آورد و میگوید که مدح و تحمید بنام الله بر اول درج و بر آخر  
**فخرج** **باب اول** عن محمد بن مسلم قال قال الله عليكم عن رجل  
 ذبح فحج أو كبر أو هلك أو حمد الله عز وجل قال هذا كله  
 من أسماء الله عز وجل ولا بأس به **فخرج** و کبر و هلك  
 ماضی غائب معلوم یا تفعیل است حمد از باب علم است الله  
 منصوب به یک از چهار فعلت تنبذع التسمی باسم الکبر  
 و مانند است و مراد به تبدیل گفتن بسم الله و مانند است  
 و مراد بک گفتن باسم المجد و مانند است **بنی** روایت از محمد بن  
 مسلم گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که درج کرد

که درج ؟

تترجمه از تقصیر  
 فخرج و مراد اینی گفتن  
 بسم الله و مانند است  
 مراد بک گفتن



پس تسبیح کرد یا تکبیر کرد یا تهلیل کرد یا حمد کرد و الله عز و جل را ثنا  
 گفت که این تکبیر از نامهای الله عز و جل است و نیست پروردگار  
**باب ششم اصل** عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه عن ابي  
 عبد الله عليه السلام قال لا بأس ان يذبح الرجل وهو جنب  
**فیه** روایت از محمد بن ابی عمر از بعضی از اصحاب را از امام جعفر  
 صادق علیه السلام گفت که میت پریشانی یا تنگی مرد در حال  
 که او جنب باشد **باب ششم اصل باب الاغتسل التي تخرج من بطن**  
**التي تخرج** الاغتسل بقیع هرة و کسر حیم و تشدید نون چون  
 بقیع حیم و کسر نون بجان که در شکم مادر است و تخرج بقیع  
 مجهول باب افعال یا معلوم باب نمر است **فیه** این باب بیان  
 بجانیت که برون آورده میشوند از شکمهای ذیابج و  
 درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مسلم  
 قال سألت أحدهما عليهما السلام عن قول الله عز و جل  
 أحلت لكم بهيمة الانعام فقال الحسن في بطن أمه  
 إذا اشروا و إذا فذكاة أمه فذلك الذي

فیه کتبه

الله عز و جل **فیه** در اول سوره مائده چنین است یا ایها الذین  
 آمنوا آذوا بالعقوق و أحلت لكم بهيمة الانعام الا ما شئى عليكم  
 غير حلى الصيد و انتم حرم ان الله يحكم ما يريد و این آیه چند  
 احتمال است از آنجه که موافقت با این حدیث و آنچه گذشت در  
 کتاب العقل در حدیث چهارم باب اول که واضح و ضده بند  
 الیسان نیست که عده افعال بعقود و چ باشد یا موقوف است اینکه  
 اصل و منبع برای وصول مستطیعان مردمان یا نام عالم کج  
 احکام الهی و تفقه درین است چنانکه گذشت در کتاب الحج  
 احادیث باب اول و در احادیث باب ثانی از امام که باب  
 و چهارم است و جمله احکام استیفاء بیانی سابق باشد  
 یا غیره قید غیر حلی الصيد و انتم حرم و بهیمه یعنی نهیان در موش  
 لکن باشد پس چندین اگر مثلاً موش باشد یا ضل بهیمه  
 پس حلال نیست و انعام جمع نفق نون و فتح و سکون عین  
 شتر و گاو و کوهن باشد و یعنی علیکم حدیث باشد از  
 بعد از این آیه در سوره مائده یا نذک فاصله که وقت علیکم

فیه



الميتة الدم والحذر وما اجل لغير الله به والمحققه والموقوفة  
والخير والبطيخ ما اكل الشئ الا ما ذكيت وما ذبح على القصب  
وان تستقسموا بالارلام وغيره على الضبيده حال فميركم باشد  
جد املت ما افرافه ما كيد عدم جوار صيده ورجل اكرام  
به بيان اينكه اگر خرم صيده نكند در تنگي نهي افتد زير اكر صلاست  
براي او بهيمه انعام وان سبب زهت پس احوال او صيده را  
قيح است اشتر بصيفه ماضی غائب معلوم باب افعال است  
موبهم رسانيدن و آن در بز و كاوت او بر سبب كينقار  
را منقطه بصيفه ماضی غائب معلوم باب افعال است  
هم رسانيدن و آن در ميش و شتر است ذكاه مرفوع و جر  
مقدار است و مراد هيت كه اگر مرده برون آيد صلاست  
و اگر منصوب بزج خافض ميود بتقدير كنه ذكاه مراد هيت  
ميبود **نهي** در هيت از حد پس لم گفت كه پرسيدم ابا  
محمد ما فرما امام جعفر صادق عليه السلام از قول الله عز وجل  
در سوره مائده كه حلال كرده شده براي شما بهيمه كاه و گوشت

بشتر پس امام گفت كه جنين در شكم مادرش چون مرده باشد  
و پشم دارد پس تركيد آن تركيد مادر است پس تركيد  
خواست الله عز وجل بفظ بهيمه انعام **دوم اصل** عن الحلبي  
عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اجمعت الذبيحة فوجدت  
في بطنها ولذا انا ما افكل وان لم يكن ثامنا فلا تأكل **نهي** امام است  
كه مرده را پشم دارد باشد بقرينه حديث سابق **نهي** در هيت  
از الحلبي از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه چون ذبح كودي  
و بچه را پس يفتي در شكش بچه مرده را كه محققه نام باشد پس  
بخور و اگر نباشد نام الله پس بخور **سوم اصل** عن يعقوب  
بن شعيب قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الجوار  
تذكي امه ايوكل يذكاتها فقال اذا كان ثامنا ونبت عليك  
الشعر فكل **نهي** الجوار بضم و كسر حار منقطه و تحريف و او و الف  
در ار منقطه بچه شتر مراد شتر و اينجا پشم **نهي** در هيت از يعقوب  
بن شعيب گفت كه پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام  
از بچه در شكم شتر كه تركيد كرده ميشود بتذكيه مادرش پس امام

الم

مادرش را خورده شود



گفت که چون باشد تمام و رو بیده باشد بران موبس **خبر**  
**اصل** عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ الشَّاةِ نَذَّجَهَا وَنَذَّجْنَا  
وَلَدًا وَقَدْ اشْعَرَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَاتُهُ ذَكَاةُ اَوْتِهِ **شرح**  
روایت از سماعه که راوی امام جعفر صادق امام موسی کاظم  
علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از کوفته کردن  
سگنی از او در شکش چیست و تحقیق مودار شده گفت  
امام علیه السلام که تذکیر آن تذکیر است **نیم اصل** عَنْ  
مُسْعَدَةَ بِنْتِ صَدَقَةَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ  
فِي الْخَنَازِيرِ إِذَا اشْعَرَ كُلُّهَا إِلَّا فَلَا تَأْكُلُ يَعْنِي إِذَا لَمْ يَشْعُرْ **شرح**  
یعنی اذالم بشو کلام را روایت برای تفسیر آن باده زیرا که  
شقی دوم مستبعد است **یعنی** روایت از مسعدة بن  
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت در بچه در شکم که  
چون مودار شد پس بخورد اگر نشد پس غور بخورد که چون  
مودار شد **باب دهم اصل باب النبط و المردية و ما اکمل**  
**الشیء تذکیر** کاتعاش **النبط** یفغ نون و کسر طه منقطع

اول اذا وارد شود

امکان

از بعضی یارانش گفت که پرسیدم زبان امام رضا  
اسلام را از آنچه پریش از آنکه بالغ شود و آنچه زن پس  
امام گفت که نیست بروالی ندیچه بر و خواجه سر او زن چون  
صاحبان ندیچه با جبار شوند سوی آن **نیم اصل** عَنْ عَمْرِو  
وَاحِدٍ رَوَى عَنْهُ عَنْهَا جَمِيعًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّ ذَبْحَةَ  
الْمَرْءَةِ لَمَّا إِذَا أَجَاذَتْ الدَّجَّ وَتَمَتَّتْ فَلَا بَأْسَ  
بِأَكْلِهِ وَكَذَلِكَ الصَّبِيُّ كَذَلِكَ الْأَعْمَى إِذَا سَدَّ  
**شرح** روایت از جمعی که روایت کردند حدیث را از امام  
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام یکی اینکه ندیچه  
زن چون خوب کند فحش را و ذکر کند اسم الله را پس  
نیت بر وانی بخورد آن و چنانست بر و چنانست  
کو در چون راست کرده شود بجانب قبله **ششم اصل** عَنْ  
اِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي السَّلَاحِ قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الذَّبْحَةِ الْخَصِي فَقَالَ لَا بَأْسَ **شرح**  
ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب یا شبیه مناسب است



میان خفی و مرعاست و باقی ظاهر از شرح حدیث چهارم این  
**باب بیستم اصل** عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام  
 قال كانت علي بن الحسين صلوات الله عليه جاركة  
 تنج كذا إذا أراد **شرح** روایت از حدیث از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که بود برای علی بن الحسین صلوات الله  
 علیه کنیز که در یک سکر و برای او چون میخواست **متمم اصل**  
 عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله قال قال أبو عبد الله  
 عليه السلام إذا بلغ الصبي حصة أشبار أكلت ذبيحته  
**شرح** اكلت بضم غاء مجهول و تمکم معلوم میتواند بود **روایت**  
 روایت از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که گفت  
 امام جعفر صادق علیه السلام که چون رسد بچهار سالگی و جب  
 قد خورده میشود **او بدانکه** مکنست جمع میان این  
 احادیث باینکه خورون و نجی پس وزن حدیث است با  
 گراحت یک ام پس وزن پنج پیغمبر است مگر دست  
 مگر آنکه آن زن کنیز باشد باعتبار اینکه در یک باعث

سختی دل میشود چنانکه گذشت در کتاب المعیشت و در حدیث  
 چهارم باب مناعیات که باب سی و سوم است و آن  
 در پیروزی غیر کنیز محمود است یا با عین و اینکه در شرح  
 عظیم است و تکلیف آن بر او وزن غیر کنیز را نامحسوس  
 است پیغمبر است **باب بیستم اصل** **و بیانی اصل**  
**الکتاب شرح** این باب بیان ذبیح کتاب بیان میشود  
 و نصاری است و این باب پیغمبر حدیث است **اول اصل**  
 عن زید الشحام عن أبي عبد الله عليه السلام قال سئل  
 عن ذبيحة الذي فقال لا تأكله إن سقى وإن لم يسقى  
**شرح** روایت از زید پیغمبر فروش از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که امام پرسیده شد از ذبیح اصل خور  
 مثل پیغمبر و نصاری پس گفت که خور آنرا اگر ذکر الله  
 کند و اگر نکند **و بدانکه** این حدیثی بر این است که لفظ الله  
 سختی عبادتی است که معهود است و عهد مختلف میشود  
 باختلاف اعتقادات و نزد اهل توحید متعلق است



بخانی آسمانها و زمین و نزد اهل شرک متعلق است بکثرین  
از اهل آن مختلف فیه است و سعی اهل جهالت در توحید  
سوی مختلف فیه بیشتر میباشد از سعی در توحید سوی تفرق  
بسی لفظ اسد ماعنه مشترک لفظی است میان اهل توحید  
و اهل اشتراک و هر کدام از آن قصد معنی دیگر میکنند پس  
قصد عواید پروردگار میکنند و اول بنا بر اینست که بر فای  
بر در ابیکر و در سوره توبه چنین است و قَالَتِ الْيَهُودُ  
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ  
قَصْدِ بَعْضٍ مِیکنند موانع آیه سوره مائده فَقَدْ كُفِّرَ الْكَافِرُونَ  
قَالُوا اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بَنُی مَرْيَمَ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ  
اسم اسد علیه با عقدا و اهل توحید **اگر کولی** که این منافات  
دارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر و حدیث  
نهم باب العفو که باب پنجاه و سیوم است که رسول اسد صلی  
وسد علیه و آله در خیمه از گوشت بریانی که بهر او به زهر آلود  
کرده بود خورد **کوییم** که در زمان رسول اسد صلی الله علیه و آله

آبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَلَى  
بَنِي الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَأْمُرُ عَلِيًّا أَنَّهُ لَا يَذْجُوا  
حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ نَوَادِرُ الْجُمُعَةِ **خ** نَوَادِرُ الْجُمُعَةِ عبارت  
از اجتماعهای عظیم که گاهی اتفاق می افتد مثل عواید و  
خواهد و آماده کردن بختیاج آنها زمانی بسیار **خواهد**  
روایت از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام  
گفت که بود امام زین العابدین صلوات الله علیه که  
میکرد غلامان خود را با نیکه و بچ می کنند و در شب تا آنکه طلوع  
کنند فجر در نمازهای اجتماع مردمان **سیوم اصل** عَنْ آبَانِ بْنِ  
تَغْلِبَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ  
لَعَلَّاهُ لَا تَذْجُوا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ  
سَكَنًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَإِنْ خِفْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِنْ خِفْنَا  
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ خِفْتَ الْمَوْتَ فَأَذْجِ **خ** جَعَلَ اللَّيْلَ  
سَكَنًا و سوره انعام است السکن باعث راحت است  
**یعنی** روایت از ابان بن تغلب گفت که شنیدم از



و امام زین العابدین علیه السلام بر جالی که او میگفت غلامان  
 که درج میکنند تا آنکه طلوع کند فجر چه درستی که اسد گردانید  
 شب را باعث راحت برای هر جانوری راوی گفت که قسم  
 که پس اگر ترسیدیم از ضرری بکنیم پس گفت امام علیه السلام  
 که اگر ترسیدی از مردن و پیغمبرش از طلوع فجر پس درج کن  
**اگر کوئی که ظاهر این حدیث اینست که مابین طلوع فجر و طلوع**  
**شمس داخل نماز باشد حقیقه و این منافات دارد با**  
**آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث اول باب**  
**فرض الصلوة که باب سیوم است و در کتاب النکاح در شرح**  
**حدیث پنجم باب اللواط که باب صد هشتاد و ششم است**  
**گوئیم که ظاهر این نیست بلکه اینست و آن حاجت نیز که حق**  
**بطلع الفجر نمی بود و سکن بودن لیل لازم ندارد و این را**  
**که باعتبار هر خبر آن باشد و متعارف و مشهور است**  
**که مردمان و حیوانات دیگر در دل شب ساکن میشوند**  
**باب سیزدهم اصل باب آخر شرح این بابی دیگر است و این**

عکس ۲

باب و حدیث است **اول اصل** عن الحلبي عن أبي عبد الله  
 عليه السلام قال سألته عن ذبيحة المرحي والحروي فقال  
 كل وقت واستقر حتى تكون ما يكون **شرح المرحي** بر این نقطه  
 و جیم و یارتا غیر کننده و مراد از این خشوبیت و او کسی است  
 که امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امام چهارم میشمارد  
 و خلافت بنی امیه و بنی العباس قبول دارد و الحروي  
 حار بنقطه و ضم را بنقطه و سکون و او و کسر را بنقطه و  
 یا مضمون بجز در باب الف مد و ده و مقصوره و آن حدیث  
 از کوفه که اول اجتماع طایفه از خوارج بر امیر المؤمنین انجامید  
 و مراد از این کسی است که مذهب آن خوارج دارد و نیز از آن  
 بن ابی طالب میکنند موافق آنچه گذشت در کتاب الحج در  
 حدیث دوم باب ما امر النبي صلى الله عليه وآله بالنهي  
 لامة المسلمين تا آخر که باب صد و دوم است فراموش  
 و تشدید را بنقطه مفتوح یا مکسوره بصیغه امر باب قرب  
 و علم است الاستفراغ طلب قرار گرفتن از دیگرى و بقاء



قرار گرفتن یا بکون عبارتست از ظهور قائم آل محمد صلی الله  
علیهم **عینی** رویت از صلی از امام جعفر صادق علیه السلام  
گفت که پرسیدم امام را از آنچه خوشی و خارجی پس امام  
گفت که بخور و قرار گیر و طلب فرار کن از همدینان خود تا  
انکه شود آنچه میشود و در احوال تقیه و وقت ضرورت  
چنانچه شیخ طوسی در استبصار در کتاب البصید و الذیابیح در  
باب ذیابیح فی نصب العداوة لآل محمد علیهم السلام بیان کرده پس  
منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث باب ذیابیح  
اول کتاب که باب بیست و نهم است **روم اصل** عن الفضیل  
و دارة و محمد بن مسلم انهم سألوا ابا جعفر علیه السلام  
عن شیء اراد الله من الاسواق و ما یدری ما یفعل الله  
القبض بول قال علیه السلام کل اذا کان ذلک فی اسواق  
الحمیلین و لا تالعه **شرح** رویت از فضیل بن یزید  
فما فزع ضارباً بقطره و ذرا به و محمد بن مسلم اینکه ایشان  
پرسیدند امام محمد باقر علیه السلام را از خریدن گوشت

دوم

از اهل

از اهل بازار یا بر حالی که دانسته میشود که در میکنند قصابان  
که در حبس بخور و اکل آنچه بهود و نصاری دارند گفت امام  
علیه السلام که بخور چون باشد آن گوشت در بازارهای مسلمانی  
و پرس از آن گوشت **چهارم اصل** **باب ذیابیح القبیحی المریة**  
**والاعلی شرح** این باب بیان ذیابیح نابالغ و زین و کور است  
در این باب بیست حدیث است **اول اصل** عن محمد بن  
مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ذیابیح القبیحی  
فقال اذا تحركت و کان له خسة اشبار و اطاق الشفة  
و عن ذیابیح المرأة اذا کتف بلاء لیس معهن رجلاً  
تذبح اعقلهن و لتذکر اسم الله عز وجل علیها **شرح** هر که  
بها منقطع و را منقطع بصیغه ماضی غائب معلوم باب بفعل  
است التحک زیرکی در جایکی و مراد اینجا خوب دشن  
اداب و نجاست و مناسب این صاحب قاموس گفته که  
و لکنف الغلام التحقیف الذکی و کاهی تحک یعنی نزدیک  
شدن ببلوغ مستعمل میشود و چنانچه بیان شد در کتاب الشکاح



در شرح حدیث چهل و هشتم باب نوادر که باب صد و دوم  
 است شوه بضم شین با نقطه و سکون فا و زاء غنقطه  
 الطاق شوه عبارتست از قوت بزنج بمعنی چابکی در  
 بریدن اوداج اربعه و این اقرازیست از صورلی که نسبت  
 به قوتی و مالیدن کار و بعضی اوداج اربعه بریده شده  
 باشد و پنجه مرده باشد پیش از بریدن تنه آنها **اصح**  
 از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه  
 السلام و از او پنجه پرنایان پس امام گفت که حلاست  
 چون زیرک و چابک باشد و باشد او را پنجه و جب قد  
 و قوت داشته باشد کار در کار فرماید و پرسیدم  
 از او پنجه زن چون حاضر آن باشند زنانی که نسبت بایشان  
 مردی امام گفت که زنج میکند فرزند تراشیدن و باید  
 که ذکر کند اسم الله عزوجل را بر آن **دوم اصل** عن سعد بن  
 صدقة قال سئل ابو عبد الله عليه السلام عن ذبيحة  
 الغلام قال اذا قوى على الذبح وكان يحسن ان يذبح

وذكر اسم الله عليها فكل قال وسئل عن ذبيحة المرأة  
 فقال اذا كانت مسلمة فذكر اسم الله عليها **اصح** و  
 بزنج بمعنی چابکی در زنج است چنانچه بیان شد در شرح حدیث  
 سابق بحسن بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است  
**بنی** روایت از سعد بن صدقة گفت که پرسیدم  
 امام جعفر صادق علیه السلام از او پنجه پرنایان گفت که چون  
 چون توانا باشد بزنج و بود که خوب میداند او آب زنج را  
 و ذکر کرد اسم الله را بر آن پس بخور را روی گفت که و نام  
 پرسیده شد از او پنجه زن پس گفت که حلاست چون  
 مسلمان پس ذکر اسم الله کند بر آن **سوم اصل** عن سليمان  
 بن خالد قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن ذبيحة  
 الغلام والمرأة هل تؤكل فقال اذا كانت المرأة مسلمة  
 وذكرت اسم الله جل وعز على ذبيحتها حلت ذبيحتها  
 وكذلك الغلام اذا قوى على الذبيحة وذكر اسم الله  
 جل وعز عليها وذلك اذا خفف قوت الذبيحة ولم



و كَلَّمَ يُوْحَدُ مَنْ يَذَّحُّ عَنْهَا **فخرج** روایت از سلمان  
 خالد گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از  
 آنچه پیرو زن که آیا خورده میشود گفت که چون باشد  
 زن مسلمان و او که کند اسم الله جل و عز را بر آنچه خود حلال  
 میشود و آنچه او حرام است بر چون توانا شود بر آنچه دیگر  
 کند اسم الله جل و عز را بر آن و آن وقت است که رسیده  
 شود از تلف شدن آنچه و یافت نشود کسی که ذبح کند غیر  
 زن و **باب در اصل** عن احمد بن محمد عن بعض اصحابه  
 قال سأل المَرْبَاَنَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَبْحَةِ الصَّبِيِّ  
 قَبْلَ اَنْ يَكْلَعَ وَ ذَبْحَةِ الْمَرْءِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَبْحَةِ  
 الصَّبِيِّ وَ الْخَطِيءِ وَ الْمَرْءِ اِذَا اضْطُرَّ وَ اَلَيْهِ **فخرج** مرزبان  
 بفتح میم و سکون را بنقطه و ضم زای با نقطه و تخفیف بار  
 یکنقطه است و آن در اصل موب مرزبان سکون ای  
 با نقطه است یعنی سرکار زراعت اصطوا و اضم  
 نمره ساقط و ضم ط است **یعنی** روایت از احمد بن محمد

انفع

و سکون یا دو نقطه در پایین و در بنقطه فعیله یعنی  
 فخرج که سفندی که شرف بر مردن بسبب شایخ خوردن  
 المردیه را بنقطه و در ال بنقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه  
 اسم فاعل باب فاعل در جاه و مانند آن افتاد و ال کسر بصیغه  
 فاعلی معلوم باب فاعل تقدیر امله است **یعنی** این باب بیان  
 شایخ خورده و افتاده در جاه و آنچه خورد و رنده که کار یافته  
 شود تذکیر آنها است در این باب دو حدیث است **باب اول**  
 عَنْ الْوَشَاءِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ النَّفْسُ  
 وَ الْمَرْءُ يَدُهُ وَ مَا اَكَلَ السَّبْعُ اِذَا اَدْرَكَتْ ذَكَاتُهُ فَكُلْ **فخرج**  
 بفتح و او و تشدید شین با نقطه و الف مدوده و شش حسن  
 بر علی است ادرك بصیغه مخاطب معلوم باب و جانب مجهول  
 میتواند بود تذکیر ضمیر و کاته باعتبار تغلیب اکل السبع  
**یعنی** روایت از نقاش جابر گفت که شنیدم از امام  
 موسی کاظم علیه السلام بگفت که شایخ خورده و افتاده  
 در جاه و آنچه خورد و رنده چون در یافتی تذکیر آنرا پس بخور

شایخ خورده و افتاده







چهل درهم از خونی آید خورده میشود آن گوشت یکسفت است  
 علیه السلام که آری زیر آنکه تشنه بخورد و خور از امر آنست که  
 غلیان آب و یک باعث انقلاب خون بآب یا باعث  
 صعود اجزای خون در مجاری یا باعث استهلاک اجزای  
 در آب مانند استهلاک اجزای ارضیه که در اکثر آبهاست  
 میشود **باب دوازدهم اصل باب الاوقات التي يكره**  
**فيها التيمم** شرح این باب بیان اوقاتیمت که مکروهست  
 در آنها و همچنین در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن  
 محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله  
 صلى الله عليه وآله يكره التيمم وازاقة الدماء في  
 يوم الجمعة قبل الصلوة الا على ضرورة **نسخ** روایت از  
 محمد طوسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول  
 الله صلی الله علیه و آله که ناخوش میشد از تيمم و از کثرت  
 خونها را و آنچه شتر یا بقصد یا کجاست یا مانند آنها در  
 روز جمعه پیش از نماز مکرر از روی ضرورتی **دوم اصل** عن

مانع منسوخ بوده چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث  
 اول باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است که  
 قال أبو النبی صلی الله علیه و آله مثل القوان مانع منسوخ و اینها  
 است که اگر آن بهود و به منافق بوده باشد و اگر رسوا شده  
 باشد در بعضی است که در کج و معیشت از مسلمان کرده باشد  
 و بهود و بهیمان از مسلمان زهر آلود کرده باشد **دوم اصل**  
 عن الحسن بن المنذر قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام  
 أنا قوم مختلف للجلد والفرق بيننا وبينكم  
 فما سحقتشري القطيع والاشمين والتلاتة ويكوا  
 في القطيع ألف ومائة شاة وألف وسبع مائة ألف  
 وسبع مائة شاة فتقع الشاة والاشمين والتلاتة  
 فنسأل الرعاة الذين يحميئون بها عن أديانهم  
 فيقولون نصارى قال قلت أي شيء قولك في ذبيحة  
 اليهود والنصارى فقال يا حسين الذبيحة بالآدم  
 ولا يؤمن عليها إلا أهل التوحيد **شرح** مندر که در آن



خط است اما اگر هر دو تشدید داشتند مختلف بصیرت  
مع الفریغ غایب معلوم باب افتح است جیل نفتح هم و فتح باب نقطه  
یعنی که مستانست بین خبر مبتدا است که مقدم شده فرائح  
مرفوع و مبتداست و این جمله اسبغ بیانی نسبت  
القطیع نفتح قاف و کراط منقطع و سکون یا و دو نقطه در  
پایین و عین منقطع که کو سفند و مانند آن قطع تقاف  
و عین منقطع بصیرت مضارع غایب معلوم معقل الفاء و اوکی  
باب منع است الوقوع افتاد و خواه از کوه و خواه در چاه  
و خواه باند که از راه بفرم را و تخفیف عین منقطع جمع رای  
شبهان با در بنا برای تقدیر است و ضمیر راجع بفاعل  
یا فاعل نکون است نصاری شقیه بر کس نصاری است الیک  
یا اسم اشارت است باینکه شرط عمده در استعمال و پیچیدگی  
اسم است زیرا که است که حرکت در این سوره  
ولا تأکفوا قال لم یکر اسم الله علیه خلاف خیران از شرط  
یومن بصیرت مضارع غایب مجهول باب علم است یعنی

الکون

روایت از حسین بن منذر گفت که گفتم امام جعفر صادق  
ع علی سلام را که بدستی که ما جمیع که آمد و رفت میکنیم  
کوستان در راه دور است بیان این انگه میان ما و میان  
کوستان چندین فرسخ است پس میگوید یک کله و دو کله و سه  
کله را و بیاید در آن کله هزار و پانصد کو سفند و هزار و  
هزار و پانصد کو سفند پس می افتد یک کو سفند و دو کو سفند  
در کو سفند پس میگوید شبانه شبانه که می آورند آنها را از  
کیشای ایشان پس بگویند که مادر ما یا نیم حسین گفت  
که پس گفتم که چه خبر است قول تو در آنچه میبود و نصاری پس  
امام گفت که ای حسین حلال بودن و آنچه بسبب نام افتد  
است و این شمرده میشود بر آنچه مکرر اهل توحید میگویند  
شد در شرح حدیث سابق **بدانکه** این حرکت در این کله  
میبود و نصاری میگویند که بسبب عطف و رایت لم یکن الذین  
کفروا من اهل الکتاب و المشرکین عطف است  
انوار **سیدم اصل** عن حنان قال قلت لابی عبد الله



وَعَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ الْمُنْذِرِ رَوَّاهُ عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ  
إِنَّ الذَّبِيحَةَ بِالْإِسْمِ وَلَا يُؤْمِنُ مَنْ عَلَيْهَا إِلَّا أَهْلُهَا  
فَقَالَ إِنَّهُمْ أَخَذُوا مِنْهَا شَيْئًا لَا أَشْتَمِيهِ قَالَ جَنَانٌ  
فَسَلَّكَ نَصْرَانِيًّا فَقُلْتَ كَذَلِكَ شَيْءٌ يَقُولُونَ إِذَا هُمْ  
ذَبَحْتُمْ فَقَالَ تَقُولُ بِإِسْمِ الْمَسِيحِ **شرح** ضمير اهلها راجع بكلمه  
توحيد است و آن لا اله الا الله است یا راجع بنبی است  
و حاصل هر دو یک است و اول موافقه است با حدیث بن  
ضمیرین راجع بکلمه بسم الله یا راجع بنبی است و بنا بر اول  
مرد نیست که بسم الله میگویند و با بسم المسیح قصد میکنند  
ضمیرین گذشت در شرح حدیث اول این باب و بنا بر دوم  
مرد نیست که لفظ بسم المسیح میگویند بجز لفظ بسم الله  
در وقت ذبح و **بنی** روایت از جناب نفعی هار بنی نقطه  
و تخفیف نون گفت که گفتند امام معوض و ابن علی السلام  
که بدستی که حسین بن منذر روایت کرد از نو است که تو  
گفتی که بدستی که ذبح حلال میشود بسم الله و این شمرده

نیشور و ذبح مکر اهل کلمه توحید پس امام گفت که بدستی  
یهود و نصاری احداث کردند در کلمه بسم الله خبر را که  
نخجوا بهم از گفت جناب که پس رسیدم ترسان بنی راه  
با نیروش که گفتند او را که چه خبر میگویند چون من گفتم پس  
گفت که میگویند که بسم المسیح **باب** اصل عن محمد بن مسلم  
عن ابي جعفر عليه السلام قال سالت عن نصارى فقالوا  
العرب النواكذ ذبحهم فقال كان علي صلي الله عليه وآله  
ينهى عن ذبائحهم وصيدهم ومنتجاتهم **شرح** روایت  
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که رسیدم  
امام را از ترسانان عرب که آیا خورده میشود ذبح ایشان  
پس امام گفت که بود علی صلی الله علیه و آله که نهی میکرد  
از ذبایح ایشان و شکار ایشان و نکاح ایشان **باب** اصل  
عن ساعده عن ابي ابراهيم عليه السلام قال سالت عن  
ذبيحة اليهودي والنصراني فقال عليه السلام لا تقربوها  
**شرح** روایت از ساعده از امام موسی کاظم علیه السلام گفت



که بر سیدم امام را از پنج جهود و ترس پرسیدم امام علیه السلام  
که نزدیک مشوید از **اشتم اصل** عن الحسین بن عبد  
الله قال قلت لابي عبد الله عليه السلام انا نلکون فی  
الجبل فنبعث الرعاة فی الغنم فربما عطبت الشاة او  
اصابها الشی فیذبحونها فیاکلها فقال علیه السلام  
فی الذبیحة ولا یؤمن علیها الا مسلم **خرج** عطبت یعنی  
میقتله و یا میبندد و یا بر یک نقطه بصدقه ماضی غایب معلوم است  
علم است **یعنی** و در میت از حسین بن عبد الله گفت  
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بد رستی که ما میبینیم  
در کوهستانان میفروشیم شبانان را در کلبه بجانب صواب  
چرا ایندین پس را که هلاکت رسید که بکشند یا بخورند  
از آخر مثل چوب یا سنگ پس فرج میکنند از این سخن  
از ابا حسن گفت امام علیه السلام که آن دو چه است و این  
شمرده میشود بر آن مگر مسلمانی **مفتم اصل** عن الحسین  
بن عبد الله قال اصحاب المعلى بن خنیس و ابی

ابی یعفور

ابی یعفور فی سفر فاکل احدثها ذبیحة اليهود و النصارى  
و آتی الاخر عن اكلها فاجتمع عند ابي عبد الله عليه السلام  
فاخبراه فقال ایتکما الذی ابی قال انا قال احسنت  
**خرج** و در میت از حسین بن عبد الله گفت که زمین یکدیگر  
شدند معلى بن خنیس بصره را بنقطه و فتح نون و عبد الله  
ابی یعفور در سفری پس خورد یکی از آن دو و دیگری بمورد  
را بقل ایستاد ایشان در گفتن بسم الله قصد خالق است  
و ارض میکنند و ابا کرد دیگری از خوردن آن بطن ایستاد  
ایشان قصد غریبانه در غریب میسج میکنند پس فراموش  
نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس فرمودند او را این  
گفت که که ام شما کسی است که ابا کرد انگشت گفت که من  
امامم گفت که نیکو کردی **بدانکه** این اختلاف از قبیل  
در نفس حکم شرعی نیست بلکه از قبیل اختلاف در قول حکم  
شرعیست مثل اختلاف در آرایش جنایات و قیام  
مشافعات و قبله که عمل یا قیام در آنها دولت و عین



امام یکی دو احتمال دارد اول اینکه ظن دیگری خطاست دوم  
اینکه با وجود جواز عمل بظن در امثال این احوط و اولی  
اجتناب است و الله اعلم **مشم** **اصل** عن الحسین  
الاجتنبی عنی ابي عبد الله علیه السلام قال قال له  
رجل اصلک الله ان لنا جارا اقضا با یحیی  
یهودی کیدج که حتی یشری منه الیهود فقال  
لا تأکل من ذبیحته ولا تشتر منه **شی** **مسی** یفزع  
همزه و سکون و یمنقط و فتح میم و سین منقط و تشدید  
است **یعنی** روایت از حسین امسی از امام جعفر صادق  
عجله السلام گفت که گفت امام را مردی که نگاه دارا  
ترا شد بد رستی که ما راست می باشد که قصابی  
آورد و جودیر پس می کند برای آن قصاب تا آنکه فرزند  
از جودیر پس امام گفت که بخوار و بجه آن قصاب  
و فرار او **نهم اصل** عن الحسین الاجتنبی عن ابي عبد  
الله علیه السلام قال قال هو الا ستم فلا تأمن علیکم لا مسلما

ن

**شی** روایت از حسین بن امسی از امام جعفر صادق علیه  
السلام گفت که امام گفت که آن شرط عمده در حلال بودن  
و بیجه هم است پس این شهر بران مکرر می نیر **مهم اصل**  
عن قتیبة قال قال رجل ابا عبد الله علیه السلام وانا  
عنده فقال له الغم یصل فیها الیهودی و النصاراء  
فتعرض فیها العارضة فیدم الاکل ذبیحته فقال ابو  
عبد الله علیه السلام لا تدخل ثمنها فی مالک ولا تأکلها  
فانما هو الا ستم ولا یؤمن علیه الا مسلم فقال له رجل  
قال الله تعالی اليوم اهلکم الطیبات و طعام الذین  
اوتوا الکتاب حل لکم فقال له ابو عبد الله علیه السلام کان  
ابی صلوات الله علیه یقول انما هو الحبوب و اشباهها  
**شی** قتیبة یضم فاف و فتح ناز و نقطه در بار و سکون یا  
و و نقطه در پایین و بار یک نقطه است اعشی یفزع همزه و سکون  
عین منقط و شین با نقطه و الف است **یعنی** روایت  
قتیبة شب کو ر گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق

الاعشی



علیه السلام را بر حالی که من نزد او بودم پس گفت امام را که کلام  
که سفند میفروشیم در آن جهود را و ترس را پس عارض شود  
در آن کلام عارضه پس فرج میکند آیا منچو ریم و چه او را بگفت  
امام جعفر صادق علیه السلام که داخل مکن بهای انرا در مال خود  
و خور انرا چه جز این نیست که شرط عده در حلال بودن و چه ام  
الهداست و این شمرده نمیشود بران مگر مسلمانی بگفت  
امام را آنرا که گفت الله تعالی در سوره مائده که در این میان  
زور کار حلال کرده شد برای شما پاکیزه و خوراک جمعی که داده  
شده کتاب بنام وی حلالست برای شما پس گفت او را  
امام جعفر صادق علیه السلام که بود پدرم صلوات الله علیه  
که میگفت که جز این نیست که آن طعام محبوب مانند بایستی  
مثل خربزه و خیار و کوسفند زنده **بدانکه** این آیت معرکه  
مفسرین است و ظاهر این حدیث اینست که طعام اهل کتاب  
عبارتست از خوردن آنکه از ایشان که حرام بودن آن معلوم  
نباشد از خارج پس مثل لحم خنزیر و آنچه بدست خود فرج کرده باشد

از کوفه

از کوفه سفند مشایخ حجت از آن طعام **اگر گوشتی** که بنا بر این طعام  
غیر اهل کتاب نیز حلالست برای مسلمانان پس فایده اهل  
کتاب چیست **گوئیم** که این آیه تنه دارد و آن اینست که  
و طعامکم حل لهم و در این دو احتمالست **احتمال اول** اینکه  
داد انچه حالیه باشد و بنا بر این جواب این شبهه یکی از  
دو وجه است **اول** اینکه حلال بودن طعام و مال غیر اهل  
کتاب بر مسلمانان ظاهر است مطلقا و حلال بودن طعام  
و مال اهل کتاب بشرط طست یا نیکو ایشان اغلال نمیشود  
جزیره کنند و مال مسلمانی را غارت کنند و بر خود حلال نمایند  
**دوم** اینکه طعام اهل کتاب و قسم است یکی آنکه  
اهل کتاب مثل انرا از مسلمان بر خود حلال نمیشوند  
مثل آنچه دیگری آنچه مثل انرا از مسلمان بر خود حلال نمیشوند  
مثل حبوب و اشباه حبوب پس جمله حالیه را بی آخر است  
از استحلال قسم اول **احتمال دوم** اینکه داد انچه عطفه  
باشد و بنا بر این جواب این شبهه این است که این آیه



برای بیان عدم اختلاف اصل حکم توبه و انجیل و قرآن  
شکل دیگری است تا معلوم شود که اجتناب یهود و نصاری  
از دین مسلمان سبب احداث بدعت یهود و نصاری  
در دین است باراده با اسم المسیح از اسم الله مثل موتی  
این سوره مانده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح  
پس معلوم شود که دین ایشان حلال نیست بر مسلمانان  
چنانچه می آید در حدیث شریف و هم این باب **باب دهم اصل**  
قال اسمعيل بن جابر قال ابو عبد الله عليه السلام لا تأکل  
من ذبائح الیهود والنصارى ولا تأکل فی ایتهم  
**شرح** اینیه بفرقه و الف و کس نون و تخفیف یاء و نقطه  
در پایین جمع انار بکسر بفرقه و تخفیف نون و الف حد  
است و آن طرف است و فارسی آن خنوره است مطهر  
در مغرب گفته که ان نار و عاء المار و الجمع القلیل آیت و کثره  
ال وانی و نظیره سوار و اسوره و اساور و نبار بیکه  
آب قلیل ملاقات نجاست نجس نشود و نجاست طرف

آب ایشان سبب ملاقات ایشان بر طوبت است و  
آن مستلزم نجاست امثال طوف آتش ایشان است یعنی  
اوله لیک نهی از اکل از آن مستلزم نهی از شرب از آن  
میست و الله اعلم **معنی** گفت اسمعيل بن جابر که گفت امام  
جعفر صادق علیه السلام که خور از ذبایح یهودان و نرسان  
و خور در خنورگان ایشان آتش رشت باینکه ایشان  
نجس نجس کننده اند مثل سایر مشرکان **دوازدهم اصل** عن  
قتيبة الاعشى قال سألت ابا عبد الله عليه السلام  
عن ذبائح الیهود والنصارى فقال الذبائح اسم  
ولا يؤمن علی الاسم الا بمسلم **شرح** این ظاهر است از  
حدیث دهم این باب **سیزدهم اصل** عن اسمعيل بن  
جابر قال قال ابو عبد الله عليه السلام لا تأکل ذبائحهم  
ولا تأکل فی ایتهم یعنی اهل الکتاب **شرح** روایت از  
اسمعيل بن جابر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام  
که خور ذبایح ایشان را و خور در طرف آب ایشان نجس



در اهل کتاب را مثل یهود و نصاری **باب دوم اصل** عن معویه  
 بن وهب قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن ذبائح  
 أهل الكتاب فقال لا بأس إذا ذكرُوا اسم الله عز وجل  
 ولكنني أعني منهم من يكون على أمر موسى عليه السلام وعيسى  
 عليه السلام **نسخ** وگفتی استدر است برای نفی توهم عدم  
 ذبایح این اهل کتاب که احداث بدعت کرده اند بخیر  
 عبادت خویر یا بد خویر و عیسی و لفظ است که میگویند یکی  
 از آنها را میخواهند پیش مقصود اینست که کلام من شرطیست  
 منافات ندارد با عدم تحقق شرط و جزا در این زمان  
 روایت از معویه بن وهب بفتح واو و سکون با  
 گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از ذبایح  
 اهل کتاب پس امام گفت که نیست پر و اینی چون ذکر گشته  
 نام است و قبل را اولیک من میخواهم از حدیث ایشان کسی  
 که باشد بر کار موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام در عقاید  
 شرط ذبح باین معنی که بلفظ است قصد غیر خالق است و آنها

در صدق شرطی

در این

در این نکند چنانچه بیان شد و شرح حدیث اول و دوم  
 این **باب** **باب دوم اصل** عن حنان بن سدير قال دخلنا  
 على أبي عبد الله عليه السلام أنا وأبي فقلنا قد بيناك  
 لنا خلطاء من النصارى وأنا نأثمهم فيذبحون لنا  
 الدجاج والفرائح والجذاء أفناكلها قال فقال لا تأكلوها  
 ولا تقرأوها فإنهم يقولون على ذبائحهم ما لا أحب لكم  
 أكلها **نسخ** فدینک بصیغه ماضی متکلم مع الغير مقدم **باب**  
 ضرب یا **باب** تعلیل است القدر بکسر ف والفاء مقصوره  
 و مدوده در اینند کسی بدادن سر بهار برای او و تقدیر  
 گفتن جلیت فد آن در هر تقدیر مراد اینجا قربان شویم  
 تر است خطا رفتم خار با نقطه و فتح لام و طاء منقطه و  
 الف مدوده جمع ضمیمه یعنی شریک است الدجاج بفتح دال  
 و کسر دال منقطه و دو جم جمع و جاد در میان خانگی خواه خرین  
 او خواه ماکیان الفرائح بکسر ف و تخفیف را منقطه و جاد  
 جمع فرائح بفتح ف و سکون را جزو زبان الجذاء بکسر ج و تخفیف



وال ينقطع وال فمدوده جمع جدی بفتح جیم و سکون وال  
 بزخا لکان **یعنی** روایت از خاندان بن سید گفت که داخل  
 شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس و پدرم پرسیدیم  
 او را که قربانت شویم ترا به رستی که راست تر لکانی از  
 ترسایان و بد رستی که مافی اینیم نزد ایشان پس فرج  
 میکنند برای ما برغان خاکگیر او جو زرگان را آیا پیش میجویم  
 آنها را راوی گفت که بخورید آنها را بسبب حرام بودن  
 آنها و نزدیک شود به آنها را بسبب نجاست آنها چه  
 بد رستی که ایشان میکنند بر ذیابج خود آنچه را که دوست  
 نمیدارم برای شما خوردن آنها را بسبب آن **اصل** قال  
 قلنا قد مننا الكلوقة الكوفة دعانا بعضهم فابينا ان  
 نذهب فقال ما لكم كنتم تاونا ثم تركتموه اليوم قال  
 فقلنا ان عالما لنا عليه السلام ذهنا و زعم انكم تقولون  
 على ذبايحكم شيئا لا يحب لنا اكلها قال من هذا العالم  
 هذا والله اعلم الناس واعلم من خلق الله صدق

و زخا لکان  
 پس امام گفت که

والله

والله انا نقول بسم المسيح عليه السلام **شرح** تا توانا نبشید  
 و تحقیق نمون میتواند بود موافق و و قرارت و رایت  
 سوره زفر تا فرودنی **یعنی** راوی گفت که پس وقتی که آمدیم  
 بکوفه خواند ما را بعضی ترسایان پس ایا کردیم پس گفت  
 که چیست شمار ابو دید که می آمدند بقیافت ما بعد از این  
 ترک کردید آنرا و او را و راوی گفت که پس گفتیم که بد  
 که دانایی از ما علیه السلام نهی کرد ما را و دعوی کرد ایزد  
 که شما میگوید بر ذیابج شما خورید که بسبب آن دوست  
 نمیدار و برای ما خوردن آنها را گفت که نیست این  
 دانا این بجز اقسامی که دانا نبرد ما نیست و دانا ترک است  
 که آفرید خدا را است گفت که بجز اقسام بد رستی که ما بد این  
 میگوئیم بر ذیابج خود که بسمع علیه السلام بیان و و افعال  
 و راین که نشئت در شرح حدیث سبعم این باب **شرح**  
**اصل** عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه قال سألت ابا  
 عبد الله عليه السلام عن ذبيحة اهل الكتاب قال نقا

از اینکه رویم



وَابْتِئَ مَا يَأْكُلُونَ ذَلِكُمْ أَكْبَرُ كَيْفَ تَأْكُلُونَ ذَبَابًا مِمَّا تَأْكُلُ  
هُوَ إِلَّا أَنْتُمْ وَلَا تَأْمِنُونَ عَلَيْهِ الْمَتْلَمُ **فَرَح** مَا يَأْكُلُونَ مَا أَفْرَ  
اِنَّ رَسْمَ بَيْتِ كَذِبِ كَذِبِ در شرح حديث و هم اين باب  
در اين سوره مائده و طعام الذين اوتوا الكتاب حل  
لكم و طعامكم حل لهم و حاصل بيت كه در اصل شريعت بود  
و شريعت محمد صلى الله عليه و آله عليهم و علي اوصيائهم  
بيت در شرط و نهي و در اينكه ذكر اسم الله يعني ان مستحق  
عبادت كه خالق آسمانها و زمين است شرط بعت  
و نهي است پس نهي كه بر كدام بر ديكر ان حلال است اگر چه  
باشند بر مقتضاي شريعت خود در ذبح ليك يهود و نصارا  
احداث بعت كه در ذبح و نهي با بر و دش كه اگر اسم الله  
نقصه معني باسم بخور يا باسم لبه بخور يا باسم المسيح ميكنند  
و قصد خالق آسمانها و زمين را منافي حلال بودن ذبح  
مي شمارند و لهذا نهي مسلمي تا نماز حلال بشمارند و اين دليل  
قاطع است بر اينكه ذبح يهود و نصارا اي بعد از احداث

آلام

عيسى شريعت

باعت

باعت بيت ان حرام است بر مسلمانان **نهي** و در بيت ان  
محمد بن ابي عمير از بعض ياران اش گفت كه رسيدم امام جعفر  
صادق عليه السلام را از نهي اهل كتاب مثل يهود و نصارا  
راوي گفت كه پس امام گفت كه بجز اقسام كه ايشان مخفونند  
ذبايح شما پس چگونه شما بخوريد ذبايح ايشان از اجزائش  
كه شرط عده حلال بودن ذبحه اسم الله است و اين  
شمرده نميشود بر ان مكر مسلمي **مقدم اصل** عَنْ قَتِيبَةَ  
الاعشى عَنْ ابي عبد الله عليه السلام قَالَ رَأَيْتُ  
عِنْدَهُ رَجُلًا يَأْكُلُ فَقَالَ اِنَّ لِي اخَا يَلْفُ فِي  
الْعَمِيمِ فِي الْحَيَاةِ فَيُعْطِي الشَّيْءَ مَكَانَ الشَّيْءِ فَقَالَ لَيْسَ  
بِطَبِئَةٍ مِنْ نَفْسٍ احْتِجَابٍ قَالَ بَلَى قَالَ فَاَبَاَسَ  
**فَرَح** مضمون اين كه شت و كتاب العيشه در حديث  
باب السلام في الرقيق وغيره من الحيوان كه باب نمودن  
است يلف بصيغه مضارع غائب معلوم باب افهاست  
فيعطى بصيغه مضارع غائب مجهول باب افهاست الشئ



اول منسوبست و در دوم خود است بطبیعتی که در کمال  
 منقطع و سکون یارود و نقطه در میان این دو نقطه است  
 است **نهی** روایت از فضیله اخسی از امام جعفر صادق علیه السلام  
 گفت که دیدم نزد امام مردی را که میسر سید امام را پیش  
 که برستی که است برادری که بتلمیذ خود گو سفته از او  
 که در میان پس داده میشود چیزی بجای چیزی بانی یعنی که  
 شخصی که گو سفته را بتلمیذ خود بصفی منسوب گو سفته  
 صفه را نداد و بجای آن گو سفته بصفی دیگر میداد و چگونه  
 میشود پس بعد گفت که آن است خوشنودی از دل  
 صاحبش گفت که بی امام گفت که نیست بر دای  
**اصل** قَالَ خَاتَمٌ يَكُونُ لَهَا الْوَكِيلُ فَيَكُونُ يَهُودِيًّا  
 فَيَقَعُ فِيهَا الْعَارِضَةُ فَيَأْتِيهَا مَذْبُوحَةٌ وَيَأْتِيهِ  
 يَتَمَنَّىهَا وَرَحْمَتُهَا فَيَأْتِيهِ بِهَا مَمْلُوحَةٌ قَالَ فَقَالَ  
 إِنَّ آتَاهُ تَمَنَّىهَا فَلَا يَخَالِطُهُ غَمٌّ وَلَا يَحْزَنُ وَلَا يَأْتَاهُهَا  
 مَمْلُوحَةٌ فَلَا يَأْكُلُهَا فَإِنَّمَا هِيَ الْإِقِيمُ وَلَيْسَ يَوْمُنَ عَلَى الْإِقِيمِ

که بر سیدم امام را از مرد که از او میکند غلامش و تزویج میکند  
 با و دخترش و شرط میکند بر غلام اگر او در شک فرماید  
 و قرا این را که بر گرداند غلام را در بندگی امام گفت که بر  
 آن دست شرط او مرد است که این شرط صحیح است  
**چهارم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلَمٍ عَنْ أَحَدِهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 فِي الرَّجُلِ يَقُولُ لِعَبْدِهِ اعْتَقَلْتُكَ عَلَى أَنَّ زَوْجَكَ  
 قَالَ لِمَوْلَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ **شرح** روایت از محمد بن مسلم  
 از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام در مرد که  
 بگوید غلامش را که از او میکند ترا بر شرط اینکه تزویج  
 کنم بنمودن مرد را پس اگر گفت که بر سر او یا گیر خانه  
 گیری پس بر تو باشد صد دنیا رطل پس از او کرد او  
 بر آن شرط پس غلام گیر خانه گرفت یا بوقت گرفت  
 امام گفت که برای مالک او است بر او شرط مالک  
**باب پنجم اصل** **باب ثواب القتی** **فصل** **شرح** این باب  
 بیان از اد کردن و شرف است در این باب چهار



حدیث است **اول اصل** عن الحسن بن محبوب بن عمار و حفص  
بن الجحیری عن ابي عبد الله علیه السلام انه قال فی الرجل  
یعنی المملوک قال ان الله یعنی بکل عضو منه عضوا  
من النار قال یستحب الرجل ان یتقرب عشیة عرقه  
ویوم عرقه بالعقی و الصدقة **شرح** روایت اربعه  
الله علی جلی و معاویه بن عمار و حفص بن جحیری **شرح** باینکه  
و سکون خاری نقطه و فتح نارد و نقطه در بالا و را نقطه  
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در مرد  
که از او میکند غلام را گفت که بدستی که انداخت از او  
میکند هر عضوی از آن غلام عضوی را از آتش و زخم  
امام گفت که مستحب است برای مرد اینکه نزدیکی جوید  
به رگه انداخت در آخر روز و زعفران کند ذی الحجه است  
و در سبزه روز و زعفران بزرگ کردن بنده و تصدیق **دوم**  
**اصل** عن زرارة عن ابي جعفر علیه السلام قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله من اعنی الله مؤمنا عنی

سلام

الله

الله بکل عضو منه عضوا من النار **شرح** این ظاهر است  
از **شرح** س ابن **سیوم اصل** عن ابراهیم بن ابی البلاء  
عن ابيه رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
من اعنی مؤمنا عنی الله بکل عضو منه عضوا  
من النار فان كانت انتی اعنی الله بکل عضو من  
فیها عضوا منه من النار لان المراه یضعف العقل  
**شرح** اسم ابو البلاء و کبی بن سلیم است و او از راویان  
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام است **بینی**  
روایت از ابراهیم بن ابی البلاء و کبی بن سلیم است  
پدرش نسبت و او حدیث را با کسی که روایت از او است  
امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که  
هر که از او کند غلامی مؤمن را از او میکند انداخت  
به عضوی از آن غلام عضوی را از آتش و زخم پس اگر  
باشد داده از او میکند انداخت به هر دو عضوی از او عضوی  
از او کند از آتش و زخم زیرا که زن برابر نصف



مرد است مخفی مانند که از این ظاهر میشود که اگر از او گذشته نثر  
 زن باشد بجای هر عضوی عضوی از او از او شود موافق  
 آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم مولد امیر المؤمنین  
 صلوات الله علیه **ما راجع اصل** عن بشیر النبال قال سمعت  
 ابا عبد الله عليه السلام يقول من اعشى كعبه ضاحكه  
 لوجه الله عز وجل كفر الله عنه بها مكان كل عضو  
 منه عضوا من النار **خرج** نبال نفع نون و تشدید باء  
 یکنقط است النسمه نفع نون و فتح سین منقطه در مشترک  
 میان زن و مرد و مراد اینجا مرد است بقوله حدیث بان  
 بقوله ارجاع ضمیر که مراد بان با وجود ارجاع ضمیر  
 مؤنث در بان نظیر ارجاع ضمیر مفرد و ضمیر جمع معین در  
 آیت سوره هود من كان يريد الحیوة الدنیا و الآخرة  
 نذرت الیریم اعمالهم فیها کفر بقاء و راجع منقطه بصیغه  
 غائب معلوم باب تفعیل است التکفیر بقایات لا  
 پوشانیدن و مراد اینجا و در کردن است غنای

بگویند

بگو است و ضمیر ارجاع بمن موصول است با و در بهمانی  
 سبب است و ضمیر ارجاع بنسمه ضاحکه است باعتبار  
 لفظ مکان منصوص است من در ضمیر برای تعین است  
 و ضمیر ارجاع بنسمه است باعتبار معنی و ظرف صفت عفو  
 است عفو مفعول به کفو است من در من النار تعین  
 است و ظرف صفت عفو است و این منی بر تشبیه  
 شخصی صاحب اعضا است که هر عضو از جسم شده از کفای  
 که صادر شده از عضوی مناسب آن از جمله اعضای تشبیه  
 که گفته کار است پس این کلام راجع میشود بانیکه اعتراف  
 بنسمه ضاحکه موجب تکفیر جمیع سیئات است **یعنی** رواج  
 از بشیر نیز که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام  
 می گفت که هر که از او گذشته بنده مؤمنی را برای راه الله  
 عز وجل و در میکند الله قتل از او سبب آن بنده گناهی  
 هر عضوی از جمله اعضای آن نسمه عضوی از جمله اعضای تشبیه  
 و راجع **باب ششم اصل** **باب حق التکفیر**



**واهل الزمانات** **نسخ** الزمانه نفق زای با نقطه افت ستم  
**یعنی** این باب بیان آزاد کردن بنده کوچک سال  
و بزرگ سال و اهل اقماست در این باب است  
است **اول اصل** عن ابن محبوب قال کتبت الی ابی  
الحسن الرضا علیه السلام و سألته عن الرجل یعتق  
غلاما صغیرا و شیئا کبیرا أو من ید زمانه و لا حیل  
له فقال من اعتق مملوکا لا حیل له فان علیان یعوله  
حتى یتغنی عنه و کذا لک کان امیر المؤمنین علیه  
السلام یقول اذا اعتق الصغیر و من لا حیل له **نسخ** الحیل  
بکسر فاء بنقطه و سکون یاء و نقطه در پایین نه کسر  
معاشر **یعنی** روایت از حسن بن محبوب گفت که  
نوشتن سومی امام رضا علیه السلام و پرسیدم او را از  
مردی که آزاد میکند پسری کوچک سال یا پسری بزرگ  
سال آیا کسی را که با اوست افتی و نیست نه کسر  
معاشری برای او پس امام گفت که هر که آزاد کند بنده

کتابه

که نباشد نه کسر معاشری برای او پس بدستی کرد  
است بران آزاد کننده اینکه نفقه دهد او را تا آنکه  
بی نیاز شود از او و چنان بود امیر المؤمنین علیه السلام  
که میکرد چون آزاد میکرد و کوچک سال یا کسی را که بنده  
نه کسر معاشری **دوم اصل** عن محمد بن مسلم عن اخی  
علیهما السلام قال سألته عن الصبی یعتقه الرجل قال  
نعم قد اعتق علی علیه السلام ولذا انما کثیره **نسخ** الولد  
بکسر و او و سکون لام جمع ولد نفقه و او و فتح لام بران  
**یعنی** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام  
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از آنکه  
آزاد میکند او را و امام گفت که اری بیان این  
بتحقیق آزاد کرد علی علیه السلام پسران بسیار را **اصل**  
عن هشام بن سالم عن اخی عبید الله علیه السلام قال سألت  
عن النکته فقال اعتق من اعتق نفقه **نسخ** روایت  
از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت



که پرسیدم امام را از بنده که از او کرده میشود و پس امام  
 گفت که از او بکنند و التزام نفقه او بکنند **باب مقفصل**  
**باب کتاب البقی شرح** این باب بیان مکتوب از ابو کرد  
 در این باب و حدیث است **اول اصل** عن ابی بنی  
 عن غلام اعتقه ابو عبد الله علیه السلام هذا ما  
 جعفر بن محمد اعتمر علامه السندی فلا نا علی الله  
 يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان  
 محمد عبده ورسوله وان النبع حق و ان الجنة  
 حق و ان النار حق و على انك تو الي اولياء الله و تتبرا  
 من اعداء الله و تحل حلال الله و تحرم حرام الله و  
 يؤمن برسل الله و يقر بما جاء من عنده الله غنقه  
 لوجه الله لا يريد به جزاء ولا شكورا و ليس لاحد  
 علينا سبيل الا بخير يشهد فلان **شرح** مامد ریه است  
 سند بکمرین و سکون نون و دال منقطه بلام و سبک  
 هشت خمیرانه و جارج بفلان است و ابو جرج و ابی بقی

و او و کمره شد دید یا جمعی که او لی تبر فند در مردان  
 از خودشان و مراد امانان عالمان بکلیع احکام الله است  
 است که معصومان و منصوبان از جانب الله و رسول الله  
 از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و مراد باعداد  
 مدعیان امامت از پیش خود است مثل خلفا رکنه و امثال  
 ایشان شکور بضم شین مصدر باب نفا است الا برای  
 استثنای مقفصل است با در بجز برای سبیت است الخیر بقی  
 غار با نقطه و سکون یارد و نقطه در پایین بهتر و ابی  
 عبارت از آزادی که بهتر از بندگی است و باعث و جود  
 حقوق میشود مثل خیر الا سلام و اداء از کوه و خمس و  
 جمعه جامع شرائط و مانند آنها **باب** روایت از عبد الله  
 بن سنان از غلامی که از او کرده و امام جعفر صادق علیه السلام  
 که این صورت اعناق جعفر بن محمد است از او کرده غلام  
 سندی خود فلان را بنا بر اینکه آن غلام کواهی میدهد که  
 مستحق عبادتی مگر الله و تنهایی او نیست شریکی او را و اینکه



قد بنده او در رسول است و اینکه بر یکمختن مردمان حقت  
 و اینکه بهشت حقت و اینکه آتش جهنم حقت و بنا بر اینکه  
 این غلام امام خود میسر و امامان است و بت را و نیز از میشود  
 و دشمنان است و بت و حلال میسر و حلال است و بت را حرام  
 میسر و حرام است و بت را و میگرد و بر رسولان است و بت باغنی  
 که تصدیق میکند باینکه هیچ زمانی خالی از شریعت رسول  
 نبوده و نخواهد بود تا انقراض دنیا و اقرار میکند باینکه آنرا  
 است و بت از او را و برای راه است و بت میخواهد از غلام  
 بسبب آن از او کردن یا دشتی را و نه شکر گزار دنی را  
 و نیست برای کسی بران غلام راه گفتگوی مکر بسبب بستر  
 گواه شد برین از او کردن فلان **دوم اصل** عن ابراهیم  
 بن ابی البیاض قال قرأت عتی ابی عبید الله فإذا هو  
 هذا ما اعتق جعفر بن محمدی اعتق فلانا غلامه لوجه  
 الله لا یرید منی براء ولا شکورا علی ان یتقیم القلوة  
 ویؤتی الزکوة ویحج البیت ویصوم شهر رمضان

وینو

ویتوالی اولیاء الله ویتبرأ من أعداء الله شهادت  
 فلان فلان و فلان ثلثه **شرح** روایت از ابراهیم بن  
 ابی البیاض گفت که خواندم از او نامه امام جعفر صادق علیه  
 السلام را پس نگاه آن این بود که این صورت اعتق اعتقاد  
 جعفر بن محمد است از او کردن فلان غلام خود را برای راه است  
 و بت میخواهد از آن غلام یا دشتی را و نه شکر گزار دنی را  
 اینکه غلام بر پای دارد و نماز را و دهد زکوة را و حج کند کعبه  
 و روزه دارد ماه رمضان را و امام خود میسر و امامان است  
 را و نیز از او دشمنان است و بت گواه شد بر این  
 از او کردن فلان و فلان و فلان **کس باب ششم**  
**اصل باب** اعتق و لد الزنا و الزانی و المشرک و المستضعف  
**شرح** اگر کافر بر بی جاع کند یا کافر بر حریف آیین دین  
 خودش فرزند او و لد الزنا خواهد بود و چون آن فرزند  
 اسیر شود و ملوکست و اگر مسلمانی غلامی و کنیزکی داشته  
 باشد و بایکدی بکریزنا کنند فرزند ایشان و لد الزنا و ملوک



در ادب و تقوی کسی است که دین ترسایا دین مبرود بادی  
گردد و در سبب اذلال شرانطه اسیر و مملوک شده  
مشرك یعنی بت پرست است خواه بت از سنگ و چوب  
و مانند آنها و خواه امام ضلالت مثل خلفای ثلثه و مراد  
انجام ناصب است بقونیه مقابله آن مستضعف یعنی  
ناصر مخالف شیعه امامیه است از روی بغاقل از  
حجت و برهان مثل محکات قرآن و کذشت در کتاب  
الایمان و الکفر در حدیث اول باب فی قوله تعالى ومن  
التاس من یعبده الله علی حرف که باب صد و هشتاد  
هشتم است که نقیب العداوة بتد و لرسوله و یحیو  
بالنبی صلی الله علیه و آله و ما جاریه و مراد مستضعف  
مخالف شیعه امامیه است با غفلت از حجت و برهان  
**در آنکه** در ذکر مشرك در این عنوان با وجود عدم ذکر  
آن در احادیث این باب نوعی از اشارت است  
باینکه عتق ناصب مرفض فی بنیت در احادیث است

السلام

التکم بخلاف عتق و لد الزنا و ذمی مستضعف بنا بر آنکه  
ناصر بدتر از بت پرست موافق آنچه گذشت در کتاب  
الطهارة در حدیث آخر باب الوضوء من سور الحائض  
و الحنب و الیهودی و النظر الی و الناصب که باب هفتم  
است و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله نقل در نهضت در  
باب العتق و احکامه گفته که محمد بن احمد بن یحیی عن ابی  
عبد الله الرازی عن الحسن بن علی بن ابی حمزه عن سید  
بن عمیره قال سالت ابا عبد الله علیه السلام انکوز المسلم  
یعنی مملوکا مشرکا قال لا و لا یخاف فی هذا الخبر ما رواه  
محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن یحیی  
عن الحسن بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان  
علیت علیه الصلوة و التکم اعنق عبد الله لفرایا مسلم  
عن اعنقه لانه علیه السلام انما اعنقه لعلیه بانه اذا اعنقه  
یسلم فاما من لا یسلم ذلک منه فلا یحوز له عتق الکما هو  
ما تضمنه الخبر الاول و این محل تا مل است و عتق فاسخ



می آید در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب نوا در است  
 و می آید در حدیث نهم باب شانزدهم که لا يجوز لكم ان تعقوا  
 الا عارفا و بیان میشود یعنی این باب بیان ازاد کردن  
 ولد الزنا و اصل و منت و ناصب و مستضعف است در  
 باب در حدیث است **اول اصل** عن الحسن بن صالح  
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان علينا صلوات الله  
 عليكم اعنق عبد الله نكحوا ابنا فان سلم حين اعنقه  
**شرح** و روایت از حسن بن صالح از امام معصوم صادق  
 علیه السلام گفت که هر گاه برستی که علی صلوات الله علیه ازاد  
 کرد و غلامی از خود را که ترسان بود پس بماند و غلامی  
 که ازاد کرد او را **دوم اصل** عن سعيد بن يسار عن  
 ابي عبد الله عليه السلام قال لا بأس بان يعنق ولد الزنا  
**شرح** و روایت از سعید بن یسار ریفی یار دو نقطه در  
 پایین و تخفیف سین بنقطه و را بنقطه از امام معصوم  
 صادق علیه السلام گفت که نیست پر و ای بابیکه ازاد

کرده شود و ولد الزنا **سیوم اصل** عن الحلبي قال قلت  
 لابي عبد الله عليه السلام الرقبة تعنق من المستضعفين  
 قال نعم **شرح** و روایت از عبید الله بن علی گفت که  
 گفتم امام معصوم صادق علیه السلام را که آیا بنده ازاد کرد  
 میشود از جمله مستضعفان گفت که آری **باب نهم اصل**  
**باب المملوك بين شرکاء يعقن احدكم نصيبه او يتبع**  
**شرح** یعقن بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعل است  
 يتبع تبار و دو نقطه در بالا و بار یک نقطه و عین بنقطه بصیغه  
 مضارع غائب مجهول باب افعل است الاتباع الزام  
 و آن دو مفعول دارد و مفعول اول ضمیر مستتر راجع باحدکم  
 است و مفعول دوم ضمیر مخدوف است بتقدیر تبعه و آن  
 ضمیر مستتر راجع بمصدر یعقن است موافق آنچه می آید  
 حدیث سیوم این باب و بیان میشود یعنی این باب  
 بیان غلامیست که میان چند شریکست ازاد میکند  
 بعضی ایشان حصه خود را یا لازم کرده میشود و باو ازاد



کردن حصه خود در این باب شش حدیث **اول** اصل  
 عَنْ الْحَكَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ  
 عَنْ الْمَوْلَى بَيْنَ شَرَكَاءَ فَيَقْبِضُ أَحَدُهُمْ تَصْنِيفًا  
 إِنَّ ذَلِكَ قَسَادٌ عَلَى أَصْحَابِهِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ بَيْعَهُ  
 وَلَا مُوَادَّتَهُ قَالَ يَقْدَمُ قِيمَتُهُ فَيُجْعَلُ عَلَى الذِّي عَقِبَهُ  
 عَقُوبَةٌ وَإِنَّمَا جُعِلَ ذَلِكَ عَلَيْهِ لِمَا أَفْسَدَهُ **شرح**  
 فدا وفتح فاء اسم مصدر باب افعلست فاد فلان را  
 بیاست یقوم صیغه مضارع غائب مجهول و تفعیل  
 التقویم تعدیل خبری قیمته باضمیر است و در بعض نسخ  
 ضمیر است و برهم تقدیر اول در فروع و نائب فاعل  
 و بر تقدیر دوم منصوب و تمیز و نسبت است و حاصل  
 هر دو یک است تجعل صیغه مضارع غائب مجهول و منع  
 است و ضمیر مستتر زاج بقیمة است و نائب فاعل  
 علی الذی مفعول دوم است عقوقه اسم مصدر باب افعلله  
 و منصوب و مفعول اول است مثالی که ذکرت قیمته است

قیمته

با عقوقه

با عقوقه است و تذکره با عقوقه مذکور است یا با عقوقه  
 مصدر راست با مصدر دیدن است **دوم** حدیث از حلی  
 امام معصوم صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را  
 از مملوک که میان شریکانست پس از او میبندند یکی از  
 ایشان حصه خود را امام گفت که بد رستی که آن از او  
 کردن تباها کردنت بر شریکان خود چه استطاعت  
 ندارند فروختن او را و نه بکرایه دادن او را و از این  
 که این قسم غلامی فرمان برادر ندیبا شد غالباً امام گفت  
 که تعدیل کرده میشود بهای غلام پس کرد اینده میشود  
 بلکه از او کرد او را برای عقوقت و بر این نسبت که کرد  
 شد آن برادر برای اینکه تباها کرد غلام را **و اما** این  
 ندارد و با اینکه اگر غلام تباها نشود یا شریک را فسخ شود  
 بیقای حصه خود بر رقیب حصه شریک باقیانند در ملک  
 او و مناسب این گذشت در کتاب النکاح در بعضی  
 باب نکاح المرأة بعضها حر و بعضها رق که باب حدیث



و سیوم است **دهم اصل** عن الخلی عن ابي عبد الله علیه السلام  
 انه سئل عن رجلین کان بينهما عبد فاعتق احدهما  
 نصيبه فقال ان كان مضارا فكلف ان يعققه كل واحد  
 الا استسجى العبد في النصف الاخر **فتح** المضار مضار  
 وتشديد را بنقط بصيف اسم فاعل باب مضار است  
 ضرر کننده و مراد اینجا کسی است که باقتیار رازا کرده  
 باشد و این اقترار است از کسی که غلام بد را و باشد و  
 شریکیش نباشد **ی** رویت از طبعی از امام جعفر صادق  
 علیه السلام اینکه او پرسیده شد از دو مرد که بود مشرک  
 میان ایشان غلامی پس از او کرد یکی از آن دو و قصه خود  
 پس امام گفت که اگر باشد ضرر رساننده تکلیف  
 کرده میشود و اینکه از او کند غلام را به یکی غلام و اگر ضرر  
 رساننده نباشد سعی فرموده میشود این غلام در آن  
 نصف و **یکم اصل** عن محمد بن قیس عن ابي جعفر  
 علیه السلام قال من كان شريكا في عبدا و آمة فليلا

کفر فاعتق حصته و لم يعققه فليتركه من صاحبه  
 فيعتقه كله و ان لم يكن له سهم من ماله نظر قيمته  
 يوم اعتق ثم يبي العبد في حيايت ما بقي حتى يعق  
**فتح** قليل مجرور و صفت یا بدل عبد است و بنا بر اول  
 مراد کم بها است و بنا بر دوم مراد حصه کم است اعتق دو  
 جا بصيف معلوم و مجهول میتواند بود و لم يعققه بنا بر دو نقطه  
 در بالا و بار یک نقطه و عین بنقط بصيف مضارع غائب معلوم  
 مجهول باب فاعل است و ضمیر مستتر راجع بمن موصوله است  
 و مفعول است و نائب فاعل است و ضمیر بار در راجع  
 بمصدر راجع است و مفعول دوم است و اتباع باشد  
 الزام دو مفعول میدهد مثل و اتبعوا في هذه الدنيا قوله  
 و این اقترار است از صورتی که پر مشا شریک شود  
 در پدر یا در مادر پس صاحبان قصه اول لازم شود  
 او را و در نسخ کافی لم یبعه بی نادر دو نقطه در میان است  
 و ان از غلط کاتبان میباشد مگر آنکه بکون مابره



و منهم من ينقطع بصيغة معلوم مقل اللام و ادوی باب خبر باشد  
 و ضمیر مستتر راجع بمصدر راقع باشد و ضمیر بارز راجع بمن  
 موصوله باشد صاحب قاموس گفته و بقاء بوقدره  
 و اصحاب منه و احتمال سابق مناسب تر است بضمیر  
 این باب و در تہذیب لست است و آن ظاهر است  
**ی** روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام  
 گفت که کسی که بود شریک در غلامی یا کنیزی کم بها یا  
 بعد از آن آزاد کرد و حصه خود را از حال که ملزم نشده بود  
 باز او گردن پس باید که بخرد باقی آن ملوک را از شریک  
 خود پس آزاد کند آن ملوک را بملکیش و اگر نباشد آن  
 آزاد کننده را از خدمت سی از مال تا مل کرده میشود  
 ملوک در روزی که آزاد کرد بعد از آن سعی میکند  
 آن غلام مثلا در مبلغ بهای آنچه باقی ماند تا آنکه آن  
 غلام آزاد شود **و ما راجع اصل** و یا سناده عن ابی  
 جعفر علیه السلام قال قضی امیر المؤمنین صلوات الله

علیه

علیہ فی عبد کان بین رجلین من احدھما تصنیف و  
 هو صغیر و امسك الآخر نصف حتی کبر الذی حرر  
 نصفه قال یقوم قیمتہ یوم حرر الاول و امر المحرر ان  
 یتخی فی نصف الذی لم یحرر حتی یفصیله **و** در راجع  
 بکار منقطع و در راجع بقط بصیغه ماضی غایت معلوم باب  
 تفصیل است ضمیر موراجع با حدیث است و ذکر خبر صغیر  
 نصف خود را بمنشی بر نوعی از مجاز است مانند استعمال  
 رجل در صغیر و مراد ملزم بودن صغیر با ادوی حصه او  
 بسبب قرابت مثل اینکه آن غلام پدر آن صغیر باشد پس  
 این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث سیوم باب  
 پانزدهم که باب ما اخذ من الله و لا یجوز کبر انما یجوز  
 علم و حسن چنانچه بود و ضمیر مستتر بقتل و در راجع بایر  
 بامیر المؤمنین علیه السلام مستقر بصیغه اسم مفعول است  
 تفصیل است **ی** روایت سینه حدیث سابق از امام  
 محمد باقر علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله



علیه و غلامی که بود میان ده مرد پس از او کرد یکی از آن  
و حقه خود را بر حالی که آن آزاد کننده که چکست و  
نگاه داشت مرد دیگر نصف خود را تا آنکه بزرگ شده آنکه  
از او نصف خود را گفت علیه السلام که تعدیل کرده میشود  
بهایی غلام در روزی که آزاد کرد و مرد او را و اگر کرد علیه  
آن غلام آزاد کرده شده را با نیکو سعی کند در نصف  
خود که آزاد کرده شده تا آنکه آخر کند بهایی آن نصف  
**مصل** عن سماعة قال سألت عن المملوك یمن  
فیعتق احدهم تصیبه فقال هذا فاد على اصحابه  
یقوم قیمه و یمن الثمن القدری اعتقه لانه اخذه  
على اصحابه **شرح** یقوم بقیمه و یمن غائب مجهول باب  
تفعل است و ضمیر مستتر ایچ مملوک است غیر منصوب  
و نیز نسبت است یمن بقیمه و ضارب غائب معلوم باب  
علم و مجهول باب تفعل میتوان بود و بر هر تقدیر الثمن منصوب  
است **مصلی** روایت از سماعة یمن که راوی امام جعفر

صادق

صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که رسیدم  
امام را از مملوک که بیاید میان شریکان پس از آنکه  
یکی از ایشان حقه خود را پس امام گفت که این تباہ کردن  
است بر شریکانش تعدیل کرده میشود با عتب رفعت و  
ضامن میشود بهادر آنکه آزاد کرد و آن مملوک را از برادر او  
تباہ کرد مملوک را بر شریکان خود موافق آنچه گذشت در حد  
اول این باب **ششم اصل** عن عبد الرحمن بن ابي عبد  
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قوم وروا  
جمعاً فاعتق بعضهم تصیبه منه کیف یصنع  
بالقیل یعتق تصیبه هل یؤخذ بما بقی قال نعم یؤخذ  
بما بقی منه بقیمته یوم اعتق **شرح** روایت از عبد  
الرحمن بن ابی عبد الله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق  
علیه السلام را از جمعی که میراث گرفته غلامی را یکی پس از  
کرد بعضی ایشان حقه خود را از غلام چگونه کرده میشود  
تا آنکه آزاد حقه خود را یا گرفتار کرده میشود یا نه



امام گفت که آری گرفتار کرده میشود و آنچه باقی مانده از آن  
 ملوک بقیمت آن باقی مانده در روزی که آزاد کرد **باب**  
**دوم اصل باب المدبر شرح** این باب بیان بنده است  
 که تدبیر کرده شده است یا مدبری که مالکش وصیت کرد  
 که بعد از وفات من آزاد باشد درین باب حدیث است  
**اول اصل** عن الوشاء قال سألت أبا الحسن الرضا  
 عليه السلام عن الرجل يدير المملوك وهو حسن الخلق  
 يحتاج هل يجوز له أن يبيع قال نعم إذا احتاج إلى ذلك  
**شرح** روایت از حسن بن علی نقاش جامه گفت که پرسیدم  
 امام رضا علیه السلام را از مردی که تدبیر میکند ملوک را  
 که او خوشی است بعد از آن نیازمند میشود آیا جایز  
 است او را اینکه فروشد ملوک را امام گفت که آری  
 چون قنای شود و سوی آن **دوم اصل** علی بن معویته بن  
 عمار قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المدبر  
 فقال هو بمنزلة الوصية يوجب فيما شاء مديان **شرح**

در انزال این برع از فعل متعدي است و فی زائده است  
 چنانچه بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب و مراد  
 رجعت نیست بلکه مراد رجعت رجعت است چنانچه فی ابیه  
 در شرح حدیث و هم این باب **یعنی** روایت از معویه بن  
 عمار گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از  
 تدبیر کرده شده امام گفت که تدبیر در مرتبه وصیت است  
 بر دیگر داند آنچه را که خواست از فعل وصیت **سوم اصل**  
 عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألت  
 المدبر أهو من الثلث قال نعم وللوصي أن يرجع  
 وصيته أو يضي في صحته أو يرضي **شرح** روایت از زرارة  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام  
 از بنده مدبر که آیا او از ثلث مال است امام گفت  
 آری و صحیح است برای وصیت کننده اینکه برگرداند وصیت  
 خود را خواه وصیت کرده باشد در تندرستی یا بیمار  
**چهارم اصل** عن الحسن بن علي الوشاء عن أبي الحسن







ده باشد برحالی که با اوست بستنی و نه است از اگر  
 حکم اوست پس نیز نه بره است و در قریبه است اگر  
 باشد که جز این نیست که بهم رسیده بستنی بعد از تدبیر  
 پس فرزند برده است در ضمن تدبیر مادرش **ششم اصل**  
 ثن ابان بن تغلب قال سألت أبا عبد الله عليه  
 السلام عن رجل أدبر مملوكته ثم تزوجها من رجل آخر  
 ولدت فيه أولاً ثم مات زوجها وتزوجها من أولاد  
 فيها قال أولاده منها كحمتها فإذا مات الذي  
 تزوجها منهم أعزأ قلت لدايجوز للذي دبر أمهم  
 أن يرد في تدبيره إذا احتاج قال نعم **شرح** ظاهر من رجل  
 تزوجها من رجل آخر فوقعه أمته من الزوج الحرام  
 آن شوهر از او باشد و این منی بر یکی از او اتماست  
**اول** اینکه مردی از او باشد و دیگری باشد که تدبیر او را  
 و دیگری کرده و حریت او را اعتبار این باشد که بعد از  
 لادت اولاد مولای او فوت شده باشد پس تدبیر

اولاد

اولاد با مالک صنف خواهد بود پس کفایتها باعتبار نصف  
 خواهد بود **دوم** اینکه در صورت ازادی شوهر اگر شرط کند  
 رقیبت اولاد را هیچ باشد و بنا بر این این حدیث کفایت  
 میکند احادیثی را که گفته شد در کتاب النکاح در باب الولد  
 اذا كان أحد ابويه مملوكا و الاخر حر که باب صدوسی و  
 ششم است و شیخ زین الدین در شرح ترائع در کتاب  
 الله بر و المکانیه و الاستیلاء بعد از نقل این روایت  
 بنا بر احتمال دوم نهاده و گفته که و یکن القح فی الروا  
 من حیث اشتغالها علی کون ابرهم حراد هو یوجب بعتهم له  
 فیما و حلها علی اشتراط الرقیه قد تقدم فی النکاح ما یدل  
 علی ضعفه یرد بر این نقطه و نشاید دال بر نقطه بینه **بضع**  
 غائب معلوم باب نفراست و فی زایده است مثل اب  
 سوره هود و قال ارکبوا فیها **یعنی** رویت از ابان بن  
 تغلب گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام  
 از مردی که تدبیر کرد کثیر خود را بعد از آن تزویج کرد او را



بروی دیگر پس زایید از او فرزندانی را بعد از آن مرد شدن  
 دو اکذاشت فرزندانش را از آن کنیز امام گفت که  
 فرزندانش از آن کنیز مثل آن کنیز اند و در تدبیر پس چون  
 مرد کسی که تدبیر کرده در این تدبیر ایشان از او اند  
 گفتیم امام را که آیا جایز است برای کسی که تدبیر کرده و مادر از  
 اینکه برگرداند تدبیر خود را چون نیازمند شود امام گفت  
 که آری **اصل** قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَتْ أُمُّهُمْ بَعْدَ مَا نَكَحَ  
 الرَّجُلُ وَبَقِيَ أَوْلَادُهَا مِنَ الزَّوْجِ الْخَاطِئِ جُزْئِيًّا  
 أَنْ يَتَّبِعَ أَوْلَادُهَا وَيَرْجِعَ عَلَيْهِمْ فِي التَّدْبِيرِ قَالَ لَا  
 إِنَّمَا كَانَ لَكَ أَنْ يَرْجِعَ فِي تَدْبِيرِ أُمَّهَاتِهِمْ إِذَا احتَاجَ وَرَأَيْتَ  
 فِي بَدَلِكَ **شرح** از این بفره استفهام و صیغه فاعلی طلب  
 معنی خبر است ما مصدریه است بیع یا بکنیقه  
 و در دو نقطه در پایین و عین منقطه بفسحه مضارع غائب  
 معلوم باب غرب است و او در و مرجع برای عطف ضمیر  
 است مرجع بفسحه مضارع غائب معلوم باب غرب خود است

از رجوع معنی برگردانیدن پس معنی برداشتن و فی زاید است  
 چنانکه بیان شد در شرح فقه و بقا باشد که جواز عدم بیع  
 اولاد معنی عدم جواز بیع و یا در نصف باشد یا معنی موجب  
 استیفاء در قیمت نصف باقی باشد بنا بر احتمال اول  
 از دو احتمال گذشت و در شرح فقه و بقا پس حاجت نیست  
 باینکه این حدیث تخصیص کند مومات و لا بر صحت رجوع  
 از تدبیر او شیخ زین الدین در شرح شرایع چون بنا بر احتمال  
 دوم نهاده چاره نیافته بفرمانیکه یا تخصیص کند یا قدحی  
 روایت کند که مذکور شد در شرح فقه و بقا و وجود  
 اختلاف بصحت این حدیث و بیان حقیقت مراد بان عموم  
 ظاهر میشود از آنچه می آید در شرح حدیث و هم این باب است  
 در و رضیت برای عطف الفوائد است پس تقدیر و اذاریت  
 است و مراد تقسیم است و حاصل اینست که جواز برگردان  
 تدبیر یکی از دو شرط است **اول** اینکه مولی محتاج شود  
 بقیمت و آنچه سائل پرسید در صورت عدم احتیاج است



**دوم** اینکه کثیر راضی شود بر کردار ایندن تدبیر موافق آنچه شیخ  
 طوسی رحمه الله نقل کرده است بهر کار در کتاب العتق و در باب  
 جواز بیع المذکر ذکر کرده که عن الحسن بن عمار قال قلت  
 لابی ابراهیم علیه السلام الرجل یعتق مملوک عن دبر ثم یتاج  
 الممنه قال بیعه قلت فان کان عن غنیه قال ان  
 رضی المملوک و یتواند بود که اشتراط رضای کثیر در صورت  
 باشد که تدبیر بعنوان واجب باشد پس این تحقیق کند  
 مدلول کلام سید راضی رضی الله تعالی را در کتاب التمسار  
 در کتاب التذکره که گفته که و انما انقذت الامامیه به  
 ان یتموا بیع المذکر فقالوا ان کان ذلک التذکره تطوعا  
 و تبرعا جاز له بیعه علی کل حال فی دین و غیر دین کما يجوز  
 فی الرجوع فی و قتیبه و ان کان تدبیره عن وجوب لم یجز  
 بیعه و معنی ذلک ان یکون قد و نذر مثلا ان بوی من  
 مرضه او قدم غایبه ان بدیده عبده ففعل ذلک و یا  
 لا تبرع او ما وجدنا احد من الفقهاء فصل فی التمسار

تا آخر مرادش فقهای فاضل است **سوم** گفتیم که فرموده مراد اگر  
 میروند و ایشان بعد از آنکه مرد شود و باقی ماندند و فرزند  
 او از شوهر از او ایجاب است برای مالک کثیر اینکه  
 فروشد فرزندان آن کثیر را و بر کوی خود بقیه فرزندان  
 تدبیر امام گفت که نه بیان این آنکه جزا نیست که باید  
 بود برای مالک اینکه بر کردار انداخته بر ما و ایشان ترا چون  
 نیازمند شود و کثیر راضی شود و این بر کردار این **مفصل**  
 عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال المذکر مملوک  
 و مولاه ان یرجع فی تدبیر و ان شاء باعه و ان شاء  
 و هبته و ان شاء ائتمره قال فان ترکته سیده علی  
 التدبیر و لم یحدث فیہ حد تا حتی یموت سیده  
 فان المذکر حر اذ اقامت سیده و هو من الثلث  
 انما هو بمنزله رجل اوصی بوصیه ثم بعد الذبح  
 فغیرها قبل موته فان هو ترکها و لم یغیرها حتی  
 یموت اخذ بها **شرح** و روایت از ابی بصیر از امام مع



صادق علیه السلام گفت که تدریس کرده شده ملکوت و  
 صحیح است برای مالکش اینکه بر کردارند تدریس خود را بیان  
 این آنکه اگر خواهد میفروشد او را و اگر خواهد میبخشد او را  
 و اگر خواهد مهر زن میکند او را امام گفت که و اگر خواهد  
 و اگر دارد او را مالکش بر تدریس و اعدا نکند در او کار  
 تازه را تا آنکه میرد مالکش پس بدستی که آن تدریس کرده  
 شده انداد است چون مرد مالکش و او از ثلث مال است  
 جز آنکه آنکه آن مالک در مرتبه مرد نیست که وصیت  
 کرد بوضعی بعد از آن چنان شد بعد از آن وصیت پس  
 تغییر داد از این پیش از مردن خود و اگر او را کرده  
 وصیت را و تغییر نه بد آنرا تا آنکه میرد عمل کرده میشود  
 بان وصیت **هشتم اصل** عن بريد بن معوية العجلي  
 قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل دبر مملوكا  
 تاجرا ثم سيرا فاشترى المذبر جارية بأمير مولاه وولد  
 منه أولاداً ثم إن المذبر مات قبل سيده قال

فقال

فقال أرى أن جميع ما ترك المذبر من مال أو متاع  
 فهو للذي دبر و أرى أن أم و كذبه للذي دبره و  
 أرى أن و كذها مذبرون كهيتب أبيهم فإذا مات  
 الذي دبر أباهم فلهم آخر **شرح** روایت از برید بن معوية  
 بکینقطف و فتح را و بکینقطف ابن معوية عجل بکیر عین و سکون جم  
 گفت که پرسیدم امام خداوند علیه السلام را از مردی که  
 تدریس کرد غلامی از خود را که تاجر مالدار بود پس خرید آن  
 تدریس کرده شده کنیز را بفرمان مالک خود پس کنیز را بید  
 از آن غلام فرزندانی را بعد از آن بدستی که تدریس کرده  
 شده مرد پیش از مالکش را و لی گفت که پرسیدم امام گفت  
 که می بینم اینرا که جمیع آنچه و اگذاشت آن تدریس کرده شده  
 از مالی یا متاعی پس آن برای کسی است که تدریس کرد او را  
 و می بینم اینرا که کنیز خاصه غلام برای کسی است که تدریس کرد  
 او را و می بینم اینرا که فرزند آن کنیز تدریس کرده شده گانند  
 مثل پدر ایشان پس چون میرد کسی که تدریس کرد پدر ایشان را

آن

آن



پس ایشان آزاد داشته **نهم اصل** عن محمد بن مسلم قال سألت  
أبا جعفر عليه السلام عن رجل دبر مملوكا له ثم احتاج إلى  
تمنيه فقال هو مملوك إن شاء باعه وإن شاء عتقه  
وإن شاء أمسكه حتى يموت فإذا مات السيد فهو  
حر من ثلثه **شرح** روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم  
امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که تدریک و غلامی از خود  
بعد از آن نیازمند شد سوی بهای او پس امام گفت  
که او غلام اوست اگر خواهد میفروشد او را و اگر خواهد  
از او میکند او را و اگر خواهد نگاه میدارد او را تا آنکه مرد  
پس چون مرد مالک پس او آزاد است از ثلث مال  
**دهم اصل** عن یونس فی المذبر والمذبرة یباعان بثمنهما  
صاحبهما فی حیویتیة فإذا مات فقد عتقا لأن التذیر  
عده وليس بشیء واجب فإذا مات كان المذبر من  
ثلث الذی یتزکده وحرهما حلال لآلها الذی یرفها  
والمشتری إذا اشتراها حلال بشرطها قبل موته **شرح**

عده یا عان قید المذبر والمذبرة نیست بلکه اخبار از جواز  
بیع مذبر و مذبرة است یا اخبار از مفسی بودن بیع مذبر و مذبرة  
است و بنا بر اول مراد جواز بیع منفعت مذبر و مذبرة است  
با وجود عدم ابطال تدریک چنانچه شیخ طوسی در استنباط در  
کتاب العتق در باب جواز بیع المذبر قائل باین شده و در  
تغذیب نیز در باب التذیر قائل باین شده پس فاذا مات  
فقد عتقا بر تقدیر تحقیق بیع است و بنا بر دوم مراد بیع  
عین مذبر و مذبرة است و مفسی بودن آن دو قسم است  
**اول** اینکه در صورت احتیاج یا راضی شدن مذبر و مذبرة  
باشد پس حرام نخواهد بود چنانچه گذشت در شرح حدیث ششم  
این باب **دوم** اینکه در صورت عدم احتیاج و عدم  
باشد و مفسی بودن منافات نداشته باشد با حرام بودن  
در عقود و ایقاعات مثل مفسی بودن بیع در وقت ندا  
برای نماز که مذکور است در آیت سوره جمعه که و ذکرنا  
البیع و بر این نحوست عمومات دال بر صحت رجوع از



تیر شل حدیث دوم این باب پس فاذا مات نقد عتقا  
 بر تقدیر عدم تحقق بیع خواهد بود و جمله بیعها مستیناف  
 بیانی بیاعات است و در اینجا نیز در احتمال و مله است  
 عتقا بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است لان تعلیل است  
 برای جواز بیع یا برای محضی بودن بیع عده بکسر عین منقط  
 و تخفیف و ال سیقط مصدر مقتل العا و ادوی باب ضرب  
 است و مراد اینست که تیر از جمله افراد عتق نیست بلکه  
 تمهید مقدم عتق است و این اشارت باینکه ابطال  
 تیر به حاجت و پیرضا حرام است زیرا که وفا بوعده و ا  
 با شالی آیت سوره صف یا ایها الذین آمنوا لم  
تقولوا ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا  
ما لا تفعلون بنا بر اینکه شالی خلف وعده نیز باشد  
 و بیست شالی واجب برای توضیح سابقش است و مراد  
 اینست که اگر بر کسی واجب شود عتق رقبه برای کفاره  
 کند که راست در قرآن تیر بر چیزی نیست برای او **یعنی**

رد اینست از یونس بن عبد الرحمن که راوی امام موسی  
 و امام رضا علیهما السلام است در غلام تیر کرده شده و تیر  
 تیر کرده شده اینکه جایز است که فروخته شود و منفعت  
 ایشان بیان این است که جایز است که فروخته شود و منفعت  
 مالک ایشان در زندگی خود پس چون میرد تحقیق از او  
 میشود زیرا که تیر بوعده نیست و نیست چیزی که واجب  
 باشد در کفاره پس چون صاحب میرد میشود و غلام تیر  
 کرده شده مثلا از جمله ثلث مال او که میکند از او فروخ  
 کند تیر کرده شده حلال است برای صاحب او که تیر  
 کرد او را و برای خریدار چون بخرد او را حلال است بابت  
 خریدن او پیش از ملک مردن مالک **باب پانزدهم**  
**باب الکاتب شیخ** کتاب بقیع ذکر تار و نقطه در بیان  
 میتوان بود و بنا بر اول اسم مفعول و مصدر و میسر باین  
 میتوان بود و الکاتبه تعقل شدن کسی را و مراد اینجا تطبیق  
 از ادوی کسی بر دادن نیست و تسمیه این بکاتبه بنا



نیست که غالب در آن قضا مشهور مثلا بیاید و غالب  
 در قضا نیست که دهنده و گیرنده بیفویب از آن غلط شود  
 یعنی این باب بیان بنده است که از ادوی اقامه معانی  
 بردارد آن مالیت در این باب مفهومی حدیث **اول**  
 عَنْ مُعَاذِ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ  
 لَكَ إِنِّي كَاتِبٌ جَارِيَةٌ لِإِيَّتَامٍ لَنَا وَاسْتَخْرْتُكَ عَلَيْهَا  
 أَنْ تَكُونَ لِي فِي الرِّقِّ وَأَنَا فِي حِلٍّ مَا أَخَذْتُ مِنْكَ  
 قَالَ فَقَالَ لَكَ شَرْطُكَ وَسَيَقَالُ لَكَ إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ يَعْنِي مِنَ الْكَاتِبِ بِقَدَرِ مَا آدَى مِنْ  
 كَاتِبَةٍ فَقُلْ أَمَّا كَانَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 قَبْلَ الشَّرْطِ فَلَا اسْتَخْرَةَ النَّاسُ كَانَ لَهُمْ شَرْطُهُمْ **ف**  
 وحب بفتح واد و سکون و فتح است و دفع را و تشدید  
 دال مصدر یعنی اسبغواست حل بکسر حاء بنقط و تشدید  
 لام است مشک بکسر کاف از قبل تغیب حال محکی بر حال  
 حکایت است برعکس ضمائر غائبه سابقه مکاتبتیه تقدیر

مال مکاتبتیه است **یعنی** ره بهیث از معنی بهیث و بهیث از امام  
 جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتیم امام را که بدستی که من  
 مکاتبت کردم کنیز را از یقینانی که مادر است و شرط کردم  
 بر آن کنیز که اگر او ناتوان شود از ادای تمام مال پس او  
 بر گردانیده شده باشد در بلکی بندگی و من در صلیت باشم  
 از آنچه گرفتم از تو را وی گفت که پس امام گفت که برای  
 تست شرط تو و زود گفته میشود تر اگر بدستی که علی  
 السلام بود که میگفت که از او میشود از جمله مکاتبت بقدر  
 آنچه داد از جمله مال مکاتبت خود پس بگو که خراج این نیست که بگو  
 آن از جمله قول علی علیه السلام در صورتی که پیش از شرط  
 پس وقتی که شرط کرد و در زمان شد برای این شرط  
**فصل** فقلت ما حدیثی فقلت ان قبضنا یقولون ان  
 عن الکاتب ان یؤخر النجم لا النجم الاخری حتی یجوز له علیه السلام  
 قال قلت فایضا انقول انت قال لا و لا کراهیه لیس له  
 ان یؤخر جماعا عن احلیا ذاک ان ذاک لا شرطیه **ف**



بضم قاف و تخفیف ما و با نقطه قاضیان و مراد اینجا  
 قاضیان از جانب خلفاء و صلوات است الخ یفیع نون  
 و سکون جیم فقط و آن حصه از مالیت که اوقات معور  
 شده باشد برای دادن حصص آن کجول بجا بنقطه بعینه  
 مضارع غائب مجهول باب تفعیل است التحویل حال شمر  
 چیز را التحویل یفیع ما بنقطه و سکون و او قدرت بر نفق  
 و آن مرفوع و نائب فاعل است انکر ام یفیع کاف و تخفیف  
 بنقطه رفعت و مقصود نفی رفعت آن قاضیان بآن مکان  
 است **پس** گفتیم که چیست در شبهه پس امام گفت که بدین  
 که قاضیان خبر میگویند که بدینست که در نکاح است  
 که تا غیر کند قطرا تا قطعی دیگر تا آنکه حال شمرده شود و  
 مکاتب قدرت بر دادن آن نقطه غالب را و او گفت  
 که گفتیم که چه میگوئی تو امام گفت که نه و نیست رفعتی آن  
 قاضیان را باین این آنکه نیست برای مکاتب اینکه خبر  
 کند قطعی را از و نقش چون باشد آن عدم خبر و اصل در

مضاف و مضاف الیه  
 قاضیان از جانب

شرط او **دوم اصل** عن ابی بصیر عن ابی جعفر صلوات الله  
 علیه قال المکاتب لا یجوز له عتی ولا هیبة ولا کفا  
 ولا شهادة ولا حج حتی یؤدی جمیع ما علیه اذ کان  
 مولاه قد شرط علیه ان یخرج عن حج من تجوده فهو  
 رد فی الزنی **فیه** الشهادة یفیع شین با نقطه مصدر است  
 علم و حسن کو اهی دادن و حاضر شدن و بنا بر اول مراد  
 اقرار بر خود است بمالی نظیر است سوره توبه تا بدین علی  
 انفسهم بالکفو و مراد شهادت در طلاق و مانند آن  
 نیست زیرا که عدم جواز آن در حسب مخالفان است چنانچه  
 می آید در کتاب الشهادات در بعضی احادیث باین شهادت  
 المالیک که باب دوازدهم است و بنا بر دوم مراد زیارت  
 بعضی حاضر شدن در یکی از منتهای تشریف مثل مدینه و نجف  
 و کربلا **پس** روایت از ابوبصیر از امام محمد باقر صلوات الله  
 علیه گفت که مکاتب روایت برای او از اد کردی  
 و نه بخشیدنی و نه نکاحی و نه اقراری و نه حجی تا آنکه دهد



صیغ آنچه را که بر اوست چون باشد مک او که بقیق شرط  
کرده باشد بر او که اگر عاجز شود از قسطی از قسطهای او بی  
بر کرده باشد در بندگی **سیوم اصل** عن برید العجلی قال  
سألت عن رجل کاتب عبد الله على ألف درهم وابتاع  
عليه حين کاتبه ان هو خرج عن مکاتبته فهو رد في  
الرق وان المكاتب ادى الى مولاه فمما كانه درهم  
ثم مات المكاتب وترك مالا وترك ابنه له مديون  
**شرح** روایت از برید عجلی که راوی امام محمد باقر و امام جعفر  
صادق علیه السلام است گفت که پرسیدم امام از رد  
که مکاتب کرد غلامی از خود در برابر هزار درهم و شرط نکرد بر  
غلام در وقتی که مکاتب کرد او را که اگر او عاجز شد از مال  
مکاتب و پس او برگردانیده شده است در بندگی و  
درستی که آن مکاتب داد سویی و نکش با نصف درهم  
بعد از آن وفات یافت آن مکاتب و او گذاشت  
پسری از خود را که بالغ است **اصل** قال نصف ما ترك

المکاتب

المکاتب من شیء فانه لمولاه الذي کاتبه والنصف  
الباقی لابن المكاتب لان المكاتب مات ونصفه  
ونصف عبد الله الذي کاتبه فان المكاتب کتبته  
نصفه ونصف عبد فان ادى الى الذي کاتب  
اباه ما بقى على آبيه فهو لا سبيل لاحد من الناس  
عليه **شرح** امام گفت که نصف آنچه گذاشت مکاتب بر  
باشد پس درستی که آن برای مالک اوست که مکاتب  
کرد او را و نصف باقی مانده برای پسر مکاتب است زیرا که  
مکاتب وفات یافت بر حال که نصف او از اوست و  
نصف دیگر مملوک است برای کسی پس مملوک که مکاتب کرد  
او را پس بر آن مکاتب مثل پدرش است نصف او از او  
ست و نصف او مملوک است پس اگر داد سویی کسی که مکاتب  
کرد پدرش را آنچه را که باقی ماند بر پدرش پس او از او  
نیت راه گفتگوی راجح یکی از مردمان بر او **اصل**  
**اصل** عن الحسين بن خالد عن الصادق صلوات الله







عاقبت شود پس او برگردانیده شده است پس برای  
 ایشان شرط اینست **بمقام اصل** عن محمد بن مسلم  
 عن اجدها علیهما السلام قال سألته عن قول الله  
 عز وجل واثم من مال الله الذي اتاكم قال الذي اتاكم  
 ان كتابه علیه لا تقول الا بینه خمسة الاف واثم  
 لكن انظر الى الذي اتمرت عليه فاعطيه وعن قوله فكا  
 ان علمت بغير خبر قال الخبر ان علمت ان عندك مالا  
 در سوره نور چنین است و الذين يتبعون الكتاب مما ملك  
 ايما انكم فكا بونهم ان علمت بغير خبر واثم من مال الله  
 الذي اتمرت بغيره فكا بونهم ان علمت بغير خبر واثم من مال الله  
 فمير الكاتبه وضمير له مني برتغيب حال حكايت بر حال محلی است  
 و مقصود سد باب حيلت و مكر است الخیر مرفوع و مبتدأ و معنی  
 بهتر است ان بجهت همزه است و ان علمت تا آخر خبر مبتدأ است  
 باعتبار مضمرش و مقصود اینست که تفسیر خبر در این آیه است  
 بصالح و در شد و تفسیر آن بقدرت بر کتب مال و مانند آنها

که الفاء

اتاکم

و این است

مربوح است زیرا که آنها مقبول می باشد و معلوم نیستند و اما در  
 خبر مال موافقت باینست سوره بقره کتب ملککم اذا احصوا  
 احدکم الموت ان تركه خیرا الوصیه مما و علم بودن مال  
 نزد بنده علم باینست که آن بنده کتب مالی کرد هر چند که آن مال  
 ملوک بنده شده باشد و ملوک مال کسی باشد زیرا که این علم  
 موجب صلح است باینکه این غلام قادر بر کتب مال خواهد بود بعد  
 از مکاتبت **یعنی** روایت از شهر بن مسلم از امام محمد باقر  
 یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که رسیدم امام را از  
 قول الله عز وجل در سوره نور که و بهید ان مکاتبتن تا را  
 از مال الله مالی که داد شما امام گفت که آن مال مالیت که  
 در دل کوفتی می حیلست و مکر اینرا که مکاتبت کنی بنده را  
 باین بیان این آنکه نیکویی که مکاتبت میکنم او را باین  
 درهم چهار هزار درهم اصل و یک هزار درهم حیلست و ده  
 سکه درهم برای او هزار درهم حیلست را بقصد ثواب عمل  
 باین آیت و لیکن نظر کن بوسی مالی که در دل کوفتی باین



و پس بده آن مکاتب را از آن مال در پسیدم امام را از قول  
 او که پس مکاتبه کنید این بند کارا اگر دانیید در این  
 خبر را امام گفت که بهتر در تفسیر این آیت نیست که اگر  
 دانی ازیر که نزد مکاتب است **مالی** **مستم اصل** عن معوية  
 بن وهب قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مكاتب  
 أدت ثلثي مكاتبها وقد شرط عليها أن يخرجن في  
 رد في الرقي وعن في حل فما أخذنا منها وقد حج  
 عليها فجاءن قال تردن ويطلب لهن ما أخذوا قال  
 ليس لهن أن تؤخرن إليكم بعد حليتهن وأخذن الأباذير  
**شرح** شرط بصيفه مجهول باب لغو ضرب است رد مصدر  
 معنی اسم مفعول است الحل بکسر هاء و نشد یدلام مصدر  
 ضرب کن و در رسیدن وقت وعده و برین اول مراد  
 در اول دوم مراد است و دوم ترد بصیفه مضارع غایب  
 مجهول باب لغو است یطلب بصیفه مضارع غایب پسیدم  
 باب ضرب است شرط طرف تو فرست و این است

باین

پس آنکه گاهی با اقباع و دو نیم بر فرد و میشود موافق آنچه  
 در حدیث اول این باب **یعنی** روایت از معویه بن وهب  
 گفت که پسیدم امام معویه بن وهب علیه السلام را از کثیر مکاتب  
 که داد و نوشت مال مکاتبه خود را و تحقیق شرط کرده شده  
 بود بر او که اگر عاقر شود پس او مردود باشد و در بندگی ماند  
 کث در هشتم از آنچه گرفتهیم از او و تحقیق فراموش بر او و  
 فطام گفت که آن کثیر بر گردانیده میشود و باز کرده میشود  
 برای مالکان آنچه گرفته و امام گفت که روایت برای  
 آن کثیر اینک تا غیر کند فطرا بعد از رسیدن وقت و بعد  
 آن بکاه مگر خصیت مالکان **م** **اصل** عن الحلبي عن أبي  
 عبد الله عليه السلام في المكاتب يؤدوني بعض مكاتبتي  
 فقال إن الناس كانوا لا يشترطون و لم اليوم  
 يشترطون و المسلمون عند شرطهم فإن كان شرط  
 عليهم أن يخرجوا فإن لم يشترط عليهم لم يرجع **شرح**  
 ان عجز حله و انبساط و در بعض نسخ فان عجز است

فان



بصیغه معلوم لازم و مجهول متعدی می تواند بود و بر این  
است **لم یج** از جهت از جمله از امام جعفر صادق علیه  
السلام در مکاتیب که میسر به بعضی مال مکاتبه خود را بر این  
گفت که بد رستی که در زمان نبوده که شرط نمیکردند و این  
در این روزگار شرط میکنند و مسلمانیان نزد شرطها  
خود را با بیعتی که می فطنت آنها میکنند به بندگی فطنت  
علم خود را اگر آن شرطها مخالف کتاب الله نباشد خیار  
که گشت در کتاب المعیشة در حدیث اول باب الشرط الخیار  
فی السیاح که باب هفتادم است پس اگر باشد که شرط کرده  
شده باشد بر مکاتب اگر عارض شود بر میگرد و اگر شرط  
کرده شده باشد بر او بر نمیگردد و بر تقدیر نیز **اصل** و فی  
قوله الله عز وجل فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا قالوا  
کاتبوهم ان علمتم لهم مالا قالوا و قال فی الکاتب تیرط  
علیکم مولاة الا یتزوج الا باذن منه حتی یتوی  
مکاتبتة قال یبغی لک الا یتزوج الا باذن منه

ان که شرطه **شرح** و در تفسیر قول الله عز وجل و سوره نور  
که پس مکاتبت کنید آن خدگان را اگر دانیید و ایشان  
چیز را امام گفت که مکاتبت کنید ایشان را اگر دانیید  
ایشان مالیر اعیان این شد در شرح حدیث هفتم این  
راوی گفت که و امام سخن گفت در مکاتبت که شرط میکنند  
بر او مالک او اینرا که جفت بگیرد مگر بر هفتی از جانب  
مالک تا آنکه مدهد مال مکاتبه خود را امام گفت که سزاوار  
برای آن مکاتبه اینکه جفت بگیرد مگر بر هفتی از جانب  
مالک بد رستی که برای مالک است شرط مالک تحقیق نماید  
که در بعضی افراد مکاتبه احتیاج باین شرط نیست چنانکه  
که گشت در حدیث دوم این باب **دوم اصل** عن الحسن  
عن ابي عبد الله علیه السلام فی قوله الله عز وجل ان علمتم  
فیهم خیرا قالوا ان علمتم لهم مالا الا **فی** البیوع  
وال منقطة فروع بر داری در او امره نواهی **فی** حدیث  
از جمله از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله عز



و جل در سوره نوز که اگر دانید در ایشان خبر را گفت که  
 اگر دانید برای ایشان دینی را و ما لیرا اشارت کردیم  
 ما داریم دین در حکم با مال است **یا زودم اصل** عن زید  
 عن سماعة قال سالت علي بن ابي طالب عن العبد بكاتبه  
 مولاه وهو يعلم ان ليس له قليل ولا كثير ولا تكاثر  
 وان كان ياكل الناس ولا يمنع المكاتبه من  
 اكل ان ليس له مال فان الله يرزق العباد بعضهم  
 من بعض المؤمن معان ويقال له المحسن معان  
**خ** ان هر اقل سیوم بقیع هرزه و سکون نون مخفیه اشقده  
 است و ضمیرش ای تقدیر است و در دوم بکسر هرزه شرطیه  
 و صلیه است تقدیم نفی قلیل بر نفی کثیر خلاص مقتضای ظاهر  
 است زیرا که نفی قلیل لازم دارد نفی کثیر را و لهذا در کلام  
 امام عدول از آن شده سوال ناس عبارست از طلب  
 محال مضاربه و مانند آن پس منافات نداد با آنچه گفت  
 و زهد پیش مقدم و نهم و دهم این باب و مناسب این

فی آید در حدیث دهم بابت نهم لا يمنع مرفوع و مخزوم  
 میخوانند بود المکاتبه منصوب و مفعول و دهم است المؤمن  
 معان اشارت داشت بابت سوره طلاق و من یمنی الله  
 يجعل له جارا و برزقه من حیث لا یحسب و یقال کلام  
 زرعه است و مقصود اینست که در روایت راوی دیگر  
 از امام علیه السلام باین لفظ است و حاصل هر دو یکست  
**بی** روایت از زرعه بضم زای با نقطه و سکون زای منقطه  
 از سماعه بفتح سین منقطه و تخفیف میم که راوی امام جعفر  
 صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم  
 امام را علیه السلام از غلام که مکاتبه میکنند او را مالکش را بکشتن  
 میدانند اینرا که شان نیست که نیست آن غلام را مالکم  
 و نه بسیار امام گفت که مکاتبه میکنند او را هر چند که  
 آن غلام باشد که طلب کند از مردمان و بگذرانی و از او از  
 آن غلام مکاتبه را بسبب اینکه شان نیست که نیست  
 او را مالی چه بدستی که استثنای روزی میدهد بندگان را



بعضی است از بعضی مؤمن مد کرده شده است از  
جانب اندیش و گفته میشود که وینکو کار مد کرده شده  
است **دوازدهم اصل** عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي  
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَوْ أَنَّ فِي رَجُلٍ كَاتِبٌ عَلَى تَفْقِيهِ  
وَمَالِهِ وَلَهُ أُمَةٌ وَقَدْ شَرِطَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ فَإِنَّ  
الْأُمَّةَ وَتَزَوُّجَهَا لَا لَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يُحَدِّثَ فِي مَالِهِ  
إِلَّا الْأَكْلَةَ مِنَ الْعَطَامِ وَنِكَاحَهُ فَإِسْدَامٌ وَوَدْقٌ قَلِيلٌ  
فَإِنْ سَيِّدُهُ عَلِمَ بِنِكَاحِهِ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا قَالَ إِذَا هَمَّتَ  
حِينَ يَعْلَمُ ذَلِكَ فَقَدْ أَفْتَقِرَ قَلِيلٌ فَإِنَّ الْمَكَاتِبَ عَتَقَ  
أَقْتَرَى أَنْ يُجِدَّ النِّكَاحَ أَوْ يَمْضِيَ عَلَى النِّكَاحِ الْأَوَّلِ  
قَالَ يَمْضِيَ عَلَى نِكَاحِهِ **شرح** این حدیث که شد در کتاب  
النکاح در حدیث بیستم باب الملوك تیسر و بیست و نه  
مسلک که باب صد و نوزدهم است در جل عبارت است از  
غلام و مفعولش خود است بتقدیر کاتب سیده و بعضی  
شرح کتاب النکاح در جل کاتب عبده است چنانچه گذشت

و بنا بر این در جل عبارت است از صاحب غلام مکاتبه غلام  
نکاحش را بر خودش و مالکش عبارت است از اینکه در عقد  
مکاتبه قرار یافته باشد اینکه آنچه در تصرف غلام است  
از غلام باشد و غلام آزاد باشد بعد از آنکه مبلغی معین  
و هر شرط بصیغه مجهولست و عتق بصیغه معلوم باب  
افعال است الاکله بفهم همزه و سکون کاف مقدار سیر  
از طعام **بی** روایت از معاویه بن وهب از امام جعفر  
علیه السلام اینکه او گفت در غلامی که مکاتبه کرد و مالکش  
بر خودش و مالش و او راست کنیزی و تحقیق شرط کرده  
شد بر او اینکه جفت گیرد پس از او کرد آن کنیز را و جفت  
خود کرد و او را امام گفت که خوب نیست و برای آن غلام  
احداث کند در مال خود چیزی را مگر قدر سیر شدن و غلام  
نکاح او تباه بر گردانیده شده است گفته شد امام  
که بدستی که مالکش خبردار شد بنکاح او و گفت غلام  
چگونه میشود امام گفت که چون ساکت شود و وقتی که از



از ابرس تحقیق راضی شده گفته شد امام را پس برستی  
که این غلام مکاتب از او شده آیا پس می بینی این را که  
تجدید کند آن نکاح را یا این را که رود بر آن نکاح سابق  
امام گفت می رود بر نکاح خود **سینه دهم اصل** عن یسکمان  
بن خالد عن ابي عبد الله علیه السلام قال سالت عن  
رجل کان له اب مملوک وکانت لایسه امراه  
مکاتبه قد اذنت بعض ما علیها فقال لها ابن العبد  
هل لک ان اعینک علی مکاتبتک حتی یؤدنی ما علیک  
بشرط ان لا یتکون لک الخیار علی ابی اذ انت ملک  
نفسک قالت کعم فاعطاها فی مکاتبتها علی ان لا یتکون  
لها الخیار علیک بعد ما ملکک قال لا یتکون لها الخیار المملوک  
عنده ثم روطهم **سینه دهم اصل** عن ابي  
باب یفعل است اختیار و دشمن کنیز بعد از ازدادن  
و دفع نکاح زوج مملوک که زن است و در کتاب نکاح و بعض  
احادیث باب الامتکون تحت المملوک فتعقنا اثره

باب صد و بیست و هفتم **سینه دهم اصل** عن یسکمان بن  
خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام  
از مردی که بود او را پدری مملوک و بود پدرش را از  
مکاتبه که تحقیق داده بود بعضی آنچه را که بر او ست پرسید  
آن زن را پس این غلام که آیا میخواهی که بدو کنم ترا بر مال  
مکاتبه تو داده شود آنچه بر تو ست بشرط اینکه نباشد  
برای تو اختیار دفع نکاح و پدرش **سینه دهم اصل** عن یسکمان  
بن خالد عن ابي عبد الله علیه السلام قال سالت عن رجل اعطى  
نصف جاریتة ثم ائنه کاتبها علی النصف الاخر  
بعد ذلک قال فقال فلیت شرط علیها انھا اذا اخرجت







نیست و این از نواد است فاعجل در اول بعثت و در  
 دوم بود است و در بعضی نسخ در اول نیز بود است و در  
 هر تقدیر منصوص است بقدر بران و فاعجل در اول بعثت زیرا  
 که فرق میان فاعجل و اینست که برای صحت است و دلالت  
 میکند بر وقوع دو معامله یکی همه حقیقت و دیگری تعجیل  
 و اول برای صحت است پس دلالت میکند بر وقوع  
 یک معامله پس همه حقیقت خود خواهد بود بلکه از قبیل  
 بعضی حق در مقابل تعجیل خواهد بود و آن نوعی از رتبه  
 مکان بفتح میمنه منصوص بظرفیت است و مقصود نیست  
 که مکاتبت را بر طرف کنم و بجای آن تعجیل کنم بنابراینکه  
 مکاتبت در صورت دین مؤجل میباشد و الا صحت  
 نوشتن طرفین خواهد بود و خط بضم حاء منقطه و نشانه  
 خط منقطه منقوومه و منقوومه و مکسوره بصیفه امر باب لغز  
**بنی** و نسبت اعلی بن عقیل از برادرش امام موسی کاظم  
 علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از عددی که مکاتبت

کرد و غلامش را پس غلام گفت بعد از آنکه مکاتبت کرد  
 که بخشش کنم برای من بعضی را پس باعث این شود که تعجیل  
 کنم برای تو بجای مکاتبت من آیا حلال میشود آن امام گفت  
 که چون باشد بخشیدن پس نیست بر و ابی و اگر غلام گوید که  
 اسقاط کن جملگی من بعضی را تا تعجیل کنم برای تو پس خوب  
 نمیشود زیرا که این یک معامله است و ملحق بر باهت **و**  
 میتواند بود که این محمول بر کراهت باشد بقوله اجماع  
 در کتاب المعیته در حدیث و چهارم باب الصلح که باب  
 صد و بیست و سیوم است **ثانی** **از** **هم** **اصل** **عن** **الکوفی**  
**عن** **ابی عبد الله علیه السلام** **ان** **امیر المؤمنین علیه السلام**  
**قال** **فی** **مکاتبتهم** **یطأها** **مولاها** **فحقها** **قال** **یرد علیها**  
**مثلها** **مثلا** **و تسعی فی قیمتها** **فان** **عجزت** **فهی من** **امتها**  
**الا** **و** **در** **شرح** **ثبوت** **مهر** **المثل** **منه** **بر** **نیت** **که** **در** **طی** **مکاتبت**  
 جایز نیست و این منافات ندارد با آنکه حد نهاده باشد  
 زیرا که ظاهر فاعجل عجزت تا آخر نیست که این در مکاتبت نه



است پس نه فاعل ندارد و با حدیث چهارم این باب تفصیل  
 مکاتبه غیر مشروط می آید در کتاب الحدود و در حدیث سیوم  
 الرجل یا بی الجاریه و غیره فیما شکر و الرجل یا بی مکاتبه که  
 باب بی نیز مهم است **یعنی** به ایت از سبک از امام جعفر  
 صادق علیه السلام اینکه اید المؤمنین علیه السلام سخن گفت  
 در کثیری مکاتبه که جماع میکنند او را مالکش را پس می شود  
 گفت که مالک بر میگردد اندر او مهر مثل او را و آن کثیر  
 سعی میکنند در دادن مال مکاتبه خود پس اگر آن کثیر عاجز  
 شود پس او داخل کثیران خاص است مراد ایت که آن  
 فرزند دلد از زمانیت چنانچه که شد در کتاب الکلیح در  
 آخر ابواب **مقدم اصل** عن العلاء بن الفضیل عن  
 ابي عبد الله علیه السلام قال فی قوله عز وجل فکاتبوهم ان  
 علمتم فیهم خیرا و اتوهم من مال الله الذی اتکم قال  
 تضع عنه من خومیه التي لم تکن ترید ان تنقصه و  
 لا تزیده فوق ما فی نفسك فقلت کم فقال وضع ابو جعفر

الذی

علاء

السلام عن مملوئیه الفاکش مئته آلاف **یعنی** در شرح التي  
 است و صفت تجرعه است و ان از غلط کاتبان می نماید  
 زیرا که ظاهر ایت که الذی باشد و مفعول تضع باشد ترید  
 اول بر این نقطه از باب افعال است و در دوم برای این نقطه  
 از باب ضرب است تنقصه بنون و قاف و صواب و نقطه از  
 باب تقریب است افعال یا باب تفصیل است و ضمیر باز راجع  
 بالذی است و او برای عطف بر ترید است و عطف تقریب  
 زائده است برای تاکید نفی در لم یکس است ترید بقدر  
 تریده است و ضمیر مقدم راجع بالذی است فوق منصوب  
 بظرفیت است و این برای سد باب مکر و حیل است  
 چنانچه بیان شد در شرح حدیث مقدم این باب **یعنی** در  
 از علایق بین منقطه و تخفیف لام و الف حدوده این  
 فضیل بفهم و فتح ضاد و بال نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام  
 سخن گفت در قول الله عز وجل و اولی در سوره نور که پس مکاتبت  
 کنید آن بعد از آن اگر داند ایت را خبر بر او و میباید







**شرح** روایت از اسماعیل جعفی نفی جیم و سکون عن  
 وفاء از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون کور شود  
 بنده از او میگذرد و او را صاحبش و نیست برای صاحب  
 اینکه در بندگی نگه دارد و او را **رجاء** **اصل** عن حماد بن  
 عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام فاذا اعني المملوك فقد  
 عتق **شرح** عتق بصیغه ماضی غائب معلوم باب ضرب  
 است و باقی ظاهر است **باب سیزدهم اصل باب المملوك**  
**بعتن و مال شرح** این باب بیان بنده است که از او  
 کرده میشود در حالی که او را است **مالی** و این باب پنج حدیث  
 است **اول اصل** عن عمر بن یزید قال سألت ابا عبد  
 الله عليه السلام عن رجل اراد ان يعتق مملوكا له وقد  
 كان مولاه ياخذ منه خريصة فزعمها عليه في  
 كل سنة ورضي بذلك المولاه له ورضي بذلك  
 المملوك فاصاب المملوك في تجارتيه مالا سوى  
 ما كان يعطى مولاه من الخريصة قال فقال اذا ادب

الى سيده ما كان فرض عليه فما اكتب بعد الفرض  
 فهو للمملوك ثم قال ابو عبد الله عليه السلام ان القيس قد  
 فرض الله عز وجل على العباد فرائض فاذا اذوها  
 اليكم يا اهلهم عما سواها **شرح** این حدیث می آید در کتاب  
 المواریث و در حدیث اول باب و لا لسانیه که باب  
 و سیوم است و در شرح آن بیان میشود که عید باذن  
 است و در تصرف در فاضل فریبه بسبب شرط مالک  
 و جوب و فایز و طایس اگر آن عید میرود و فرزند می آزاد  
 داشته باشد فاضل فریبه بر میگیرد و سویی مالک عید  
 و این منافات ندارد با اینکه اگر آن عید از او شود فاضل  
 فریبه ملک او شود یا نشود و باید که در تصرف او باشد  
 تا روز مردنش و اینجا میگوییم که رجل عبارتست از رجل  
 و ضمیر مردی آزاد یا عبارتست از مردی مملوک و بنا بر  
 اول مولاه عبارتست از رجل و ضمیر مولاه و ضمیر عید  
 مملوک است و لام در مملوک برای ملکیت و برای



انتفاع میتواند بود و بنا بر دو مموله عبارت از ملک  
 رجل است قهیر موله و غیره راجع بر رجل است و لام  
 در ملکوت برای انتفاع است الفریبه بفتح ضا و با  
 و کذا در نقطه و سکون یا و دو نقطه در یا یین و با کینفظ  
 مقوری فرض بفا و را بنقطه و ضا و با نقطه یسینه ماضی  
 غائب معلوم بایب غریب است یعنی روایت از عربین  
 یزید گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از  
 مردی که اراده کرد اینرا که از او کند غلامی از خود را و چون  
 بود مالکش که میگرفت از آن غلام مقوری را که تعیین  
 کرده بود از آنرا بر آن غلام در هر سالی و راضی شده بود  
 باین مالک و راضی شده بود باین غلام پس غلام درین  
 در تجارت خود را بر اسوای آنچه بود که میداد با مالکش  
 که مقوری است را وی گفت که چون غلام داد و سوی  
 مالکش آنچه را که بود که تعیین کرده بود بر آن غلام  
 پس آنکه غلام کسب کرد بعد از آنکه بر آن

و تحقیق

که این گفت

غلام است اگر از او شود بعد از آن در بیان نظیر این گفت  
 امام جعفر صادق علیه السلام را که ایماست اینکه تحقیق  
 فرض کرد الله عز و جل بر بندگانی چند را مثل نماز  
 پنجوقت و روزه ماه رمضان پس چون بندگان دهند  
 آنها را سوی او نمیرسد ایشانرا از آنچه غیر آنهاست **اقول**  
 قُلْتُ لَهُ فَلِلْمُكُولِ أَنْ يَتَصَدَّقَ فَمَا الْكِتَبُ وَبُعِثَ  
 بَعْدَ الْفَرِیضَةِ الَّتِي كَانَ يُؤَدِّيهَا إِلَى سَيِّدِهِ قَالَ نَعَمْ  
 أَجْرُ ذَلِكَ لَكَ قُلْتُ فَإِنْ أَعْتَقَ مُلُوكًا فَمَا الْكِتَابُ  
 الْفَرِیضَةُ لِي يَكُونَ وَلَا أَلَا الْمُعْتَقَ قَالَ فَقَالَ يَذْهَبُ  
 فَيَتَوَالَى إِلَى مَنْ أَحَبَّ فَإِذَا ضَمِنَ حُرَّتَهُ وَعَقْلَهُ  
 مَوْلَاهُ وَوَرْتَهُ قُلْتُ لَهُ أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَلَاؤُ لِلَّذِينَ أَعْتَقَ قَالَ فَقَالَ هَذَا  
 سَائِبَةٌ لَا يَكُونُ وَلَا لِي الْعَبْدُ مِثْلُهُ **شرح** الولاء بفتح  
 واو و تخفيف لام و الف حمزة و ده مصدر باب حب

شأن

فصل است اگر از او شود



تقابل بپوشنه کردن خود کسی که وارث تواند شد ضمن  
بضاد با نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب علم است و ضمیر  
مستتر راجع بمن موصولا است الجریه بفتح جیم و کسر هاء  
و سکون یاء و دو نقطه در پایین و در بنقطه کنایه از عت  
تاوان در دنیا شود مثل رخم زدن بر کسی و ضمان جریره  
کسی عبارتست از الترام می فقلت او از ارتکاب  
جریره بقدر وسع العقل بفتح عین بنقطه و سکون قاف  
توان جریره السائبه بعین بنقطه و الف و کسر هاء  
و بار یکنقطه حیوان بر خود تا برای تائید نیست بلکه بر  
غلبه اسمیه بر وصفیت است **یعنی** گفتم امام را که ایای  
جائزست برای آن غلام پیش از آنکه ازاد شود اینکه  
تصدق کند از آنچه بهر سینه و بنده ازاد کند بعد از  
مقوری که بود که میدهد از آنرا سویی غلک خود امام گفت  
آری و ثواب آن تصدق و بنده ازاد کردن برای  
آن غلام است گفتم که پس اگر پیش از آنکه ازاد شود ازاد

کن

کند بنده میرا از آنچه بهر سینه سوا می مقوری برای که  
چنانچه شد و لا از آن ازاد کرده شده راوی گفت که  
آن غلام میرود پس بپوشنه میشود سویی کسی که خواست  
پس چون آنکس ضامن شود کنایه آن ازاد کرده شده  
و تا آن کنایه او را میشود صاحب و لا ازاد و وارث  
میشود او را گفتم امام را که آیا میت شان اینک گفت  
رسول الله صلی الله علیه و آله که و لا ازاد کرده شده  
برای کسی است که ازاد کرد راوی گفت که پس امام  
گفت که این ازاد کرده شده بر خودست بقیات  
ولا ی او برای غلامی مثل او و ادبیت که قول رسول الله  
در صورتیت که اصل و لا ثابت باشد و ازاد کننده  
و غیره نزاع داشته باشند و لا چنانچه که شد در کتاب  
النکاح در حدیث اول باب الامه نکون تحت الملوک  
فتعقبن آخر که باب حد و میت و هفتم است **أصل قلنا**  
**فإن فیه العبدی الذی حرته و حدته أیکرمه**

که پس امام گفت

اشهد



ذَلِكَ وَيَكُونُ مَوْلَاهُ وَبِرْتَهُ قَالَ فَقَالَ لَا يَحْجُزُ  
 ذَلِكَ وَلَا يَرِثُ عَبْدُكَ **فَأَمَّا** كَقَوْلِهِ الْحَدِيثُ يَقَعُ مَنَقُطُ  
 وَقَعُ وَالْمَنَقُطَةُ رَسْمٌ نَقَطَ كَارِثٌ يَسْتَعِظُ  
 أَنْ يَرْثَ عَطْفُ تَفْسِيرُ **بَعِي** كَقَوْلِهِ بَعْضُ الْأَرْوَاحِ  
 غُلَامِي كَذَا كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ أَوْ رَايَا  
 لَزِمَ يَمْشِي دَانَ غُلَامِي أَنْ ضَمَّانٌ وَيَبْشَاهُ صَاحِبُ دَلَالَةٍ  
 أَوْ دَوَارِثٌ يَمْشِي دَوَارِثُ أَوْ رَادِي كَقَوْلِهِ بَعْضُ الْأَرْوَاحِ  
 كَمَا كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ أَوْ رَايَا  
**وَمِنْ أَصْلِ** عَنْ زُرَّادَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ  
 إِذَا كَانَتْ الرَّجُلُ قُلُوبًا كَادَةً أَعْتَقَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ  
 مَالَهُ لَمْ يَكُنْ يَسْتَتْنِي السَّيِّدُ الْمَالُ حِينَ أَعْتَقَهُ فَهُوَ  
 لِلْعَبْدِ **شَرَحَ** رَوَيْتُ مَا زُرَّادَةُ عَنْ أَمَامِ جَعْفَرٍ صَادِقٍ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ كَمَا كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ  
 كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ  
 مَالِي وَهُوَ كَمَا كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ

وَقِي

وَقِي كَذَا كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ  
 عَنْ زُرَّادَةَ عَنْ أَحَدِهَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ عَبْدًا  
 لَهُ وَلَهُ مَالٌ لَمِنْ مَالِ الْعَبْدِ قَالَ إِنْ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّ لَهُ مَالًا  
 تَبِعَهُ مَالَهُ وَالْأَقْلَهُو لِلْعَقْنِ **شَرَحَ** رَوَيْتُ مَا زُرَّادَةُ  
 عَنْ أَمَامِ جَعْفَرٍ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ كَمَا كَرَدَ  
 أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ  
 مَالِي وَهُوَ كَمَا كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ  
 كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ  
 مَالِي وَهُوَ كَمَا كَرَدَ أَوْ رَاجِعٌ بَرَّةٌ أَوْ رَاحِدٌ



باشد این غلام را است مالی تابع میشود غلام را مالش  
 اگر ندانند باشد پس احوال از او است **نجم اصل** عن ابي  
 جریر قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل قال لملوكه  
 أنت خير من الملوك فإن ذلك أحب اليك **شرح** ابو جریر  
 فی اسم او زکریا بن ادریس است و او از او بیان امام موسی  
 کاظم و امام رضا علیهما السلام **یعنی** روایت از ابو جریر  
 جیم و کمر را منقطع و سکون یار و نقطه در پادشاه و در او  
 منقطع گفت که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام یا امام  
 رضا علیه السلام را از مردی که گفت غلامش را که تو از او  
 و از من است مال تو امام گفت که ابتدا نمیکند باز از من  
 از مال میگوید که از من است مال تو تو از او ای خوشنودی  
 این غلام چه بد رفتاری که این خوبتر است سوی من مراد است  
 که آن نمی تنزیهی و امر تنزیسی است **باب چهارم در هم اصل**  
**باب حسن الشکران و المجنون و المکره** **شرح** این باب  
 بیان از او کردن مست و دیوانه و مجنون است در این

راجع به مال است  
 چون قبل المال بقول  
 ما لك فانت خير

باب چهارم حدیث است **اول اصل** عن زرارة عن ابي  
 جعفر عليه السلام قال سألت عن عتيق المکروه فقال ليس  
 عتيقه يعقني **شرح** روایت از زراره از امام محمد باقر  
 علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از او کردن مجنون  
 پس گفت که نیست از او کردن او را او کردن صحیح **م**  
**اصل** عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألت  
 عن المرأة المعتوهة الذاهبة العقل المجنونة  
 و صدقتها قال لا و عن طلاق السكران و عتيقه  
 قال لا **شرح** مجنون این که گفت در کتاب طلاق  
 و حدیث چهارم باب طلاق المعتوه و الذاهبة  
 و دوم است و حدیث سیوم باب طلاق السكران  
 پنجاه و سیوم است المعتوه یعنی منقطع و نادر و نقطه  
 در میان و بصیغه اسم مفعول مجنون و مجنون و ذکر  
 الذاهبة العقل برای بیان نیست که مراد از این معنی دوم  
 است **یعنی** روایت از علی از امام جعفر صادق علیه السلام



گفت که پرسیدم امام را از این بخرد که خدا را گرفته که آیا  
گذرا میشود فروختن او و تصدیق او امام گفت که نه و  
پرسیدم از اطلاق سنت و از آزاد کردن او گفت که گذرا  
نمیشود **سیدم اصل** عن محمد بن اذینه عن زرارة او  
قال و محمد بن مسلم و يزيد بن معاوية و فضيل و اسمعيل  
الاذرق و عمر بن يحيى عن ابي جعفر و ابي عبد الله عليهما  
السلام ان المدرك ليس عتق عتقا **شرح** المدرك بدل منقط  
و در بصیغه اسم مفعول با تفعیل بخرد یعنی رویت است  
عمر بن اذینه بنهم همزه و فتح ذال منقط و سکون بار دو  
نقطه در پایین و نون از زراره یا عمر گفت که و از محمد  
بن مسلم و يزيد بنهم یا بر منقط بن معاوية و فضيل و اسمعيل  
الاذرق بفتح همزه و سکون عین منقط و تخفیف میم دوم  
مفتوحه در از منقط این یکی از امام محمد باقر و امام جعفر  
علیهما السلام اینکه جنون سنت از آزاد کردن او از آزاد کردن  
**صحيح** **باب** **اصل** عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام

و سکون ذال با نقطه فتح  
و در منقط و همزه فتح میم

قال لا يجوز عتق الشكران **شرح** رویت از جلی از امام  
جعفر صادق علیه السلام گفت که گذرا نمیشود از آزاد کردن  
سنت **باب** **نزد هم اصل** **باب** **انتم الامه** **شرح**  
این باب بیان کنیزیت که مادران فرزندانند و این  
باب شش حدیث است **اول اصل** عن زرارة عن ابي جعفر  
عليه السلام قال سألته عن أم الولد قال أمه تباع و لو  
تورث و توهب و حدها حد الأمه **شرح** رویت از  
زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را  
از کنیزی که مادر فرزندان است که آیا محض آن از او میشود  
یا هنوز کنیز است امام گفت که هنوز کنیز است بیان این  
آنکه گاهی فروخته میشود و تفصیلی که می آید در حدیث ششم  
این باب یاد صورتی که بفرزندش بخشیده شود و در نقل  
بخششهای دیگر بفرزندان دیگر در تبه او در تبه کنیز است  
**دوم اصل** عن عمر بن يزيد عن ابي الحسن عليه السلام قال سألت  
عن أم الولد تباع في الدين قال نعم في غير ذلك لا **شرح**



روایت از عمر بن زید از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که  
 پرسیدم امام را اگر کینه را در فرزند که آیا فروخته میشود  
 برای ادای دین بقیع ال امام گفت که اری برای بها  
 کردن آن کینه را برنت باینکه برای دینی دیگر فروخته  
 نمیشود با وجود فرزندش چنانچه ای در حدیث بنام این  
**باب سیوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمَّا  
 رَجُلٌ تَرَكَ سَرِيَّةً لَهَا وَلَدٌ وَفِي بَطْنِهَا وَلَدٌ أَوْلَا  
 وَلَدُهَا فَإِنْ اعْتَقَهَا رَتَّهَا عَتَقَتْ وَإِنْ لَمْ يَعْتَقَهَا  
 حَتَّى تَوُفِّي فَقَدْ سَبَقَ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ أَحَقُّ فَإِنْ كَانَ  
 لَهَا وَلَدٌ وَتَرَكَهَا لِأَخِيَّتِ فِي نَصِيبٍ لَهَا **سج**  
 ای مرفوع و مبتدا است و مضافست باز آمده بیان  
 مضاف و مضاف الیه است السریه بهم سین منقطه و  
 راز منقطه مکسوره و تشدید بار و دو نقطه در پایین کینه  
 خاصه فان اعتقها تا آخر مرید است عتقت جعقعه

و کتاب الشوم

باب فرب است کتاب الله عبارتست از آیات و احادیث  
 و مراد دینیت که آن کینه داخل میراث میشود **سج** و دینیت  
 از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت که  
 صلوات الله علیه که هر کدام مردی که واکذاشت کتیری  
 خاصه را که او را است فرزند می یابد در شکم او است فرزندش  
 به دینیت فرزند می یابد پس اگر ازاد کرده باشد او را که  
 ازاد شده و اگر ازاد نگرده باشد او را تا آنکه وفات یافته  
 باشد پس تحقیق پیش گرفته در آن کینه کتاب الله و کتاب  
 سزاوارتر است به پسر وی پس اگر باشد آن کینه را فرزندش  
 و مالکش واکذاشته باشد مالی دیگر واکذاشت کند بجهت  
 و ارثان و دیگر کرد اینده میشود آن کینه در حصه فرزندش  
 و بان اعتبار ازاد میشود **اصل** قَالَ وَقَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ  
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي دَجَلِ تَرَكَ جَارِيَةً وَقَدْ  
 وَلَدَتْ مِثْلَ ابْنَةٍ وَهِيَ صَغِيرَةٌ عَمَّا لَهَا تَبْنِي الْكَلَامَ  
 فَأَعْتَقَتْ أُمَّهَا فَخَاصَمَ فِيهَا مَوَالِي أَبِي الْجَارِيَةِ فَأَجَادَ عَقِبَهَا



تبیین بسیار بکنقطه و یار دو نقطه در پانزین بصفه  
 فصاح غایبه معلوم باب ضرب باب تفعل بخف بکتاب  
 باب تفعل باب افعل است البیان والتبیین والتبیین  
 الا با نه فهمیدن و فهمانیدن و در دو اینجا مناسب است  
 یعنی اعم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 در روی که واکه داشت کثیر را و تحقیق زاینده بود آن  
 کثیر از آن مرد و قریب او آن دختر کوچک است بیک اینقدر  
 است که بیفهمیدن سخن را پس از آن که در آن دختر مادرش را  
 پس نزاع کردند و در آن کثیر و ارشاد بر آن دختر بکن  
 کرد از آن که در آن دختر را برای مادر داد نیست که اعم  
 قیمت کثیر زیاده باشد از قدر حصه آن دختر و آن دختر را  
 باشد که وفا بکند لازم نیست سعی کثیر برای ازادی  
 خود چنانکه گذشت در حدیث چهارم باب الملوك بين  
 شركا يتيق احدنهم نصيبه او يتيق که باب نهم است چهارم  
 اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل

اشترى

اشترى جاریه يظاها فولدت له ولدا ثقات  
 ولدها له ان شاء ابا عوها في الدين الذي يكو  
 على مولاهما من ثمنها وان كان لها ولد قومت على  
 ولدها من نصيبه شرح مفهوم في الدين نه آخر نیست  
 که اگر درین باشد یا در غیر بهای کثیر باشد میفهمد و شد  
 کثیر را و این برک است است یا محمول بر تعلیم تقیاست  
 زیرا که بذهب مخالفان آن کثیر از اد است و حرام است  
 فروختن آن کثیر یعنی رویت از ابوبصیر از امام جعفر صادق  
 علیه السلام در روی که فرید کثیر را که جماع کند او را پس  
 زاینده برای آن مرد و فرزندش را پس در فرزند کثیر پیش از  
 مردن آن مرد امام گفت اگر خواهند و ارشاد آن مردی  
 فروشد آن کثیر را و درین که میباشد بر مالک کثیر از  
 بهای آن کثیر و اگر باشد برای آن کثیر فرزندش بها کرد  
 میشود و فرزندش از حصه آن فرزند و از او میشود و شرح  
 اصل عن عمر بن الخطاب قال قلت لابي عبد الله عليه السلام

محمول



اَدْعَاةَ لَاجِئِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَسْأَلُكَ اَلَا سَلَّ قُلْتُ  
 لَمْ يَبْعَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَهْلَ الْاَوَّلَادِ اَلَا  
 فِي فَكَايَةِ رِقَابَتِهِ قُلْتُ وَكَيْفَ ذَاكَ اَلَا اَيُّمَا رَجُلٍ  
 اَشْتَرَى جَارِيَةً فَاَوْلَدَهَا ثُمَّ لَمْ يُوَدِّعْ عَنْهَا وَلَمْ يَبْعَ  
 مِنْ الْمَالِ مَا يُوَدِّعُ عَنْهَا اخَذَ وَلَدَهَا مِنْهَا وَبَيْعَتْ  
 اَبْوَابُ الدِّينِ وَوُجُوهُ قَادِي عَنْهَا قُلْتُ فَيَتَعَنَّنُ فَيَمَّا سَوَى خِلَافِكَ مِنْ دِينٍ قَالُوا  
 لَا شَيْءَ اَسْأَلُكَ بِتَقْدِيرِ اَرَادَ اَسْأَلُكَ بِتَقْدِيرِ  
 اَسْتَفْهَمُ بِتَقْدِيرِ الْفَكَاحِ بَفَتْجٍ وَكَسْرٍ فَارْتَفِيفُ كَافٍ  
 اَيُّهَا بَانَ خَيْرِي اَزْكَرُ وَاَيُّهَا بَانَ خَيْرِي خَيْرِي اَزْكَرُ  
 كَدَانٍ مُتَقَلِّبٍ مَشْرِعٍ اَزْكَرُ سَوِيٍّ وَبِكُورِي ثُمَّ بَرَائِي نَجِيٍّ  
 بَارِبِي بَرَائِي نَجِيٍّ بَرَائِي نَجِيٍّ بَرَائِي نَجِيٍّ  
 تَفْعِيلٌ مَيِّتٌ يَتَوَدَّدُ وَاَيُّهَا بَانَ خَيْرِي خَيْرِي اَزْكَرُ  
 ضَمِيرٌ عِنْدَ رَاجِعٍ رَجُلٍ اَسْتَدِ بَرْدُ دُومٍ اَزْكَرُ قَبِيلُ اسْنَادِ حَيَاةٍ  
 دَرِشَنُ وَلَدِ اَسْمَاءِ بِنْتِ ضَمِيرٍ مَوْتٌ اَسْتَدِ بَرْدُ دُومٍ اَزْكَرُ  
 كَدَانٍ مُتَقَلِّبٍ مَشْرِعٍ اَزْكَرُ سَوِيٍّ وَبِكُورِي ثُمَّ بَرَائِي نَجِيٍّ

وَلَدَهُ  
 اَبْوَابُ الدِّينِ وَوُجُوهُ

بود که دوم ضمیر مذکر باشد و او در بیعت برای عطف  
 اینجا ب است زیرا که اگر برای عطف انفراد باشد معطوف  
 نیز محتاج به عاید مبتدا خواهد بود ادی بصیغه ماضی مجهول  
 تفعیل است یعنی رویت از عمر بن یزید گفت که گفتیم  
 امام جعفر صادق علیه السلام را یا گفت که امام موسی کاظم  
 علیه السلام را که میخواهم که سوال کنم ترا امام گفت که سوال  
 کن گفتیم که چرا فروخت امیر المؤمنین علیه السلام کثیران را  
 فرزند از امام گفت که برای بهای کردنهای ایشان  
 گفتیم که وجه کونه است این امام گفت که کدام مردی که  
 خرید کثیر را پس را یا بیدان کثیر را با وجود آنکه نداده  
 بود بهای آنرا و نگذاشت از جمله مال آنچه را که داده شود  
 از جانب آنرا گرفته شد فرزند آنرا و از آن کثیر فروخته  
 شد آن کثیر پس داده شد بهای آن کثیر گفتیم که ای پس  
 فروخته میشوند آن کثیران برای آنچه غیر آن باشد از پنی  
 امام گفت که نه **ششم اصل** عَنِ ابْنِ بَشَّارٍ عَنْ ابْنِ بَشَّارٍ



لَهَا وَلَدٌ مَاتَ وَلَدُهَا وَمَاتَ عَنْهَا صَاحِبُهَا وَلَمْ يَعْثُفْهَا  
فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَزُوْجَهَا فَإِنَّ لَهَا فِي أُمَّةٍ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ  
تَزْوُجَهَا إِلَّا بِعَقْدٍ مِنَ الْوَرْتَةِ فَإِنْ كَانَ لَهَا وَلَدٌ  
لَيْسَ عَلَى الْمَيِّتِ دَيْنٌ فِي الْوَلَدِ وَإِذَا مَلَكَهَا الْوَلَدُ  
فَقَدْ عَقَقَتْ عَلَيْهَا وَلَدُهَا فَإِنْ كَانَتْ بَيْنَ شَرِكَا  
فَقَدْ عَقَقَتْ مِنْ نَصِيبِ لَدُهَا وَتَشْتَرِي فِي بَيْعَةٍ  
**باب** بیونس بن عبد الرحمن راوی امام موسی کاظم  
ادم رضا علیه السلام است و معتقد علیه است ضمیر متردد  
قال راجع بیونس راجع امام میتواند بود وین تفسیر  
عبارت است از فکاک رقبه کنیز چنانچه بیان شده در حدیث  
سابق یا عبارت است از اعم از آن و دینی مستوجب ترک  
باشد بنا بر اینکه در صورت دس که مستوجب مال نیست  
مستقل بوده نشود چنانچه فی ابودر کتاب المواریث  
در وکیل ذیل حدیث اول **باب** اقوال بعض الورثه بدین  
**یعنی** روایت از بیونس در کنیز مادر فرزند کنیزت او را

از آن

فرزند دینی وفات یافته فرزندش وفات یافته از او  
مالکش رجالی که از او نگرفته او را ایصال میشود  
کسی تزویج آن کنیز گفت که نه بیان این آنکه او کنیزت  
عقال میشود برای کسی تزویج او مگر با دینی کردن از جانب  
دارن آن پس اگر باشد آن کنیز را فرزند دینی رجالی که نیست  
بر تربیت دینی که مانع از ادای او شود پس او از آن فرزند  
فرزندش است و چون مالک شد او را آن فرزند پس  
تحقیق از او شد نسبت لک بشود فرزند او را اگر  
آن کنیز باشد میان شریکان در ادو صورت است که حصه  
فرزند او وفا نکنند بهیای او پس تحقیق آن کنیز از او میشود  
از حصه فرزند او و سعی فرموده میشود در باقی مانده  
بجای او **باب** ششم **اصل** **باب** اول در شرح این باب  
احادیث متفرقه است در این باب باز در حدیث  
است **اول** **اصل** عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله  
عليه السلام قال سئل أبو عبد الله عليه السلام وأنا حاضر



عن رجل باع من رجل جارية بكذا إلى سنة فلما مضى  
 المشتري اعتقها من الغد وتزوجها وجعل مهرها  
 عتقها ثم مات بعد ذلك بشهر فقال أبو عبد الله  
 عليه السلام إن كان للذي اشتراها إلى سنة مال أو  
 عقده محط بقضاء ما عليه من الدين في رقبتهما  
 فإن عتقه ونكاحه جائز **ان** شرح العقدة ضم عين  
 ينقط وكدن قاف ووال ينقط ز من زراعت  
 وده نند ان که ساکن بینا شد پس مراد بال ولید است که  
 متحرک باشد مثل درهم و دینار و حیوان و جامه **یعنی**  
 روایت از ایشانست که بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام  
 گفت که پرسیده شده ام جعفر صادق علیه السلام رجلا  
 که من حاضر بودم از مردی که فروخت مردی کثیری بکسر رشتی  
 تا یک سال پس وقتی که قبض کرد آن کثیر را خریدار از او  
 کرد او را در فردای آن روز و جفت خود کرد او را و  
 کرد اینده را و او را از او کرد و او بعد از آن وفات یافت

بعد از جفت کردن یکی و یکشت امام جعفر صادق علیه السلام  
 که اگر باشد برای کسی خرید او را نسبت به یک ل یا متحرک  
 یا مالی ساکن که وفا کند یا فر کردن آنچه بر اوست از دین  
 کردن آن کثیر پس بدینشی که از او کردن او و نکاح او صحیح  
 است **اقول** قال وإن لم يكن للذي اشتراها ما عتقها أو  
 تزوجها مال ولا عقدة يوم مات محط بقضاء ما  
 عليه من الدين بربقتها فإن عتقه ونكاحه جائز  
 لأنه اعتق ما لا يملك وأرى أنها رقي لمولاهما إلا  
 قيل له فإن كانت علق من الذي اعتقها وتزوجها  
 ما حال الذي بطنها فقال الذي في بطنها مع أمته  
 كعتقها **ان** يوم مضمون وضاف كذا است و ذکر یوم  
 مات با وجود آنکه مقتضای ظاهر این بوده که گوید که یوم  
 اشتری یا گوید اعتقها و تزوجها برای اثبات بابت  
 که مال یا عقده در یوم موت قائم مقام مال عقده در یوم  
 اشترای میشود و تلخیص میکنند و فرموده اند که مقتضای اینست که

مستعنی المعنى لها  
 بها مال ما في بطنها  
 الذي في بطنها من الما  
 حالها هو كعتقها



و حق مالک است از دست بابت سوره ن ریا ائها  
 الذین آمنوا ان انما کم بینکم با لب طیل ان ان تکون  
 تجارة عن تراض بینکم و بیان شد در کتاب المعیشة در حدیث  
 دوم باب بیستم که باب قضاء الدین است علققت بصیفة  
 ماضی غایبه معلوم باب علم است **یعنی** امام گفت که اگر نباشد  
 برای آنکه خریدار آن کثیر را پس از او کرد و او را مالی متحرک و نه  
 مالی ساکن در روزی که وفات یافت که وفات کند یا خرد کرد  
 که بر اوست از دین سبب کردن کثیر پس بدینستی که هر یک  
 از او را کرد و او نکاح او فاسد است زیرا که او را از او کرد  
 آنچه را که مالک نمیشود از او می بینم که آن کثیر نبوده است بر او  
 مالک اول او گفته شد امام اگر پس اگر باشد که بستم شده  
 باشد از آنکه از او کرد و او را و حقت خود کرد و او را حقیقت  
 حال فرزندی که در شکم اوست پس امام گفت که فرزندی  
 که در شکم اوست با مادرش است مانند مادری در بطنه  
 بودن برای مالک اول **و م اصل** عن محمد بن مسلم

و حقت خود کرد

و حقت خود کرد

ابی جعفر علیه السلام فی الملوک یعطى الرجل ما لا لیت تریه  
 فی عقیقه قال لا یصلح له ذلك **خرج** فمیر در راجع بملوک و  
 راجع بر جل میتواند بود **یعنی** روایت از محمد بن مسلم از امام  
 محمد باقر علیه السلام در غلام که میدهد و در مالی برای اینکه  
 آن غلام را پس از او کند او را گفت که خوش نبوده برای آن  
 غلام آن عمل **یعنی** این منافع ندارد بلکه گذشت در  
 حدیث اول باب الملوک یعنی و نه مال که مایه نیز و هم است  
 که غلام مالک فاضل خریه است میشود و اعتنا از آن میکند  
 زیرا که میتواند بود که این مخصوص صورتی باشد که مالکش  
 جاهل باشد بمیکیل بقرینه فی عقیقه زیرا که اعتنا در غیر آن  
 صورت لغو است و ایضا میتواند بود که خود را بفاضل  
 خریه نتواند خرید اگر چه خیر خود را تواند خرید و ایضا میتواند  
 بود که این مخصوص صورتی باشد که آن مال غیر فاضل خریه  
 باشد **سید م اصل** عن ابی ایهیم الکرمی قال قلت لابی عبد  
 الله علیه السلام ان هشام بن آدم سألنی ان اسألك عن







زمان فاضلترست و در بعضی زمان تصدق فاضلترست  
 باین روشی که چون باشند مردمان خوشحال یا غبار مال و  
 پس از آنکه در آن فاضلترست و چون باشند بد حال پس  
 فاضلترست و فروختن این غلام محبوبترست بوی من  
 چون باشد باین حال پس هر چند که مردمان خوشحال باشند  
**چشم اصل** عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد  
 الله عليه السلام يقول كان علي بن أبي طالب صلوات الله  
 عليه يقول الناس كلهم أحرار إلا من أقر على نفسه  
 بالعبودية وهو مذكر من عبدا و أمته ومن  
 شئد عليه بالبرق صغیرا کان او کثیرا **ازخ** روایت  
 از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق  
 علیه السلام میگفت که بود علی بن ابی طالب صلوات الله علیه  
 که میگفت که جمیع مردمان ازاد اند و ظاهرا هر کس که ازاد  
 کرد بر خودش عیبی که او بالغ باشد از غلام یا  
 کینه و کسی که گواهی داده شد بر او عیبی که خواه که بکشد

یا بزرگ **ازخ** مثل این می آید در کتاب القضا یا در احکام  
 در حدیث اول باب بیحد هم که باب اخرونه است ضافیت  
 میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب المعیشت و در حدیث  
 سیزدهم باب شرار الرقیق که باب نو و دسیسوم است که چون  
 شخصی در تصرف مالکانه دیگری باشد دعوی خربت او صحیح  
 نیست مگر بینه زیرا که مراد بالناس کلهم ماعدا ای شخصی  
 که معلوم باشد که در تصرف مالکانه دیگری است بقرینه و  
 شهادت علیه با رتق بنا بر اینکه تصرف مالکانه مستند شهادت  
 است و الا ابواب شهادت مسدود میشود پس اگر تصرف  
 مالکانه معلوم باشد اقتیاج شهادت نیست **ششم اصل**  
 عن بعض اصحابنا قال دخل ابن أبي سبيد الكاوي على أبي  
 الحسن الرضا عليه السلام فقال له أبلغ الله من قدرك أن  
 تدعي ما أدعى أبوك فقال له مالك أطفأ الله نورك في  
 أدخل الفقربيتك أما علمت أن الله تبارك وتعالى أوحى  
 إلى عمران عليه السلام أني وإهبط لك ذكرا أو هب له مريم



وَوَهَبَ لِمَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَفَعَّلَ لَهَا مِثْلَ مَا فَعَّلَ لِعِيسَى  
مَرْيَمَ وَعِيسَى شَيْءٌ وَاحِدٌ وَأَنَا مِنْ أَجْلِ أَبِي مَرْيَمَ وَأَنَا  
وَأَبِي شَيْءٌ وَاحِدٌ **نسخ** حسین بن ابی سعید از رؤسای و **نسخ**  
است مکاری بن یحیی و یحیی یحیی است کاف و یحیی یحیی  
همزه برای استفهام انکاری است بلغ یحیی یحیی غایب معلوم  
باب یحیی من زاید است با عین و اینکه استفهام انکاری  
در حکم نفی است ان یحیی همزه و سکون نون مصدریه است و  
مفعول و مفعول متعدی باشد و ال یحیی یحیی مضاف **نسخ**  
معلوم باب افتح است او علی ال عمران اشارت بایت سوره  
ال عمران و اذ قالت امراة عمران و بیان شد و کتاب الح  
در حدیث اول باب صد و بیست و پنجم که باب فی انه اذ قبل  
فی الرقیل شئ من فیه و کان فی ولده او ولد ولده فانه  
هو الذی قبل فیه است **نسخ** روایت از بعضی یاران گفت  
که داخل شد پدر ابو سعید مکاری بر امام رضا علیه السلام پس  
گفت ایام را که ایاد سازید اند قد رتو ایا بنیکه دعوی می

ایامتی را که دعوی کرد پدر تو پس امام گفت او را که صبیحا  
ترا خدایت کند و اند نور تو او داخل کند و شکستی دارد  
خانه تو ایا ندانستی ایا که اند تبارک و تعالی و می کرد  
عمران پدر مریم که بد رستی که من بخشیده ام ترا پسری بخشیده  
او را مریم و بخشید مریم را عیسی علیه السلام پس عیسی از مریم  
است و مریم از عیسی است و مریم و عیسی یک چیزند و من از پدر  
خودم و پدر من از من است و من و پدرم هر یک یک چیزیم و از من است  
که هر کدام جاری حق می خورای و مکر است پس یحیی یحیی  
دعوی من **نسخ** فقال له ابن ابی سعید و اسألت عن  
مسئلتی فقال لا اخالك الا بعید امنی و کنت من غنی  
و لکن خایها فقال رجلا لا عین موتیه کل قلوبی  
قدیم فهو حر لوجه الله قال نعم ان الله عز وجل یقول فی  
کتابه حتی عاد کالعرجون القدیم لما کان من قبا لیک  
ان الله سیتة اشهر فهو قدیم حره لا یخرج من عینه و  
انقر حتی مات و لم یکن عینه سیتة لیک الله **نسخ**



اخلاک بکسر و فتح همزه و خا را با نقطه و ضم لام و ضمیر فاعل  
 بصیغه مضارع مستکمل معلوم معتل العین و ادوی با بکسر  
 غم بفتح غین با نقطه و فتح نون عبارت از پروان آنها  
 بکسر نون و نقطه در بالا مرکب است از اسم فعل معنی بیارد  
 ضمیر راجع بسند قدیم و ریا فرعونست المبیته بفتح میم و  
 کسره و یکنقطه و سکون یار و نقطه در پایین و تار و دو  
 نقطه در بالا مصدر باب فرب شب بروز آوردن و مرا  
 اینجا قوت است و از ابیت بکسر یار و سکون یا نیزه  
 مینامند صاحب قاموس گفته که البیت یا بکسر القوت  
 که البیت لغه الله جلالت شأنه و خبریه میتواند بود **یعنی**  
 پس گفت امام را بر سر ابو سعید که و آیا سوال کنم ترا از  
 مسئله پس او گفت که همان نمیزم ترا مگرد و راز من و  
 نیستی از صلبه پروان من و لیک بیار از ابی گفت که  
 مروی گفت نزد مردی خود که در جلو کی از من که گفته  
 پس او از ادست برای راه انداخت چگونگی میشود اما

گفت

گفت که آری میدانم بدستی که الله عزوجل میگوید در کتاب  
 خود در سوره یس که تا آنکه برگشت مانند چوب خوشه  
 که گفته است پس هر چه باشد از جلو کان او که آمده باشد  
 برای او شش ماه پس او گفته است از ادست راوی گفت  
 که پس این ابی سعید پروان رفت از نزد امام و تنگست  
 شد تا آنکه مرد و نبود نزد او و نفقه یک شب لغت کند او را  
 الله تعالی **مهم اصل** عن عبید الله الفضل الهاشمی عن ابيه  
 زرقعه قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل انکس  
 ولیدة رجل اعثنی رثتها اوله ولید فولدت ثوبه ما نقلا  
 اعثنی کلامها **نسخ** فضل بن عیسیٰ هاشمی از روایان امام جعفر  
 صادق علیه السلام است رجل اول عیارت است از غلام الولید  
 بفتح واد و کلام گیر و ثوبا عیارت است از رجل دوم **نسخ**  
 از عبید الله ابن فضل هاشمی از پدرش نسبت داده شده  
 با باقی که روایت از ادست امام گفت که حکم کرد از ابی  
 علیه السلام در مروی که جفت خود کرد و نیز مردی را که از اد

تکرار  
 کلام

که صاحب کتبات  
 کتبه از او را  
 و این در حق که گفت



و فعلت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است الحاد مرفوع  
 و فاعل است رد و ضم را و تشدید و ال بصیغه امر باب  
 است ما غنی بصیغه تعجب است و منصوب است من  
 متعلق باغنی است تعقون بصیغه مضارع جمع مخاطب معلوم  
 باب افعال تقدیران مصدریه است پس افعال و احوال  
 جایز است و مصدر مبتدا است الیوم منصوب بظرفیت  
 یكون خبر مبتدا است و ضمیر متدرج بعد تعقون است و مقصود  
 اینست که اعتقاد که در وقت تسلط خلفای ضلالت باشد  
 باعث این میشود که یکی از صاحب را شوهر کند و فرزندان  
 بهر ساند و با او شمی کند لا کوز حکیم و زای با نقطه بصیغه مضارع  
 غایب معلوم باب نهر با شکلم مع الغیر با تفعیل و خودست از  
 حوازی معنی گذرانی است و رف معنی غلامیت که از شیوه امامیه  
 باشد **اصل** احیت که غلام و کنیز که سیر شده باشند لی اذن  
 امام در وقت تسلط ظالمان مال مطلق امام مقرر فی الطاعت  
 و این بیان از آن داده اند برای شیوه امامیه در بعضی تصرفات  
 مطلقا

مثل اعتناق غلامی که از شیوه امامیه باشد و رخصت داده  
 در بعضی تصرفات بشرط اینکه موقوف باشد باین معنی که اگر این  
 خواهرها در دنیا اند که در محض فیه از قسم دوم است و بنابرین  
 تقریر منافات ندارد و این حدیث با آنچه گذشت در حدیث  
 اول سیموم باب ششم و با آنچه فی اب در کتاب الوصایا در حدیث  
 پنجم و دوم باب من اوصی بعتق تا آخر که باب دوازدهم است  
**یعنی** روایت از ناحیه گفت که دیدم مردی را نزد امام حسن  
 عادی علیه السلام رکعت امام را که قربانت شوم بر کسی  
 که من از او کردم کنیزی از خود را و نشان نهیت که طلب میکنم  
 خریدن کنیز را از چند سال پس قادر میشوم بر کنیز پس امام  
 گفت که چه شد آن کنیز گفت که زنده است امام گفت  
 که هر گرد آن کنیز را در ملکویت او چه بی نیاز است الله  
 از او داد کردن یکی از شما اعتناق شما امر دلی میشود و هر را از او  
 گذاری مطلق میشود برای شما اینکه اعتناق کنید مگر غلامی  
 که شما ساندید پس حق باشد **فصل** در بیان بعضی



عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُ عَنْ  
 رَجُلٍ عَلَيْهِ عِقْدٌ رَقَبَةٍ وَأَرَادَ أَنْ يَعْتِقَ نَسَمَةً آتَتْهُ  
 أَفْضَلُ أَنْ يَعْتِقَ شَيْخًا كَبِيرًا أَوْ غُلَامًا أَجَرَدًا قَالَ اعْتِقْ  
 مَنْ أَعْنَى نَفْسَهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ الضَّعِيفُ أَفْضَلُ مِنَ  
 الشَّابِّ الْأَجَرَدِ **شرح** ارفقه بفتح راء منقطه وفتح هاء و  
 هاء منقطه بنده کردن نسمة بفتح نون وفتح سین منقطه بنده  
 وادوی ضمیر آنها را جمع بنا بعد است الی آخر و بفتح همزه و سکون  
 جیم و فتح راء منقطه و و ال منقطه ساده اعتق بصیغه امر و  
 ماضی باب افعال میتواند بود **یعنی** رویت از علی بن جعفر از  
 برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام  
 از مردی که بر اوست ازاد کردن بنده داراده کرد که ازاد  
 کند بنده را که امام آن دو فاضلست اینکه ازاد کند بزرگ  
 سال را یا جوانی ساده را امام گفت که ازاد کن کسی را که  
 بی نیاز گردد خودش یا خواه پسر خواه جوان و بر تقدیر ساده  
 در اغنا نفس ازاد کردن پسر یا توان فاضلست ازاد کردن

کون

کردن جوان ساده **یا زود هم اصل** عَنْ أَبِي الْخَثَرِ عَنِ أَبِي  
 عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
 قَالَ لَا يَجُوزُ فِي الْعِقَانِ وَالْمَقْعَدِ وَيُجُوزُ الْأَسْلُ وَالْإِعْرَاجُ  
**شرح** اسم ابو الخثری و هب راء و هب است العنق بفتح  
 عین منقطه مصدر باب ضرب ازادی و مراد اینجا ازاد کردن  
 است نظیر آنچه گذشت در شرح کتاب العنق ظاهر آنچه گذشت در  
 احادیث سابقه ان الملوك اذا عصى او خدم او نكل به فهو  
 ایست که خجری نبودن عتق اعنی در کفاره یا عتبار امین  
 که او ازاد است و بنا بر آن ذکر اعنی و مقعد بعنوان مثال خوا  
 بود المقعد بضم میم و سکون قاف و فتح عین منقطه و و ال منقطه  
 زمین گیر **یعنی** و ایست ازاد با خجری از امام جعفر صادق علیه السلام  
 گفت که بد رستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت  
 که گذرانیشود در ازاد کردن کور و زمین گیر و که را پیشود  
 چنان و ننگ **و در او هم اصل** عَنْ بَعْضِ آلِ عِيسَى عَنْ أَبِي  
 عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا فَقَدْ عَتَقَ نَفْسَهُ

الاعشى



سُبْحِ سُبْحِ

شیخ سنین اعتقه صاحب ام لم یعتقه ولا یخرج منه  
من كان مؤمنا بعد شیخ را و بومن اینجا مجتب از کبر است  
از جمله شیخ امامیه یعنی روایت از بعض اولاد اعمین از  
امام موفو صادق علی السلام گفت که بنده که بود مؤمن پس  
تجفین از او شد بعد از هفت سال خواه از او کرده  
باشد او را مالکش یا از او نگرفته باشد او را وصله  
نیشود خدمت بنده که بود مؤمن از هفت سال **نک**  
مشهور است که این محول بر کراهت است و الله اعلم  
**سید ام اصل** عن معاوية بن ميسرة عن ابي عبد الله  
عليه السلام قال قال عن الرجل يبيع عبده بنفسه  
من ميسرة ليعتق فقال له العبد فيما بينهما لك على  
كذا وكذا ايا خذه شهدا لا ياخذ منه عقوا ويا له  
اياه في عقوه ان ايا فليدعه **شیخ** ليعتق بسلام  
سید مضارع غائب محمول باب افعالست و ضمیر مستتر  
راجع بعد است و مراد اینست که خریدار برای ازاد کردن

五

مخبر و فیما بینما عبادت از اینک در پنهان ولی اطلاق  
خردار این گفتگو شده العفو بقیه عین منقطع و سکون  
فان بخشش غیر لازم ضمیر ایه راجع بکذا و کذا است فلیت  
بسکون لام و فتح یاء و فتح دال و سکون عین است **یعنی**  
از عو به بن میره بقیه نیم و سکون یاء و نقطه در پائین  
و فتح و ضم و کسر عین منقطع و در این نقطه از امام جعفر صادق  
علیه السلام گفت که چه سیدم امام را از فرد که میفرستد  
غذاش را بنقصان از برای غلام برای اینک از ادکوه  
شود پس گفت آنرا و از غلام در آنچه میان از و غلام  
که خواست بر من چنین و چنین در هم مثلا ایام از و بگیرد  
از اجداد از ادوی امام گفت که بگیرد از از غلام بر جا  
که بخشش غیر لازم است و طلب میکند از غلام از اد بخشش  
غیر لازم بر جانی که بخشش غیر لازم غلام پس اگر غلام انتخاب  
کند پس باید که و اگر از غلام را **بهداد و هم اصل** عن یس  
قَالَ فَرَجُلٍ كَانَ لَهُ عِدَّةٌ قَالِيكَ فَقَالَ اَيْتَمَ عَلَيَّ اَيْتَمَ

10



من کتاب الله عز وجل فهو من فعله واحد منهم ثم مات  
 المولى ولم يدركهم الذي عليه انه يخرج بالقرعة  
 قال لا يجوز ان يخرج به احد الا الامام لان الله على  
 القرعة كلام دعاء لا يعلمه غيره **شرح** روایت از یونس  
 بن عبد الرحمن که راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام  
 است گفت در مروی که بود او را چند غلام پرسید که  
 هر کدام شما که تعلیم کرد و راایتی از کتاب الله عز وجل تعلیم  
 کرد و او را یکی از آن غلامان بعد از آن وفات یافت حدیث  
 و دانسته شد که کدام پیش است آنکه تعلیم کرد و او را که  
 درستی که آن غلام را چرون آورد و میشود بقرعه بوش گفت  
 که و گذرانید و اینکه چرون آوردن آن غلام را کسی که  
 امام زیر آن امام راست بر قرعه سخن دعائی که نمیدانند از  
 غیر امام میتوانند بود که این شرط در صورت حضور امام  
 باشد موافق ظاهر آنچه گذشت در کتاب الشکاح در حدیث  
 دوم باب المراه بقیع علیه و غیره واحد فی طهر که باب است

این از او است

سی و چهارم است و آنچه می آید در کتاب الموارث و بعضی  
 احادیث باب پنجاه و یکم که باب آخر است و در آن  
 بیان میشود که امام دعای خود را دعا علیهم **بازردم اصل** علی  
 محمد السراج قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا یجعل  
 حقیقه و الحارث النخعی اطلبوا الی جابر بن عبد الله  
 الذی ینمی لکذباً و یجحد فکون مع امم قروا قد کونوا علی  
 جابر یتدرجل من السراجین قد ولدت لنا بنات و مات  
 و کذا ما خبروه و یخبر فامرهم فاشتروها و کان اسمها  
 سلمی و زوجها سلمی مولاه فی امم حسین بن سالم  
**شرح** فکذب بقیع و سکون غار با نقطه و فتح لا و اول منقط  
 است باضم میم و فتح غار و تشدید لام مفتوحه است سراج  
 بقیع بین منقطه و حیم است در اول کتاب بعد اسمعيل  
 بن محمد السراج مذکور است حقیقه بقیع با منقطه و کسری  
 و سکون یاء و نقطه در پایین و با منقطه لقب اسمعيل  
 است و در اصل معنی فرجین کوچک است که با سوار است

رسالة خول  
 و ستماء

حقیقه



میباشد برای هر چه ضرورت نصی بفتح نون سکون  
ص و یقظ است ث را لیه هذا صنف است که به نونه  
بفتح کاف سکون و ال یقظ و با یکنقطه و الف ضم  
نون و سکون و او و جیم معرب که با نونست بمعنی زمان  
ساله ام خروده بفتح فاء سکون را یقظ و زوجه ام علیه  
ار بوده فدو تا بضم لام شده کلام الی خلد است  
که همراه آن دو کس بوده و ضمیر جمع راجع بر دنان است  
ضمیر جمع در اخرده راجع بر قفار است فاشتر و بفتح  
را است رساله که بکسر را است سلمی بفتح سین یقظ  
سکون لام و الف است یعنی زوجه است از ابو خلدین  
ساز گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام سمع  
فقیه را و حارث نفری را که طلب کنید راجع کنیز را  
از این قسمی که نمیده میشود که با نوحه باشد ام خروده  
پس را نهایی که در نماز را بر کنیز مردی از زمین سار جعفر  
نمیده بود برای افراد پیر او مرده بود بر کنیز پس خبر

و او ندانم را بقصد آن کنیز پس او کرده است از این خبر  
آن کنیز را و بود نام کنیز رساله پس گردانیده نام او را و  
نامید او را سلمی و تزویج کرد او را با سلم غلام خود پس آن  
کنیز را در حسین بن سالم است **باب عقد هم اصل باب اول**  
**پس اعتق شیخ** مثل عنوان این باب و بعضی حدیث این  
باب می آید در او اثر کتاب الموارث الاول بفتح و او  
و الف مدوده مصدر با حجب ربطی که باعث میراث  
بودن شود اعتق بصیغه معلوم باب است یعنی این باب  
بیان است که ولا ربنده از او کرده شده برای کسی  
از او کرده در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن علی  
و محمد بن مسلم عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال النبي صلى  
الله و آله الاول من اعتق **شیخ** این ظاهر است از شیخ  
عنوان این باب **دوم اصل** عن اسمعيل بن الفضل  
سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل إذا أعتق أمة  
أن يضع نفسه حيث شاء و يتولى من أحب فقال







عن أبي عبد الله عليه السلام قال قالت غائبه لرسول  
الله صلى الله عليه وآله إن أهل كركرة اشتروا طوا  
ولاءها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الولاء  
لن أعتق **شرح** روایت از بعض بکسر عین منقطع و بکسر  
یا و و نقطه در باین و صا و منقطع این فاسم از امام جعفر  
صادق علیه السلام گفت که گفت عا ش رسول الله  
علیه و آله را که بدین فریاد شدند کان بریره بر من شرط  
کردند برای خودشان و لا بریره را بکس رسول  
الله صلى الله عليه وآله که ولا را برای کسی است که از او  
**شرح اصل** عن أبي الصباح الکثانی عن أبي عبد الله عليه السلام  
في امرأة اعتقت رجلا لمن ولأوه و لمن میراثه تا  
للذی اعتقه الا ان یكون له وارث غیرها **شرح**  
روایت از ابو الصباح که فی بکس و دو و نون از  
امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که از او کرد و غلامی را  
برای کسیت و غلام او را برای کسیت میراث او گفت که

الی

برای کسی است که از او کرد و او را کسیت باشد برای غلام  
و ارثی غیر از زن شل برادر **باب پنجم اصل باب**  
**شرح** این باب است بمعنی آن که مناسب است باین  
در این باب پنج حدیث **اول اصل** عن الحسن بن علی  
قال حدثنی عمی قال قلت لابی جابر یقینا الکعبیة  
اقبل ابو عبد الله علیه السلام فلما رانی مالک الی فسلم علی  
ثم قال لی ما یحبک ههنا فقلت انتظر مولی لنا قالت  
فقال لی اعتقموه قلت لا و لکن اعتقنا اباہ فقال  
لیکن ذالک مولاکم هذا اخوکم و این عمه ایما المولى  
الذی جرت علیہ النعمه فاذا جرت علی ابیه و جده فهو  
ابن علی و اخو **شرح** النعمه بکسر فاء و تخفیف نون الف  
مد و ده فصار پیش و حانه یکس که باین نقطه و باین نقطه  
بصیغه مضارع غائب معلوم باب سیم است و در بعض  
شرح یکیم و لام از باب افتاست المولى بفتح میم و فتح لام  
کسی که گفت از او کرد و در جاری بر او شده باشد یعنی روایت



از حسن بن مسلم گفت خبر داد مرا احمد بن کعبه که بدستی  
 که من نشسته بودم در پیش در کعبه که رو آورده ایم بغیر  
 صدوق علیه السلام پس وقتی که دیدم در امتوجه خود سوی من  
 پس سلام کرد و در من بعد از آن گفت مرا که چه خبر و امید  
 ترا اینجا پس گفتم که انتظار میکشم مولی از ما را عهده گفت  
 پس امام گفت مرا که آیا از او کردید او را گفتیم که نه و  
 از او کردیم پدرش را پس امام گفت که نیست این مرد و  
 شما این مانند برادر شماست و مانند پسر عوی شماست  
 جز این نیست که بگوید کسی است که جاری شد بر او نیست از او  
 کردن پس چون گفت از او کردن جاری شود بر پدرش  
 یا جدش پس او مانند پسر عوی است و مانند برادر است  
**دوم اصل** عن عبد الله بن جندب يرفعني إلى أبي جعفر  
 الأول عليه السلام قال قال إنما المولى الجليل العتيق و  
 ابنه عريب و ابن ابنه من النعمان **نعم** الجليل بفتح  
 جيم و كسر لام و سكون ياء و نقطه و راء بين و باء ينفق

فعل

فعل بمعنى مفعول کشیده شده از جای بجای و اینجا خبر  
 از مملوک فراد بولی کسی است که اصل باشد یا بمفنی گفت  
 از او کردن بر او جاری شده باشد ضمیر انفسهم راجع باز  
 کنندگان جد است و مراد اینست که مانند خویشان است  
**یعنی** روایت از عبد الله بن جندب بضم جیم و سكون  
 و فتح دال منقطع و باء ينفق و باء ينفق و راء بين و باء ينفق  
 محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت که جز این نیست  
 که مولی مملوک نیست که از او شده باشد و پیر او اصل  
 است و پیر او مانند کسی است که از جمله خودشان باشد  
**سیدم اصل** عن بكر بن محمد الأدي قال دخلت على أبي  
 عبد الله عليه السلام و معي علي بن عبد الرحمن فقال لي  
 هذا أنقلت مولی لنا فقال اعتقه أو آياه فقلت  
 بآياه فقال ليس هذا أمولك هذا أخوك و ابنك  
 و إنما المولى الذي جرت عليه النعمة فإذا جرت على أبيه  
 فهو أخوك و ابن عمك **نعم** روایت از بكر بن محمد



بکلفه و سکون کاف این خدا از دی بقیع همزه و سکون  
 با نقطه و وال منقطه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق  
 علیه السلام و بایم بود علی بن عبد العزیز پس امام گفت  
 و اگر گیت این مرد پس گفتیم که مولای بیت از ما پس امام  
 گفت که آیا از او کردید او را یا پدرش را پس گفتیم بلکه  
 پس امام گفت که نیست این مرد مولای تو این مانند را در  
 تو و پدرش نیست و جز این نیست که مولی کسی است که جاری  
 شد بر او نعمت از او کرد و این چون نعمت از او کردن جاری  
 شود بر پدرش پس او مانند را در تو و پدرش نیست  
**مسند احمد** بن محمد بن عیسیٰ بن کثیر قال قلت لابي عبد الله  
 ع ما یقوله فی المسجد الامام متطهر مولى لنا فقال ع نعمت الله  
 قلت لا اعتقنا جدّه فقال لیس هذا امولا کم بل هذا  
 اخوکم **شرح** کبره بقیع کاف و کبره بکلفه نیست و در بعض  
 نسخ مضیم و فتح و او است و در بعض نسخ مضیم بکلفه  
 و فتح کاف است **نی** روایت کرد که بن محمد از کبر گفت که

بکلفه

مثل  
 ثم عثمان ما یقوله فیها  
 ثم انظر قوله لنا فقال

کلفه

گذشت پس امام جعفر صادق علیه السلام و من در مسجد حرام  
 میکشیدم مولای از ما را پس امام گفت که ای ام عثمان  
 چه خبر و ایستاد و ترا اینجا گفتیم که انتظار میکشیم مولای  
 از ما را پس امام گفت که آیا از او کردید او را گفتیم که نه  
 پس امام گفت که آیا از او کردید پدرش را گفتیم که نه از  
 کردیم جدش را پس امام گفت که نیست این مرد مولای  
 بلکه این مرد مانند را در شماست **شرح اصل** عن الحسن  
 بن عروان عن ابي عبد الله علیه السلام قال صحبه عیسیٰ  
 سنة قرابة **شرح** الصحبه بضم ص و منقطه و سکون  
 منقطه و بکلفه مصدر باب علم معاشرت القراءه  
 بقیع قاف و تخفیف را و منقطه خویش و ندی **نی** روایت  
 از حسین بن عروان بضم عین منقطه و سکون لام از امام  
 جعفر صادق علیه السلام گفت که معاشرت بیت سال  
 مانند خویش و ندی است **باب** نوزدهم **اصل** بکلفه  
**شرح** ابا ق کبر همزه و تخفیف بکلفه مصدر باب علم

تتظار







که آن ملوک مانند شتری است که میترسی از کجاست آن  
 پس چون ترسی از آن پس خاطر جمع کن از او و لیک او را  
 بیکر کن و او را و جامه بپوشان و او را بگفتم که چه مقدار است  
 مقدار سیری او امام گفت که اقامه پس روزیانه بیستم  
 عیال را و دو مد از خرماسیم **اصل** عن ابی هاشم الحنفی  
 الجعفی قال سألت أبا الحسن علیه السلام عن رجل قد  
 ابتاع منه مملوكه فحور أن يعقبه في كفارة اليمين  
 و الظهار قال لا بأس به ما لم يعرف منه موثقا قال  
 أبو هاشم رضي الله عنه وكان سألني نصر بن عامر  
 القمي أن أهدأه عن ذلك **شرح** روایت از ابو یوسف  
 که از او و لا و جعفر طیار است گفت که پرسیدم امام علی  
 علیه السلام را از مردی که تحقیق کرد بخت از او ملوک او  
 ایاجازست اینکه اندام کند او را در کفاره قسم یا کفاره  
 ظهار مثلا امام گفت که نیست پر و الهی باین چند کلمه  
 نشاخته باشد از آن ملوک مردنی را گفت ابو یوسف

رضی الله عنه که و بود که طلب کرده بود از من بفرستد فون و  
 سکون و حد و بنقطه این عارفی که پرسیدم امام علی علیه السلام  
**چهارم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام  
 عن جارية مدبرة ابی بخت من سیدی هاشم بن علی  
 ثم جاءت بعد ما مات سیدی هاشم و اولاد و متاع  
 کثیر و شهیدها شاهدان آن سیدی هاشم قد کان  
 دبرها فی حیوة من قبل ان یتأقی قال فقال ارجع  
 علیکم السلام ادری انھا و جمیع ما معها للورثة قلت لا  
 من ثلث سیدی هاشم قال لا انھا ابقت عاصته لله  
 و سیدی هاشم فابطل الا بانی التذنی **شرح** روایت از  
 محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام  
 از کینیزی مدبره که بخت از مالکش چند سال بعد از آن  
 آمد بعد از آنکه متوفی شد مالکش با فرزندانی و متاعی بسیار  
 و کواهی دادند برای آن کینیز و کواه باینکه مالکش  
 بود که تدبیر کرده بود او را در زندگی خود پیش از آنکه کینیز



که بر زوادی گفت که یک گفت امام محمد باقر علیه السلام که  
 می بینم که این کینه و جبهه آنچه با دوست برای دارند آن گفتم  
 گفت که اما از او پیشود از نیت مالکش امام گفت که نه بدی  
 که آن کینه که نیت بر حال که عصبان کننده بود و بعد تقاریر  
 و مالکش را پس شایه کرد که گفتن تدبیر **اصول** عن غیبت  
 بن ابی ایهیم عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین  
 صلی الله علیه و آله فی جعل الابن المسلم یزید علی المسلم  
 و قال علیه السلام فی رجل اخذ ابی قافا بن مینه قال لکس  
 علیه شکی **نسخ** المجلع یمن جمیع سکون عین بنقطه فردی که  
 قرار داده شود برای علی الا بنی بجزه و الف و کمر بنقطه  
 بنده که نیت و آن خود و منافع اله است المسلم و بنفایه  
 اسم فاعل باب الف است اول در فروع و مبتدا است و  
 عبارت است از مالک بنده که نیت و دوم عبارت است از او  
 بنده که نیت و این جمله مفعول قل است و در برابر بنقطه و شد  
 و ال بنقطه صیغه مضارع غائب معلوم باب نفاست و خبر

مبتدا است و ضمیر متحرک را فتح با التسلیم اول است و مفعول بنقطه  
 بتقدیر بریده و ضمیر متحرک بنفایه جاعل بجعل است **یعنی** و نیت  
 از غیبت بکسر غین با نقطه و یاء و دو نقطه در پایین و نیت  
 بنقطه ابن ابی ایهیم از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه  
 ابی ایهیم عن امیر المؤمنین علیه السلام گفت که فرد قرار یافته برای  
 که نیت که مسلمانی بر یکدیگر دارند از ابی ایهیم مسلمانی با نیت نیت  
 مبتدا در آن حد و او گفت ابی ایهیم عن امیر المؤمنین علیه السلام در مردی که نیت  
 که نیت را پس نیت از او نیز گفت که نیت بر آن در جزئی  
 بتفصیلی که می آید در حدیث ششم این باب **نسخ** المجلع عن  
 بعض اصحابنا رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال  
 لم یولد الا احراب و لم یخرج من مصریه لم یکن ابی قافا  
**نسخ** و نیت از بعضی یاران غائب است و او حدیث را  
 که روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مملوک  
 چون رو به نیت آن کرد و بیرون رفت از شهرش شد که نیت  
 که مالکش مذکور شد در حدیث اول این باب شاید که مرا



صورتی باشد که اثرش معلوم باشد و غرضی داشته باشد  
 اعلم **مقدم اصل** عن الحسن بن صالح قال سالت ابا عبد الله  
 عليه السلام عن رجل اصاب عبدا ايقا فاخذة واخذت  
 منه العبد قال ليس عليك شيء قلت فاصاب جارئة  
 قد سوت من جارئة فاخذها ليايتها بها فكففت  
 قال ليس عليك شيء **خرج** اقلت بفاروة وروى فقط در بالا  
 بصيغة ماضی غائب معلوم باب افعال است نفقت بدون  
 وقاف بصيغة ماضی غائب معلوم باب خبر است **مخرج** روایت  
 از حسن بن صالح گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام  
 از مردی که بر خور و غلامی که بخت را پس گرفت او را و رها شد  
 از او ان غلام امام گفت که نیست بر او چیزی تفصیلی که می  
 در حدیث آینده گفتیم که پس بر خور و گیرند اگر تحقیق که در  
 شده بود از صاحب که او را است پس گرفت آن کنیز را و او را  
 از صاحب به او را پس آن کنیز تلف شد امام گفت که نیست  
 بر آن مرد چیزی **مقدم اصل** عن الحسن بن صالح عن ابي عبد الله عليه السلام

ان امير المؤمنين صلوات الله عليكم ختمهم اليه في حل  
 اخذ عبدا ايقا فكان معه ثم هرب منه قال فحلفت  
 يا لله الذي لا اله الا هو ما سلك ثيابه ولا شيئا مما  
 كان عليه ولا باقية الا اذا هن في ارساليه فاذا اخط  
 بركي من الضمان **مخرج** انهم بصيغة ماضی غائب مجهول باب  
 انما است اليه غائب فاعلمت كيف بصيغة مضارع غائب  
 معلوم باب خبر است و ضمير متدرج راجع به رجل است ثبات  
 و مفعول و م است **مخرج** روایت از سکونی از امام جعفر صادق  
 علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه خصوصیت کرد  
 که او در مردی که گرفت غلامی که بخت را پس ان غلام بود  
 از او گفت که از او گفت که آن مرد ششم بخور و رها شد  
 و از ان غلام جامهای  
 که فتر و نفوذ است  
 امام حسن مجتبی  
 علیه السلام



عَنْ أَخِي أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُ عَنْ جُعَلٍ الْإِثْمِ  
وَالضَّالَّةِ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ **شرح** الفداء بضاؤه بانقضاء وتشدیده  
لام دارکم کرده **یعنی** رویت از علی بن جعفر از برادرش امام  
موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام از مردی که فرار  
یافته برای آوردن بنده کوچکیه و برارکم کرده امام گفت من  
پروانی باغزو **هم اصل** عن محمد بن قیس عن أبي جعفر عليه  
السلام قال ليس في الإتيان عمدة **شرح** العمدة بضم عين شقطة  
وسكون وودال شقطة نادان درک **یعنی** رویت از محمد بن  
قیس از امام جعفر باقر علیه السلام گفت که منیت در گنجین غلام  
خریده شده نادان درکی بر فروخته اند زیرا که اگر زنده  
حادث میشود در غلام نزد مالک دوم میماند

المعيشه در حدیث

عيب تا آخر که

توفیق  
و الله ربنا

**تجمع** **شرح** این از لطافت کتاب نیست **یعنی** با یک نام رسیده  
الفقیه توفیق است و لاحق میشود از کتاب الفقیه  
است و پس از آن است که صاحب کتاب اختیار هر  
و هر جزئی و درود و تحت بر بهترین مخلوقین او محمد و  
او بهی که قد فرغ الفقیر المحتج العفو ربه قلیل بن الغازی  
القونینی عفا الله عنه و عن والده و عن أسرته من  
**شرح** کتاب الفتن بولم الحداب بعد العشرين من رجب  
سبع و سبعین و الفاجریه حامدا و معینا علی سبی  
هر از آن درود و هزاران سلام نماید بر محمد و آلش تمام  
ثم الکتاب بعنوان الملک الدیاب من يد الفقیر المظهر محمد

ابن الحرم محمد فاسم عا

و شد عبد الله

محم



سای



ای



v9, f, 28



خط  
10  
4